



نبرد خلق

ارکان سازمان چریک های فدایی خلق ایران

با خط درشت و در یک ستون، ویژه مطالعه روی کامپیوتر، تلفن دستی و ای پاد

ویژه چهل و هشتمین سالگرد حماسه سیاهکل دهمین اجلاس شورای عالی سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

شماره ۴۱۰، یکشنبه ۲۵ فروردین ۱۳۹۸ - ۱۴ آوریل ۲۰۱۹

سر دبیر: زینت میرهاشمی

هیات دبیران: منصور امان، زینت میرهاشمی

هیات تحریریه: منصور امان، زینت میرهاشمی، مهدی سامع

همکاران نشریه: امید برهانی، فرنگیس بایقره، اسد طاهری، کامران عالمی نژاد، فتح الله کیائیهها

در این شماره می خوانید:

گزارش یادمان ۱۹ بهمن، چهل و هشتمین سالگرد رستاخیز سیاهکل

و ۲۶ اسفند، چهل و هشتمین سالگرد تیرباران و شهادت ۱۳ رزمنده حماسه سیاهکل ...ص ۲

خوش آمد گویی به شرکت کنندگان در مراسم رستاخیز سیاهکل ...ص ۴

دهمین اجلاس شورای عالی سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

با موفقیت به کار خود پایان داد...ص ۵

چشم انداز فروش رنگین کمان بیشماران - زینت میرهاشمی

ص ۶

بیانیه سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

به مناسبت چهل و هشتمین سالگرد حماسه و رستاخیز سیاهکل ...ص ۱۰

روایت شاهدان پیرامون جنبش پیشتاز فدایی در سالهای پیش از انقلاب

مصاحبه با ایرج نیری ...ص ۱۴

گرامی داشت حماسه سیاهکل در مزار رفقا رحیم سماعی و مهدی اسحاقی ...ص ۳۲

برگزاری گرامی داشت حماسه سیاهکل در تهران...ص ۳۳

دوچرخه ام را بر می دارم - فتح الله کیاییها ...ص ۳۴

کلاه، خنجر و اسبم - علیرضا نابدل "اوختای" / شعر ترکی با ترجمه فارسی - فرنگیس بایقره

**گزارش سیاسی به دهمین اجلاس
شورای عالی سازمان چریکهای فدایی خلق ایران
پیرامون قیام دی ماه ۱۳۹۶ و خیزشهای پس از آن ...ص ۴۲**

پیامها به مراسم گرامیداشت چهل و هشتمین سالگرد رستاخیز سیاهکل جمعی از دانشجویان کمونیست، رفیق امید برهانی، گروهی از هواداران سازمان چریکهای فدایی خلق ایران در لرستان، برخی از زنان فعال کارمند و دانشجو در ایران، یکی از رفقای هوادار از تهران، جمعی از کارگران پارس جنوبی، رفیق م وحیدی، تعدادی از پشتیبانان جنبش فدایی

ص ۳۸

«ما بی شمارانیم و برای سرنگونی رژیم استبدادی مذهبی ولایت فقیه متحد و متشکل می شویم»
«مرگ بر دیکتاتوری، مرگ بر خامنه ای، زنده باد آزادی»

**گزارش یادمان ۱۹ بهمن، چهل و هشتمین سالگرد رستاخیز سیاهکل و
۲۶ اسفند، چهل و هشتمین سالگرد تیرباران و شهادت ۱۳ رزمنده حماسه سیاهکل**

از ساعت چهار بعد از ظهر روز شنبه ۳ فروردین ۱۳۹۸ برابر با ۲۳ مارس ۲۰۱۹، مراسم بزرگداشت چهل و هشتمین سالگرد رستاخیز سیاهکل در شهر کلن (آلمان) با شرکت شمار زیادی ایرانیان آزادیخواه برگزار شد. برنامه را رفیق کامران عالمی نژاد شروع کرد. او در سخن آغازین گفت: «خانمها و آقایان، دوستان و رفقا؛ خوش آمدید. قصد داریم چهل و هشتمین سالگرد رویدادی تاریخی را پاس بداریم که ارزشها و تجربیات آن همچون دیگر سرفصلهای دگرگون ساز، در قالب یک دوره زمانی و تنها به معاصران محدود نمی ماند.

با رجوع به رستاخیز سیاهکل می توان دید که محرکها و انگیزه ها همچون خطی ممتد گذشته را به اکنون پیوند داده است. اما مهمتر از حال و روز مُشابه، درس آفتابکاران در چگونگی تبدیل این داده ها به ایده و اراده ای برای تغییر است. جستجوی پرشور راه و پشت سر گذاشتن بیراهه ها، همان تکلیف و شوقی است که امروز هم، اندیشه و عمل انقلابی را به خود فرا می خواند.»

وی در پایان گفت: «از منظر ارزشهایی که رفقای فدایی خلق با شعله جان برافروختند، به پاس تجربه های شب شکنی _ که در عصر سیاه دیکتاتوری به جا گذاشتند و در یادآوری حضور زنده و پویای حافظه تاریخی مردم ایران، از شما دعوت می کنم به پا خیزید و به احترام دلیران سیاهکل و شهدای ۲۶ اسفند یک دقیقه سکوت کنیم.»

پس از آن کلیپ زیبای «ای عاشقان»، اثری از آقای مهرداد بران پخش شد و به دنبال آن رفیق فتحی یکی از سروده های خود را خواند. شعر رفیق فتحی در شماره ویژه منتشر می شود.

آنگاه رفیق امیر ابراهیمی بخشهایی از بیانیه سازمان به مناسبت چهل و هشتمین سالگرد قیام سیاهکل را به آگاهی رساند. در پی آن رفیق زینت میرهاشمی سخنرانی خود در باره «چشم انداز خروش رنگین کمان بیشماران» را آغاز کرد. رفیق زینت در آغاز سخنان خود عید نوروز و آغاز سال جدید را تبریک گفت و سپس با تحلیل محتوای حماسه سیاهکل و تکثیر آفتابکاران جنگل، به بررسی شرایط کنونی و چالشهای جامعه اصلی جامعه پرداخت و دیدگاه سازمان پیرامون تحولات مربوط به خیزشهای اخیر را بیان کرد.



پیش از آغاز بخش دوم برنامه همایش، تنفس کوتاهی اعلام گردید که طی آن از حاضران در محیطی صمیمی و دوستانه با چای، قهوه و شیرینی پذیرایی شد.

در بخش دوم ابتدا پیامهای رسیده به مراسم توسط رفقا امیر ابراهیمی و کامران عالمی نژاد به آگاهی حضار رسید. پیامهای رسیده به همایش قرار زیر است:

جمعی از دانشجویان کمونیست، هواداران سازمان در لرستان، جمعی از کارگران پارس جنوبی، تعدادی از پشتیبانان جنبش فدایی، برخی از زنان فعال کارمند و دانشجوی و رفقا امید برهانی، کارن و م. وحیدی.

پس از آن رفیق فرنگیس بایقره شعر «پاپائتم، قتلنجتم و آتم» از سروده های رفیق شهید نابدل به زبان آذری را به همراه برگردان فارسی دکلمه کرد. پس از آن کلیپ "باد و توفان" از کارگاه هنر ایران پخش شد و به دنبال آن نوبت به بخش گفتگوی رودرو رسید که رفقا زینت میرهاشمی و مهرداد قادری با حضار به بحث و گفتگو پرداختند. مهم ترین موضوع

این بخش مربوط به راهکارهای پیرامون سرنگونی رژیم می شد.

در بخش موسیقی ابتدا رفیق آرزو دو ترانه «فریاد»، از سروده های خودش و «هاوار»، یک ترانه کردی را خواند. بخش پایانی برنامه به کارگاه هنر ایران اختصاص داشت. رفیق فریدون رضایی با اجرای ترانه سروده های بهاری، مقدم بهار و حماسه سیاهکل را گرامی داشت و با سرود جاودان انترناسیونال، همایش چهلمین و هشتمین سالگرد رستاخیز سیاهکل به پایان رسید.

همایش با دسته گل‌های تقدیمی شورای ملی مقاومت ایران، سازمان مجاهدین خلق ایران، هواداران مجاهدین، آذین شده بود.

آقای محمد قربانی، یکی از دوستداران سازمان، با اهدای یک تابلوی نقاشی با عنوان «ماهی سیاه کوچولو» جلوه زیبای دیگری به مراسم بخشید و رفیق فرنگیس بایقره نیز یکی از نقاشیهای خود را به مراسم تقدیم کرد. قابل ذکر است که از تمامی این برنامه فیلمبرداری شده و در شبکه اینترنت پخش خواهد شد. متن کامل خوش آمد گویی، سخنان رفیق زینت میرهاشمی، اشعار و پیامهای خوانده شده در شماره ویژه نبردخلق به زودی منتشر خواهد شد.

دبیرخانه سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

یکشنبه ۴ فروردین ۱۳۹۸ - ۲۴ مارس ۲۰۱۹

خوش آمد گویی به شرکت کنندگان در مراسم رستاخیز سیاهکل

خانمها و آقایان، دوستان و رفقا
خوش آمدید.

قصد داریم چهل و هشتمین سالگرد رویدادی تاریخی را پاس بداریم که ارزشها و تجربیات آن همچون دیگر سرفصلهای دگرگون ساز، در قالب یک دوره زمانی و تنها به معاصران محدود نمی ماند.



با رجوع به رستاخیز سیاهکل می توان دید که محرکها و انگیزه ها همچون خطی ممتد گذشته را به اکنون پیوند داده است. اما مهمتر از حال و روز مشابه، درس آفتابکاران در چگونگی تبدیل این داده ها به ایده و اراده ای برای تغییر

است. جستجوی پرشور راه و پشت سر گذاشتن بیراهه ها، همان تکلیف و شوقی است که امروز هم، اندیشه و عمل انقلابی را به خود فرا می خواند.

آری، مساله ثابت مانده است. در آن دوره نسل صفایی و انفرادی، بیژن و مسعود، حمید و کاظم آمد و پاسخ به آن را از ریشه دگرگون کرد. فداییان خلق نشان دادند که برای خلق نو، ایجاد واقعیتی نوین که پایدار بماند و گذر سالها را بپاید، ارزشها باید با حقیقت زندگی گره بخورد. نمی توان مفسر وضع موجود بود، از عظمت دشمن به هراس افتاد و حفظ خود را ترویج کرد. آنها نشان دادند که رهایی از همان لحظه ای که انسان دست به مقاومت می زند، آغاز می شود. آنها در مقاومت، در دندان فشردن و ایستادن بر سر آزادی و عدالت تا آخرین نفس، تا آخرین نفر، رها شدند و خود را از نو ساختند. چریکهای فدایی گام ایستادگی بر زمین گذاشتند و خاک میهن را به طور واقعی و زنده حس کردند. نبرد بی امانی که از جنگلهای سبز آغاز و به شهرهای سرخ دامن کشید، چهره دیگر مناسبات سنگی شده را نشان داد: آری، آنها قابل تغییر هستند، آنها حاکم مطلق سرنوشت من و تو نیستند. آن سوی معادله ابتدایی فشنگ و تفنگ، این نبرد بیش از همه، سلاحی علیه ناامیدی و خفت بود که دریچه ای به روی زندگی، در ماورای حقیقت ترس و سرکوب همه جا حاضر، می گشود.

نگاه به این نبرد، امروز و به ویژه در روزگاری که بوسه عفریت عمومه نشان، عجزه تاج نشین را در گور تاریخی اش به جنبش درآورده، اهمیتی فراتر از ورق زدن فصلی از تاریخ یافته. این نیز خود تلاشی است علیه جعل سرگذشت ایران و مردمانش و علیه خیز بدخواهانه برای خط کشیدن بر آرمان بزرگ آزادی و بهروزی که چونان گلوله ای کوچک به بهمن بدل شد و بر سر تاج و تخت فرود آمد.

از منظر ارزشهایی که رفقای فدایی خلق با شعله جان برافروختند، به پاس تجربه های شب شکنی _ که در عصر سیاه دیکتاتوری به جا گذاشتند و در یادآوری حضور زنده و پویای حافظه تاریخی مردم ایران، از شما دعوت می کنم به پا خیزید و به احترام دلیران سیاهکل و شهدای ۲۶ اسفند یک دقیقه سکوت کنیم.

دهمین اجلاس شورای عالی سازمان چریکهای فدایی خلق ایران با موفقیت به کار خود پایان داد

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران از روز یکشنبه ۴ فروردین ۱۳۹۸ تا آخرین ساعات روز سه شنبه ۶ فروردین ۱۳۹۸ (



۲۴ تا ۲۷ مارس ۲۰۱۹)، دهمین اجلاس شورای عالی خود را با حضور مسوولان، کادرها و اعضای سازمان با یک دقیقه سکوت به احترام و در بزرگداشت یاد و خاطره شهدا و زندانیان جنبش پیشتاز فدایی و به یاد همه شهدا و جانبختگان راه آزادی مردم ایران آغاز کرد.

سپس دستور اجلاس که از طرف دبیرخانه سازمان پیشنهاد شده بود، به شرح زیر تصویب رسید:

* بحث و بررسی گزارش سیاسی سخنگوی سازمان در مورد تحولات سیاسی

* دریافت گزارش بخشهای مختلف تشکیلات و بررسی نقاط قوت و ضعف هر بخش

* انتخاب کمیته مرکزی سازمان

در نخستین بخش، سخنگوی سازمان، گزارش سیاسی را که به طور عمده به شرایط انقلابی و اوضاع جامعه پس از قیام دی ماه ۱۳۹۶ اختصاص یافته بود، ارائه داد.

شورای عالی سازمان پس از گفت و گو و تبادل گسترده آراء، گزارش سخنگوی سازمان را به تصویب رساند.

خطوط کلی این سند در دو سال گذشته در ۲۴ سمینار ماهانه سازمان نیز مورد بحث و تبادل نظر قرار گرفته بود. متن این سند پیش از برگزاری اجلاس در اختیار رفقای تشکیلات قرار داشت.

در دومین بخش اجلاس شورای عالی، گزارش فعالیت نهادها و ارگانهای سازمان در فاصله دو نشست توسط مسوولان مربوطه ارائه و مورد بررسی قرار گرفت.

تعیین معیارهای و اصول ارزشی مناسبات رفیقانه برای استحکام مناسبات داخلی که پیشتر در چهار سمینار طولانی مورد بررسی قرار گرفته بود، برای تعیین تکلیف نهایی مورد بحث و بررسی قرار گرفت و به تصویب رسید.

آخرین بند دستور کار اجلاس، انتخاب کمیته مرکزی سازمان بود. شورای عالی، اعضای کمیته مرکزی را با رای گیری مخفی و بر معیار نصف به اضافه یک برگزید.

نشست شورای عالی سازمان پس از سه روز کار فشرده، با سرود انترناسیونال به کار خود پایان داد.

کمیته مرکزی منتخب شورای عالی، در نخستین جلسه خود که بی درنگ پس از پایان نشست برگزار گردید، با انتخاب اعضای هیات دبیران "نبرد خلق"، مسوول دبیرخانه و مسوولان ارگانهای تشکیلاتی و اجرایی و انتخاب رفیق مهدی سامع به عنوان سخنگوی سازمان، تعیین راهکارهای عملی برای اجرای مصوبات شورای عالی را در دستور کار جلسه آینده خود گذاشت.

دبیرخانه سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

سه شنبه ۶ فروردین ۱۳۹۸ - ۲۶ مارس ۲۰۱۹

چشم انداز خروش رنگین کمان بیشماران

زینت میرهاشمی

دوستان عزیز درود بر همه شما از این تریبون استفاده می کنم به همه کوشندگان و رزمندگان راه آزادی، دموکراسی و سوسیالیسم سال نو را تبریک



می گویم به امید روزی که بهار آزادی در ایران را با هم جشن بگیریم. ادای احترام می کنم به خانواده شهدا و زندانیان سیاسی و ستایش می کنم از مقاومت زندانیان سیاسی و عقیدتی که در زندانهای رژیم ولایت فقیه تحت فشار و شکنجه هستند. به سهم خود به شما خوش آمد می گویم که در این مراسم شرکت کرده اید. بهتر و درست تر آن است که بگویم در مراسم مربوط به

خودتان، مربوط به مبارزه مردم ایران حضور دارید.

در شرایطی ما امروز دور هم جمع شدیم که موضوع برای صحبت و تبادل نظر بسیار گسترده است. شرایطی که جنبشهای توده ای به ویژه جنبشهای نیروی کار، تغییر و تحولات بزرگی را در کشورمان نوید می دهد. طبیعی است که در آستانه وقوع این تغییر و تحولات بزرگ، چرایی آن، جنس این تحولات، چشم اندازهای پیش رو، و سوالهای دیگر ذهن کنشگران سیاسی را به خود مشغول و کنش و واکنشهای متفاوتی در برابر این سوالها ایجاد شده و خواهد شد.

با توجه به فرصتی که داریم من سعی می کنم دیدگاههای سازمان را نسبت به این شرایط بیان کنم و در قسمت دوم بخش تبادل نظر، بحث را با هم غنای بیشتری می بخشیم.

برای پرداختن به آنچه که امروز در برابر ما قرار دارد، با توجه به هدف این گردهمایی، اشاره کوتاهی می کنم به رستاخیز و حماسه تاریخ ساز سیاهکل در ۱۹ بهمن سال ۱۳۴۹ و پیامدهای آن. در اطلاعیه سازمان، به بررسی این رویداد به عنوان یک نقطه عطف در جنبش ضد دیکتاتوری علیه رژیم سلطنتی پهلوی و نیز تولد جنبش نوین کمونیستی ایران پرداخته شده است. حماسه ۱۹ بهمن نتیجه تلاش آشکار و علنی برای به عمل کشیدن آرمانهای عدالت خواهانه رفقای سازمان بود که می توان گفت برگ زرینی در جنبش عدالت خواهانه مردم ایران در دوران جدیدی که با انقلاب مشروطه آغاز شد، به ثبت رساند. همچنین رویدادی بود برای شکستن بن بست در شیوه های مبارزه علیه دیکتاتوری پهلوی و گشودنی راه نوین مبارزه. همچنین تولد سیمایی نوینی از جنبش کمونیستی در سپهر سیاسی، فرهنگی و اجتماعی در پایان دهه بود.

و امروز به درستی می بینیم که آن رفقا آخرین شقایق جنگل خونین مبارزه نبودند و این راه ادامه دارد. آفتابکاران جنگل در قیامهای پر شکوه مردمی، بازتولید شده است. مبارزه، شورش علیه وضع موجود، بی عدالتی، تبعیض، استثمار، بردگی، و مقاومت در برابر دیکتاتوری و استبداد دینی خود را نشان می دهد. حماسه سیاهکل در عزم جنبش برای سرنگونی رژیم ولایت فقیه و ساختن ایرانی دموکراتیک، آزاد، لاییک همراه با عدالت اجتماعی خود را نشان می دهد. از این جهت ما امروز می توانیم عنصر اصلی حماسه سیاهکل را در خروش جنبش رنگین کمان بیشماران ببینیم. مبارزه برای رهایی با پذیرش تمام هزینه های آن!

البته امروز شرایط عوض شده است اما آرمان آزادی، برابری و عدالت همچنان تحقق نیافته است. بر این مبنا است که ما خود را ادامه دهنده آن راه می دانیم. طبیعی است که مسایلی که امروز در برابر ما قرار دارد پاسخهای مشخص خودش را می خواهد. اما آرمان مشترک است و بنابراین ما با انبانی از تجربه و ارزشهای آفریده شده آن رویداد بزرگ به مسایل امروز می پردازیم.

وضعیت امروز را در خلاصه ترین شکل می توان این طور تصویر کرد

ثروت و قدرت در بی سابقه ترین شکل به هم پیوند خورده و نظامی و امنیتی بودن این دو شرایط خاصی ایجاد کرده است. ولایت مطلقه فقیه یعنی استبداد دینی همراه با قدرت مطلق امنیتی و نظامی و با پشتیبانی سپاه پاسداران، برای کسب ثروت فعالیت می کنند.

سپاه پاسداران تحت حمایت خامنه ای، در همه زمینه ها سرمایه گذاری کرده است. پروژه های کلان در انرژی، پتروشیمی، مخابرات، حمل و نقل، بانکها، ورزش، سینما و... از طرف سپاه پاسداران اجرا می شود و از این طریق این نهاد منفور با استثمار و غارت مردم، ثروت افسانه ای به جیب زده است. ثروت و سرمایه های نهادهای مربوط به ولی فقیه و نهادهای نظامی امنیتی فاقد هرگونه شفافیت است و هیچ نظارتی از طرف نهادهای مربوط به دولت بر آن وجود ندارد. خود این مساله، یعنی عدم شفافیت و معاف بودن از مالیات تبدیل به مشاجره ای در میان باندهای حکومتی شده که به آن نمی پردازم.

سپاه پاسداران پس از جنگ ۸ ساله، با گسترش فعالیتهای اقتصادی تبدیل به مافیای بزرگ و همزمان «برادران قاچاقچی» شده و شریانهای مهم اقتصاد را به دست گرفته است. گذر از فعالیت در حوزه نظامی به اقتصادی طبیعتاً باید با سیاست گره می خورد و از این رهگذر به تدریج در قدرت سهم بیشتری پیدا کرد.

افزایش قدرت سپاه و انباشت سرمایه در نهادها و شرکتهای اقماری آن برای این نیرو برای افزایش عملکردهای دخالت جویانه اش در منطقه امکانات فراوانی ایجاد کرد.

یکی از دستاوردهای مخرب این ترکیب اقتصاد امنیتی نظامی، خصوصی سازیهای صورت گرفته است. این نوع خصوصی سازی یا خودمانی سازی که با کلمه خصولتی بیان می شود به گونه ای است که موسسات و واحدهای تولیدی به ارزانترین قیمت بدون رعایت شرایط واگذاری به خودیهایی سپرده می شود که توان مالی و علمی و تجربی برای اداره آن واحد ندارند. این واگذاری امکانی برای افراد وابسته به قدرت فراهم می کند که وامهای کلان بگیرند. آنها این وامها را نه تنها برای بهبود شرکت خریداری شده هزینه نمی کنند، بلکه با حساب سازی اصل آن را هم به بانگ نمی پردازند و مزد کارگران را نمی دهند و یا با تاخیر چند ماهه و به صورت قطره چکانی می پردازند.

دستآورد این گونه خصوصی سازی اختلاس، غارت، دزدی، فرار و... برج نشینان و آقازاده هایی است که با ثروتهای بادآورده در بیرون از برجهای خود جانماز آب می کشند و در برابر عظمت قدرت حاکم سر تعظیم فرود می آورند و در پنهان در بهشتی از ممنوعه ها زندگی می کنند و پاسپورتهای شان برای تفریح در خارج از ایران در جیب شان است.

خصوصی کردن بهداشت و آموزش و پرورش، بیکاری گسترده، تبعیض در حقوق کار، گرانی سرسام آور، افزایش روزمره نرخ تورم، خالی شدن هرچه بیشتر سفره مردم، سقوط ارزش ریال، افزایش بی دنده و ترمز نقدینگی، گسترش فقر مطلق، فاجعه محیط زیست و بحران بی آبی در کنار نبودن آزادیهای سیاسی اجتماعی و فرهنگی و تبعیض جنسیتی، مذهبی، ملی و قومی چنین است بیلان چهل سال حاکمیت ولایت فقیه

اجازه دهید به چند مورد اشاره کنم:

حداقل حقوق کارگران و مزدبگیران برای سال ۹۸، که در آخرین ساعات پایانی سال ۹۷ اعلام شده چیزی جز تولید فقر، تنگدستی و بی عدالتی بیشتر نیست. رقمی که با خط فقر فاصله فاحش دارد. طبیعی است خروجی نهادی مثل شورای عالی کار که ترکیبی از دولت در مقام کارفرمای بزرگ و حامی سرمایه داران و کارفرمایانی که در همان دایره خصولتی ها جای دارند همراه با تعداد کسانی که به عنوان نماینده به اصطلاح کارگری که گزینه دولت هستند این حقوق ناچیز در

بیاد. محصول این توافق یعنی حفظ نظام، پرداخت برای دخالتگریهای تروریستی در منطقه، و تحمیل فقر به نیروهای کار به بهانه جنگ اقتصادی است.

مورد دیگر، مرکز پژوهشهای مجلس رژیم در گزارش خود می گوید که فقط طی یک سال از تابستان ۹۶ تا تابستان ۹۷، با افزایش ۲۵ درصد فقر مواجه هستیم. البته این ۲۵ درصد یک آمار حکومتی است و واقعیتهای زندگی مردم بیشتر از اینها را نشان می دهد. می توان تصور کرد که با توجه به بحرانی تر شدن اقتصاد و بالا رفتن فساد و دزدی چه فاجعه ای از نظر افزایش فقر در پیش رو است. این تصویر بسیار خلاصه از شرایط عینی زندگی مردم است.

مردم ایران در مقابل این شرایط ساکت و بی اعتراض نیستند. یکی از مهمترین تفاوتهای شرایط کنونی با شرایط رستاخیز سیاهکل در این است که مردم بدون ترس به اشکال مختلف مشکلات خود را بیان می کنند و حکومت چون قادر به مهار این موضوع نیست، هزینه بیان مشکلات را بالا می برد.

هزینه خیزشها و قیامهای مردمی در سال ۸۸ و قیامهای ده روزه دی ماه سال ۹۶ و خیزشهای پس از آن تاکنون برای مردم بسیار سنگین بوده ولی با وجود این رژیم نتوانسته حرکتهای اعتراضی، جنبشها و خیزشها را مهار کند. بالندگی این جنبشها امروز زبازند همه تحلیلگران سیاسی است. قیام دی ماه سال ۹۶، نقطه عطفی مهم از عزم آگاهانه مردم برای تغییر رژیم در کلیت آن بود.

اعتراضهای نیروهای کار از کارگران تا پرستاران و فرهنگیان از نظر کمیت هیچ گاه ما با این ابعاد روبرو نبودیم بسیار گسترده است. از نظر کیفی هم بسیار رشد کرده است که در شعارهای آگاهانه و افقهای روشن آن معلوم است.

در ماهنامه نبرد خلق، ما جنبشهای نیروهای کار، کارگران و پرستاران و جنبش دانشجویی را جمع آوری می کنیم. در آستانه اول ماه می سال ۹۷، در جمع آوری سالانه حرکتهای اعتراضی نیروی کار، ما ۲۰۴۹ حرکت اعتراضی نیروهای کار داشتیم. این بدون حرکتهای اعتراضی دیگر مانند حرکتهای غارت شدگان، محیط زیستپها، کشاورزان و یا بازنشستگان است.

از اول آذر ۹۶ تا اول آذر ۹۷ دستکم ۲۴۳ حرکت اعتراضی توسط دانشجویان در سراسر کشور انجام شده است. توده های تهیدست، خواسته های عدالت جویانه و دموکراتیک خود را در کف خیابان بیان کردند. جهت اصلی حمله مردم به راس نظام به طور خاص و به باندهای درونی آن به طور عام نشان از آگاهی مردم است. جنبش مطالبه محور بر بستر جنبش براندازی روز به روز عمق و وسعت می یابد. فرودستان و نیروهای کار برای رهایی از زنجیرهای بردگی بپا می خیزند و هزینه آن را می پردازند.

خروش رنگین کمان بیشماران، جنبش کارگران، زحمتکشان، معلمان، دهقانان، پرستاران، دانشجویان، زنان، بیکاران، غارت شدگان به پیش می رود و جامعه را دگرگون می کند.

در این شرایط، جامعه به طور کامل دو قطبی شده و هیچ جناحی از حکومت و یا رانده شدگان از حکومت توانایی و رسالت پاسخ به خواسته های مردم را ندارند. چهل سال کافی است.

این را من نمی گویم بسیاری از کارشناسان می گویند حتی خود حکومتیها اقرار می کنند که رژیم در سرانجام سقوط است، طوفان و انقلاب دمکراتیک و رهایی بخش در چشم انداز.

به نظر من ما بعد از ۴۰ سال بلکه پس از یک قرن استبداد شاهنشاهی و ارتجاع مذهبی در آستانه یک تغییر و تحول بزرگ با شعار نان، کار، آزادی هستیم.

در جامعه نخبگان هم قطب بندی صورت گرفته است. عده ای به استقبال طوفان می روند، خود را در آن شریک می دانند، خود را به آن می سپارند و اما عده ای در برابر توفان سد ایجاد می کنند. از سرنگونی رژیم و برباد رفتن منافع شان می ترسند. آنها با طرح اما و اگرهای بسیار مردم را از قیام می ترسانند.

این نخبگان فرصت طلب و سازشکار نمی خواهند قبول کنند که جامعه ما در بحران و شرایط انقلابی است و رژیم نه توانایی برآورده کردن خواسته های عادلانه مردم را دارد و نه امکان آن را. حل بحران اقتصادی و معیشتی مردم با سیاست گره خورده است یعنی با قدرت سیاسی. اگر قدرت حاکم به تغییر سیاستهایش اقدام کند، یعنی رفرم کند، راه را برای سرنگونی اش هموار می کند و اگر در بر همین پاشته کنونی بچرخد، توده های ستمدیده با گامهای استوار خود و با قیامهای پرتوان خود حاکمیت را تغییر می دهند. این است چشم انداز تحولات جامعه در شرایط کنونی.

اجازه دهید چند نتیجه گیری کنم.

انسانها عموماً دارای نظام ارزشی هستند که ممکن است در طول زندگی شان ثابت یا متغیر باشد و بدان آگاه و یا نا آگاه باشند.

نظام ارزشی که رفقای ما با تکیه بر آن رستاخیز ساهکل را خلق کردند، ساختن جامعه ای است که انسانها از خود بیگانگی رها شده و انسانیت خود را باز یابند. جامعه ای که در آن هرکس به اندازه توانش برای جامعه کار کند و به اندازه نیازش از امکانات جامعه استفاده کند. در یک کلام کمونیسم!

گام اول رفقای ما برای برداشتن سدهایی که در مقابل تحقق چنین جامعه ای ایجاد شده، برانداختن دیکتاتوری شاه بود و از آن جا که رژیم شاه با سیستم دیکتاتوری حکومت می کرد، مبارزه مسلحانه راهی بود که رفقای ما انتخاب کردند و با حماسه سیاهکل دوران نوینی را در حیات سیاسی جامعه ایران خلق کردند.

اکنون هم نظام ارزشی ما همان است که رفقای فدایی بدان اعتقاد داشتند و مانع تحقق آن در مرحله اول استبداد مذهبی بر اساس ولایت فقیه است. ما برای برداشتن این مانع برای سرنگونی نظام حاکم مبارزه می کنیم و برای کم کردن هزینه آن به شورای ملی مقاومت ایران پیوستیم و بر حقانیت این راه پافشاری می کنیم. همان گونه که سازمان ما در بیانیه های خود اعلام کرده:

«ما قیام همگانی و استفاده از تمامی اشکال مبارزه را حق مسلم مردم ایران می شماریم. سازمان ما ایجاد هسته های مخفی مقاومت، تشکیل هسته های کوچک رسانه ای و خبر رسانی، ایجاد کمیته های مخفی عمل و شوراها هم‌هنگی، سازمانیابی برای نافرمانی مدنی و ... را راهکارهای ایجاد بی شمار کانونهای شورشی می داند. این راهکارها اشکال مناسب و عملی برای هم‌هنگی مبارزه کارگران، معلمان، کارمندان، مزدبگیران، پرستاران، دانش آموزان، دانشجویان و جوانان، زنان، روشنفکران، فرهنگیان و هنرمندان است و ما به سهم و توانایی خود در این مسیر تلاش می کنیم.»

به امید روزی که همه با هم مزه شیرین آزادی را بچشیم

سپاس که به من گوش کردید. پیروز باشید



بیانیه سازمان چریکهای فدایی خلق ایران به مناسبت چهل و هشتمین سالگرد حماسه و رستاخیز سیاهکل



آن عاشقان شرزه که با شب نزیستند
رفتند و شهر خفته ندانست کیستند
فریادشان تموج شط حیات بود
چون آذرخش در سخن خویش زیستند
مرغان پر گشوده ی طوفان که روز مرگ
دریا و موج و صخره بر ایشان گریستند
می گفתי ای عزیز! سترون شده ست خاک
اینک ببین برابر چشم تو چیستند
هر صبح و شب به غارت طوفان روند و باز
باز آخرین شقایق این باغ نیستند

(محمدرضا شفیعی کدکنی)

در تاریخ جنبش رهایی بخش مردم ایران رویدادهایی وجود داشته که به علت نقش بی بدیل آن خود را به عنوان نقطه عطف به ثبت رسانده اند. رستاخیز سیاهکل یکی از این رویدادهاست. حماسه پرشور سیاهکل در روز دوشنبه ۱۹ بهمن سال ۱۳۴۹، در کوههای دیلمان و در شهرک سیاهکل اتفاق افتاد. در این روز یک دسته کوچک چریکی به فرماندهی رفیق علی اکبر صفایی فراهانی به پاسگاه ژاندارمری سیاهکل حمله کرده و آن را خلع سلاح کردند.

در سلسله درگیریهای نابرابر پس از ۱۹ بهمن، رفقا مهدی اسحاقی و محمد رحیم سماعی در نبرد با مزدوران ژاندارمری به شهادت رسیدند و ۶ رزمنده دیگر به اسارت درآمدند که همراه با ۷ تن دیگر که در روزهای پیش از ۱۹ بهمن دستگیر شده بودند، پس از شکنجه های بسیار در بیدادگاههای فرمایشی محاکمه و در سپیده دم روز چهارشنبه ۲۶ اسفند ۱۳۴۹ به جوخه اعدام سپرده شدند.

در این روز رفقا غفور حسن پور اصیل، علی اکبر صفایی فراهانی، احمد فرهودی، محمدهادی فاضلی، عباس دانش بهزادی، جلیل انفرادی، محمدعلی محدث قندچی، ناصر سیف دلیل صفایی، هادی بنده خدا لنگرودی، شعاع الدین مشیدی، اسماعیل معینی عراقی، اسکندر رحیمی مسچی و هوشنگ نیری جان خود را برای آزادی و رهایی خلق محروم ایران فدا کردند.

حماسه سازان فدایی با عمل جسورانه و بن بست شکنانه خود دوران جدیدی را در جنبش کمونیستی و رهایی بخش مردم ایران به ثبت رساندند. آنان یک ضربه سیاسی - روانی به فضای خفقان و اختناق که دیکتاتوری شاه طی سالهای پس از کودتای ننگین ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ ایجاد کرده بود، وارد کرده و این رویداد سترگ آغازی بر تغییر معادله قدرت مطلق رژیم و ضعف مطلق مردم شد.

تنها ابزار و سلاح شاه و کارگزاران امنیتی در مواجهه با جنبش فدایی، کشتار سبعمانه و ددمنشانه برای خاموش کردن آتش فروزانی بود که حماسه سازان سیاهکل برافروخته بودند. آنان غافل بودند و نمی دانستند شرایطی که محصول عملکرد خودشان است، زمینه عینی برای رشد نیروهای انقلابی ایجاد کرده و وقتی چشم و گوششان باز شد که پیشروترین زنان و مردانی که قلب شان برای آزادی و سوسیالیسم می تپید، به این جنبش پیوستند. مدتی کوتاه پس از رستاخیز سیاهکل، هنگامی که ساواک به سازمان مجاهدین خلق ایران در شهریور ۱۳۵۰ ضربه وارد کرد، معلوم شد که راه مبارزه مسلحانه به وسیله سازمانهای انقلابی دیگر نیز پیموده می شود.

جنبش قدرتمند چریکهای فدایی خلق ایران تأثیری شگرفی در سپهر سیاسی، فرهنگی و اجتماعی ایران داشت. برجسته ترین فعالان هنری در عرصه شعر، موسیقی و سینما در سالهای پس از حماسه سیاهکل تا انقلاب مردم ایران در ۲۱ بهمن ۱۳۵۷، آثار ارزشمندی خلق کردند که مضمون آن ستایش از جنبش چریکهای فدایی خلق بود. در شرایط پس از حماسه سیاهکل تحول مهمی در شعر فارسی به وجود آمد که شاعر برجسته، محمد رضا شفیعی کدکنی از آن با نام «دورهٔ سیاهکل» یاد می کند. شاعران پُرآوازه ای همچون احمد شاملو، نعمت میرزازاده، اسماعیل خویی، سعید سلطانپور، خسرو گل سرخی و ... پیرامون این رویداد سترگ آثاری فراموش ناشدنی آفریدند. دو سال پیش در چهل و ششمین سالگرد رستاخیز سیاهکل، چهار شعر منتشر نشده از نویسنده برجسته، باقر مومنی که در آن سالها سروده شده، از جانب ما انتشار یافت.

ترانهٔ جمعه، که شاعر آن شهیار قنبری است و با صدای فرهاد مهرداد به بازار آمد، زبانزد جامعه روشنفکری ایران و بخشهای زیادی از مردم شد.

فیلم فراموش نشدنی گوزنها، ساخته مسعود کیمیایی که در آن پری زنگنه ترانه گنجشگک اشی مشی را خوانده است، در ستایش رویداد جنبش چریکی آن دوران ساخته شد. شعر ترانه گنجشگک اشی مشی را شاعر کازرونی، حسن حاتمی سروده و آهنگ آن از اسفندیار منفردزاده است.

ترانه جنگل (ترانه فیلم خورشید در مرداب) با صدای داریوش اقبالی، که شعر آن را ایرج جنتی عطایی سروده و آهنگ آن ساخته بابک بیات است، از ترانه های بیادماندنی آن دوران است.

ایرج جنتی عطایی در توصیف شرایط سرودن این شعر می گوید: «این ترانه در رابطه با سیاهکل سروده شده. در آن دوره در تهران پوستر چاپ شده بود و دنبال چریکها می گشتند. بعد ماجرای تعقیب شان در جنگل و تیراندازیهایی که پیش آمد و این موضوع که می گفتند بخشی از روستاییهای آن جا هم کمک کرده بودند به پلیس برای دستگیری چریکها و آنها هم البته اذیت و آزاری به روستاییها نرسانده بودند. تمام این موضوعات و خبرها در من غلیان کرد و آن ترانه را نوشتم.» (ویکی پدیا)

ما هر سال واکنش یکسان شاه و خمینی را یادآوری می کنیم که مهر تایید بر نقش مهم رستاخیز سیاهکل و جنبش پیشتاز فدایی طی سالهای ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۷ می زند.

اسدالله علم در خاطراتش از قول شاه می نویسد: «عزم و اراده آنها اصلاً باور کردنی نیست، حتی زنها تا آخرین نفس به جنگ ادامه می دهند، مردها قرص سیانور در دهان شان دارند و برای این که دستگیر نشوند خودکشی می کنند.» (امیر اسدالله علم، من و شاه، یادداشتهای محرمانه دربار سلطنتی ایران، ص ۱۴۶)

خمینی جلاد از همان ابتدا با فرومایگی علیه جنبش پیشتاز فدایی به موضع گیری پرداخت. او در پاسخ به نامه ۶ اردیبهشت ۱۳۵۰ مسئول اتحادیه انجمنهای اسلامی در اروپا، در تاریخ ۲۸ اردیبهشت ۱۳۵۰ نوشت: «باید حادثه سازیها و شایعه پردازیهایی را که در ممالک اسلامی برای تحکیم اساس حکومت استعماری است بررسی دقیق کنید، نظیر حوادث ترکیه و حادثه سیاهکل...» موضع حقیرانه و ارتجاعی خمینی آن گونه بود که وقتی این پیام در همان زمان در نشریه «اسلام مکتب مبارز»، ارگان اتحادیه انجمنهای اسلامی در اروپا به چاپ رسید، جمله «نظیر حوادث ترکیه و حادثه سیاهکل» حذف شد. (سید حمید روحانی (زیارتی)، نهضت امام خمینی، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ دوم پائیز ۱۳۷۴، جلد سوم، ص ۴۸۷-۴۸۶)

امروز ما نه بر سبیل اغراق که با توجه به مضمون مبارزه حماسه سازان سیاهکل بر این اعتقادیم که «آفتابکاران جنگل» در قیامهای پرشکوه مردم تکثیر شده است و زهی خیال باطل آن کسانی که با نفی مبارزه و کارنامه سازمان چریکهای فدایی خلق ایران طی سالهای ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۷، به بارگاه صاحبان زر و زور پیام می فرستند. ما در بیانیه به مناسبت چهل و یکمین سالگرد حماسه سیاهکل که در بهمن سال ۱۳۹۰ منتشر شد نوشتیم: «معرکه گیران دربار خامنه ای و

تئوریسینهایی که به نابودی چپ و بی بدیل بودن نو-لیبرالیسم عنان گسیخته ایمان آورده اند، می کوشند تا سیمای جنبش فدایی در سالهای ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۷ را مخدوش کنند. اما این تلاشهای مذبحخانه که آبشخور آن نهادهای امنیتی جمهوری اسلامی است، هرگز نتوانسته واقعیت را زیر انبوه چرندیاتی که تحت عنوان «تحقیق» و «بررسی تاریخی» منتشر شده، پنهان کند.»

راست این است که خونی که از پیکر این جنبش بر زمین ریخته شد، بذر شورش و خروش ستمدیدگان و سرکوب شدگان را در ایران زمین پراکند. زنان و مردان آزادیخواه و انقلابی که برای رهایی مردم ایران پیکار می کنند، هرگز بر دستاوردهای مثبت آن مبارزه مرگ و زندگی خط بطلان نمی کشند و برعکس پرچم سرخی که بر آن شعار «قیام برای رهایی» نگاشته شده را بر دوش می کشند. زنان و مردانی که «با خیزشهای حماسی خود پایه های استبداد مذهبی و سلطنت مطلقه خامنه ای را به لرزه درآورده اند، آنهایی که با فریاد «مرگ بر دیکتاتور»، «مرگ بر اصل ولایت فقیه»، «مرگ بر خامنه ای» و «زنده باد آزادی»، اقتدار ولی فقیه را به سخره گرفته اند، آنها که برخلاف سازشکاران و فرصت طلبان دل به تغییر و تحول از درون نظام ولایت فقیه نبسته اند، آنهایی که تن به حقارت ندادند و بر طناب دار بوسه زدند، درس حماسه سازی رستاخیز سیاهکل را به روز کردند.» (همان جا)

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران در آغاز چهل و نهمین سال حیات خود یاد و خاطره همه زنان و مردان دلیر جنبش پیشتاز فدایی که در زندانهای شاه و شیخ، در پای چوبه های دار، در پیکار با دشمن و در راه هدفهای سترگ جنبش کمونیستی ایران به شهادت رسیدند را گرامی می دارد.

ما به زنان و مردان ایران زمین که برای آزادی، دموکراسی، صلح و پیشرفت، عدالت و جدایی دین از دولت و نابودی ستم جنسی، مذهبی و ملی مبارزه می کنند درود می فرستیم و خاطره تمامی دلاورانی که در راه تحقق خواستههای ترقیخواهانه مردم ایران جانفشانی کردند را گرامی می داریم.

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران از مقاومت و پایداری زندانیان سیاسی و عقیدتی پشتیبانی کرده و همبستگی خود را با آنان اعلام می کند. ما از مبارزه و مقاومت خانواده های شهدا و زندانیان سیاسی و جنبش دادخواهی آنان حمایت می کنیم و احترام و ستایش خود را تقدیم آنان می کنیم.

هموطنان!

در سال گذشته و پس از خروش قدرتمند تهیدستان در دی ماه ۱۳۹۶ در بیش از ۱۵۰ شهر، تضاد توده های مردم با دیکتاتوری حاکم افزایش بی سابقه ای پیدا کرد. دو مولفه مهم در جامعه همچنان بر شرایط سیاسی حُکم می راند. حکومت قادر نیست به شکل گذشته ادامه حیات دهد و مردم نیز نمی خواهند به شکل گذشته زندگی کنند. این دو مولفه بحران و شرایط انقلابی و یا بحران غیرقانونی است که به طور روزانه خود را نشان می دهد.

ستیز توده ها با حاکمیت در تمامیت آن، تضاد بین قدرت حقیقی و قدرت حقوقی، تضاد بین مناسبات بورژوازی حاکم با روبنای ناسازگار سیاسی (استبداد دینی) و تضاد نظام جمهوری اسلامی با کشورهای دیگر (آمریکا، اروپا و خاورمیانه) شدت و حدت بی سابقه ای پیدا کرده است. در تاریخ صد ساله کشور ما، هیچگاه تضادهای اساسی جامعه به این میزان عمیق و درهم تنیده نبوده است.

ما بارها گفته ایم و تکرار می کنیم که نظام جهل و جنایت حاکم بر ایران توان و ظرفیت غلبه بر بحرانهای عمیقی که هر روز عمق و وسعت می گیرد را ندارد. مشغله حاکمیت و در راس آن ولی فقیه نه زندگی روزمره مردم، که حفظ نظام از طریق سرکوبی بیرحمانه و چپاول بی حد و مرز است. بیش از ۷۰ درصد مردم ایران زیر خط فقر مطلق قرار دارند. بیکاری بیداد می کند و منابع و داراییهای کشور به وسیله حکام جنایتکار به طور کلنگی به حراج گذاشته شده است. سرمایه داران غارتگر، شرکتهای پیمانی، سپاه منفور پاسداران و مراکز ترویج و تبلیغ ارتجاع که به وسیله مشتکی آخوند مرتجع و بیرحم اداره می شود، سرنوشت مردم این مرز و بوم را به بازی گرفته اند. در حالی که حاکمیت برای تامین اولیه ترین نیازهای مردم ایران هیچ اقدام موثری انجام نمی دهد، میلیاردها دلار را صرف پروژه اتمی و صدور بنیادگرایی به کشورهای دیگر

می کند. مردم فریاد می زنند «سوریه را رها کن، فکری به حال ما کن» و کارگزاران پلیید جمهوری اسلامی و در راس آن خامنه ای، با کمکهای بی دریغ برای نجات بشار اسد تلاش می کنند.

در مقابل این اوضاع فاجعه بار مردم تسلیم نشده و روزانه با حرکت‌های اعتراضی خود رژیم را به چالش می کشند. ابعاد حرکت‌های افشار گوناگون مردم آن چنان گسترده شده که کارگزاران امنیتی و انتظامی رژیم بدان اعتراف می کنند.

پاسدار حسین رحیمی از سرکردگان نیروی انتظامی تهران بزرگ اعتراف می کند که در ۹ ماه اول سال جاری ۹۳۲ مورد تجمع در تهران بزرگ وجود داشته است. (ایلنا، دوشنبه ۱۰ دی ۱۳۹۷) سرکرده نیروی انتظامی استان خوزستان نیز به ۶۵۰ حرکت اعتراضی کارگری طی همین مدت اعتراف می کند. (ایرنا، دوشنبه ۳ دی ۱۳۹۷)

بنا بر یک ارزیابی محتاطانه طی یکسال پس از خیزش‌های دی ماه ۱۳۹۶، بیش از ۳ هزار حرکت اعتراضی به اشکال مختلف (خیزش و قیام شهری، اعتصاب، تجمع، راهپیمایی و ...) از جانب کارگران، معلمان، کشاورزان، بازنشستگان، پرستاران، کامیونداران و رانندگان ماشین‌های سنگین، دانشجویان، فعالان محیط زیست، غارت شدگان، اصناف و بازاریان، دستفروشان، خانواده های زندانیان سیاسی و فعالان سیاسی اجتماعی صورت گرفته است. این ابعاد عظیم از جنبش مردمی به اضافه فشار خارجی، تضادهای درون قدرت را آن چنان تشدید کرده که برخی از وابستگان به دربار خامنه ای به طور مستقیم حسن روحانی را خائن خطاب می کنند.

صف بندی و رودرویی باندهای شریک در قدرت و ثروت، مستقل از تصمیم و اراده سران، به طور ناگزیر روز به روز تشدید می شود و آن چه در این جدال به خوبی عیان می شود، ضعف و درماندگی خامنه ای برای مهار این کشاکش‌های فرساینده است.

این وضعیت چیزی کمتر از بحران انقلابی که در یک سال گذشته اعتلای نوینی پیدا کرد نیست و انکار آن یا از ضعف سیاسی ناشی می شود و یا از همپیوندی مستقیم و غیر مستقیم با حاکمیت.

مواضع ما پیرامون این شرایط شفاف و صریح است و همان گونه که در بیانیه سال قبل در سالگرد رستاخیز سیاهکل و در بیانیه توضیحی «پیرامون قیام سرنوشت ساز کارگران، تهیدستان و مردم آزادیخواه» اعلام کردیم:

«ما قیام همگانی و استفاده از تمامی اشکال مبارزه را حق مسلم مردم ایران می شماریم. سازمان ما ایجاد هسته های مخفی مقاومت، تشکیل هسته های کوچک رسانه ای و خبر رسانی، ایجاد کمیته های مخفی عمل و شوراهای هماهنگی، سازمانیابی برای نافرمانی مدنی و ... را راهکارهای ایجاد بی شمار کانونهای شورشی می داند. این راهکارها اشکال مناسب و عملی برای هماهنگی مبارزه کارگران، معلمان، کارمندان، مزدبگیران، پرستاران، دانش آموزان، دانشجویان و جوانان، زنان، روشنفکران، فرهنگیان و هنرمندان است و ما به سهم و توانایی خود در این مسیر تلاش می کنیم.»

خواست اولیه و مقدم مردم ایران، سرنگونی رژیم استبداد مذهبی حاکم با همه دسته بندیها و باندهای درونی آن و به سرانجام رساندن انقلاب دموکراتیک و استقرار یک نظام دموکراتیک و عرفی است.

ما از مبارزه به حق کارگران، معلمان، پرستاران، کشاورزان و همه مزدبگیران علیه نظام حاکم و سرمایه داری لگام گسیخته که تعرض آن به سطح زندگی و معیشت مردم دامنه بی سابقه ای یافته، حمایت می کنیم. مزد عادلانه و زندگی شایسته، حق اعتصاب، ایجاد تشکلهای مستقل و نظارت سازمان بین المللی کار بر تامین حقوق مزدبگیران، حق مسلم نیروهای کار ایران است و ما به طور پیگیر از آن حمایت می کنیم.

ما از جامعه جهانی، نهادهای مدافع حقوق بشر، سندیکاها و اتحادیه های نیروهای کار و از همه کشورهای جهان می خواهیم که کلیه مناسبات اقتصادی خود با رژیم ایران را مشروط به قطع شکنجه و اعدام و رعایت حقوق بشر در مورد شهروندان ایران کنند و حق مردم ایران برای تغییر رژیم حاکم به دست خودشان را به رسمیت بشناسند.

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران همه ایرانیان آزادیخواه را به اتحاد و مبارزه برای ایجاد جبهه همبستگی به منظور سرنگونی رژیم استبدادی مذهبی ولایت فقیه و ایجاد یک جمهوری سکولار، دموکراتیک و مستقل فرا می خواند.

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

سه شنبه ۱۶ بهمن ۱۳۹۷ - ۵ فوریه ۲۰۱۹

مصاحبه با ایرج نیری



ایرج نیری: از رفیق علی اکبر صفائی پرسیدم: «رفیق! فکر می کنی، این ماجرا چقدر طول بکشد؟ مبارزه ما چقدر طول خواهد کشید؟»
 علی اکبر صفائی: «می دانی رفیق! عمر یک چریک در کوهستان حداکثر شش ماه است و ما خودمان را برای حداقل بیست سالی گذاشتیم. ما دیگر نخواهیم بود. چون مبارزه که شروع شود، جنگ شروع شود، معلوم نیست چقدر ما می توانیم دوام بیاوریم. از بین خواهیم رفت، ولی دیگران خواهند آمد و جای ما را خواهند گرفت و این تداوم پیدا خواهد کرد...»

*رفیق ایرج نیری، شما در رژیم گذشته زندانی سیاسی بودید، قبل از دستگیری در منطقه سیاهکل معلم بودید، سؤال اولم این است که شما چرا آن منطقه را انتخاب کرده بودید؟

- در تابستان سال ۱۳۴۶ قبل از آن که به عنوان آموزگار سپاهی به روستا بروم، به دلیل علاقه ام به ورزش، بسکتبال بازی می کردم و بعد از پایان بازی، با پسرعمویم هوشنگ نیری صحبت می کردیم. یک بار در ضمن صحبتها با احتیاط به من گفت: «تو چرا مطالعه نمی کنی؟ یک سری کتابهایی است که اگر بخوانی خیلی خوب است.»
 من هم علاقه مند بودم که بخوانم. یک کتاب داستان از ماکسیم گورکی را، که اسمش دقیق یادم نیست، به من داد. کتاب «مادر» نبود. کتاب «مادر» را بعدها از او گرفتم و خواندم. بحثهای ما هم چنان ادامه یافت. تا این که در اواسط سال ۱۳۴۶ دوره سپاه دانش من تمام شد و در مهرماه همان سال به عنوان معلم به استخدام آموزش و پرورش درآمدم. بعدها به جنوب لاهیجان و به یک منطقه روستایی منتقل شدم. من در آنجا معلم یک دبستان بودم. در اواخر سال ۱۳۴۶، هوشنگ به خدمت سربازی رفت و در سال ۱۳۴۷ برگشت.

صحبتهای ما باز هم ادامه پیدا کرد و به تدریج حول این موضوع قرار گرفت که در برابر این رژیم نمی توان بی تفاوت بود؛ رژیمی که در آن حتی کتاب را هم مجبوریم به صورت مخفیانه با خودمان حمل و نقل کنیم و به این سو و آن سو ببریم. در این مدت به طور مثال، از کتابهای ماکسیم گورکی گرفته تا کتاب «نان و شراب»، «پاشنه آهنین» و کتابهای ادبیات مارکسیستی از این طریق به دستم می رسید و من مطالعه می کردم.

هوشنگ می گفت آدم می تواند گاهگاهی به رادیوها هم گوش دهد و من چون شبها در ده بیکار و تنها بودم با رادیوها ورمی رفتم تا بالاخره توانستم چند رادیو، از جمله «پیک ایران» را هم بگیرم. گاهی گوش می دادم ولی، خُب، زیاد برایم جالب نبود، چون همین طوری خیلی چیزها را، جسته و گریخته، از طریق هوشنگ راجع به حزب توده می شنیدم. تا آن زمان اطلاع دقیقی نداشتم ولی آن موقع «پیک ایران» جریان محاکمه صابر محمدزاده و آصف رزمیده را شرح می داد و مرتب آن را تکرار می کرد و من گوش می دادم.

در تابستان سال ۱۳۴۷ در دیداری که با هوشنگ داشتم قرار شد با غفور حسن پور ارتباط بگیرم. هوشنگ می گفت: «من غفور را خوب می شناسم. رفیقی است که مهندس است و در تهران در نیروی هوایی کار می کند.»

هوشنگ با برادرهای غفور همکلاسی و دوست نزدیک بود. من یکی دو جلسه پیش غفور رفتم و با هم نشستیم و صحبت کردیم. او در یک جلسه مرا به یک دوستی معرفی کرد که در حال حاضر اسمش را به یاد ندارم. باهم به کوهنوردی می رفتیم.

غفور در اواسط سال ۱۳۴۷ به من پیشنهاد کرد که اگر برایم مقدور است خودم را به شمال لاهیجان، مثلاً به «لیل» (یکی از دهات کوهستانی لاهیجان که در دامنه قلّه «کاکو» قرار دارد) یا به یکی از روستاهای اطراف سیاهکل منتقل کنم. من تقاضا کردم به بخش سیاهکل منتقل شوم و با این تقاضا موافقت شد. از ابتدای سال تحصیلی ۴۸-۱۳۴۷ یعنی از مهرماه سال ۱۳۴۷ کارم را به عنوان آموزگار سپاهی در منطقه سیاهکل در روستای شاغوزلات شروع کردم. هوشنگ و غفور باهم به شاغوزلات می آمدند و ما سه نفری با هم در آنجا به کوه می رفتیم. این کار دو سه بار تکرار شد تا این که هوشنگ برای گذراندن دوره سپاهی دانش به کردستان منتقل شد و به آنجا رفت.



زنده یاد رفیق غفور حسن پور اصیل

کمی بعد غفور رفیق دیگری به نام هادی بنده خدا لنگرودی را با خود به آن روستا آورد و گفت حالا ما سه نفر می توانیم این برنامه را ادامه دهیم. هدف ما از این برنامه این بود که این مناطق را شناسایی کنیم و در عین حال یادگیرییم چگونه باید مبارزه مسلحانه کرد. در این مدت کتابهایی مثل «ماریگلا» (کارلوس ماریگلا، انقلابی معروف برزیلی)، کتابهایی در مورد انقلاب ویتنام، کوبا و بخشهایی از خاطرات «چه گوارا» به دستمان رسیده بود که ما مطالعه می کردیم. طبیعتاً میل و علاقه بیشتری داشتیم که به کوه برویم و مناطقی را که دور از چشم مأموران رژیم بود، برای انجام یک سری عملیات شناسایی کنیم. البته تا آن زمان صحبتی در این رابطه نشده بود. نظرها بیشتر بر این اساس بود که دقیق تر بفهمیم در ویتنام چه می گذر و در آنجا چگونه مردم به پا خاسته اند و جنگل چگونه می تواند به عنوان یک پوشش مورد استفاده قرار گیرد. یا دریابیم مردم کوبا چگونه انقلاب کردند یا در آمریکای لاتین چگونه آتش مبارزه شعله ور شده و این همه نیروهای مبارز را به میدان مبارزه کشانده است. در جریان شناسایی منطقه، ارتفاعات کاکوه مورد توجه غفور قرار گرفت.

به هر حال، ما چندین بار با هم کوه رفتیم و بعد طی برنامه مان قرار بر این شد که غفور برگردد به تهران. در یکی از روزهای نوروزی سال ۱۳۴۹ غفور به من گفت: «ترا به رفیق دیگری معرفی می کنم تا تو با او کار کنی و از آن به بعد دیگر در رابطه با من و هادی دیگر هیچ کاری نداری».

قبل از ادامه صحبت دوست داشتم در این جا مطلبی را اضافه کنم و آن این که من در روابط زنده یی که با این دوستانم داشتم، همه نوع برخورد و علائق را تجربه می کردم. گاهی دادم از سادگی و بی غلّ و غشی اینها درمی آمد. البته بعدها بارها ضربه اش را هم خوردم. توسط کسانی که بعدتر توی زندان فرصت برخورد سازنده با آنها را پیدا کردم. در زندان یک زمانی آن قدر عصبی شده بودم که یادم می آید، یادش به خیر، زنده یاد حسن ظریفی برگشت و به من گفت: «ایرج، تو چته؟ تو چه فکر می کنی؟ تو فکر می کنی اینها همه مثل غفور حسن پور و کاظم سلاحی اند که تو راحت با آنها برخورد می کنی و راحت درد دل می کنی؟ این طوری نیست. اینها، همه شان، آن مراحل خالص شدن را طی نکرده اند. خیلیها آن قدر ناخالصی در ذهن شان و در برخوردهای شان هست که می آیند و آنها را بروز می دهند و آدم را می رنجانند. برای شان هیچ مهم نیست که تو چقدر برنجی، مهم این است که آنها عقده های شان را خالی کنند. درست است که یک عده آدمهای مبارزند؛ مبارزه کرده اند و اینجا هم زیر فشار رژیم هستند. ولی، حُب، اینا ناخالصی هم دارند. باید به این هم فکر کرد».

ولی آن رفقا چیز دیگری بودند، به رحال از نظر من می شود گفت: آنها یک پدیده ناب بودند؛ پدیده یی با برخوردهای انسانی ناب. نمی دانم شاید جمله درست و بهتری برای توصیف پیدا نمی کنم. به هر حال آن رفقا این گونه والا بودند.

***در حقیقت در نوروز سال ۱۳۴۹ رابطه تشکیلاتی شما از غفور حسن پور و هادی بنده خدا لنگرودی به رفیق دیگری وصل می شود؟**

- بله، نام این رفیق رحیم سماعی بود که به نام مستعار مصطفی به من معرفی شد. درست یادم است، روز دوازدهم



زنده یاد رفیق هادی بنده خدا لنگرودی

فروردین سال ۴۹ من و این رفیق در جاده چمخاله لنگرود سر یک قرار گرفتیم. با هم در آنجا طبق قرارهایی که غفور برای ما گذاشته بود، همدیگر را پیدا کردیم و او از من خواست با هم به دهی در اطراف سیاهکل، که من در آنجا معلم بودم، برویم. من قبول کردم و با هم از آنجا به آن ده رفتیم. نزدیکی ظهر بود که به ده رسیدیم و از ظهر هم راه افتادیم برویم یک سری به کوهها بزنییم. درست کنار ده رودخانه یی بود به نام «شیمرو»، که درست در دامنه کوه قرار داشت و در آن روزها طغیان کرده بود. اما ما برای رسیدن به کوه، اجباراً بایست از این رودخانه رد می شدیم. قبل از ورود به رودخانه، چون دیدیم آب از سینه مان به بالا می زند، همه لباسهایمان را درآوردیم و بالای سرمان گرفتیم و بندهای کفشهایمان را هم گره زدیم و دور گردنمان انداختیم و فقط با یک شورت وارد آب شدیم. وسط رودخانه من احساس کردم چیز عجیبی به پایم خورد، یعنی پایم روی یک شیئی تیز رفت. از رودخانه که گذشتیم دیدم خون از پایم فوران می زند. با دستمال و پارچه یی که داشتم و با زیر پیراهنی خودم زخم را محکم بستم. دوباره کفش را به زحمت پوشیدم و راه افتادیم و رفتیم. جوان بودیم و این مسائل نمی توانست ما را متوقف کند. یک ساعتی که رفتیم احساس کردم پایم لُزج است و توی آب تکان می خورد. گویی در آب قدم می زنم. تا به رفیق گفتم، گفتم:

«بشین، بشین، پا تو باز کن ببینیم، چی شده».

پایم را باز کردم و دیدم کفشم پر از خون شده. خونریزی زیاد بود. آنجا قدری نشستیم. گفت صلاح نیست با این وضعیت کوهپیمایی را ادامه دهیم و پایم را تمیز کردیم و برگشتیم. من به ناچار با همان کفش از آب رد شدم. البته بعد از حدود پانزده روز تقریباً اثری از زخم پایم باقی نمانده بود. به خاطر آن سرعتی که به دلیل جوانی بازسازی بدن صورت می گیرد، زخم من هم به سرعت خوب شد. خلاصه این مسأله به خیر گذشت. بعد از این، رابطه من با رفیق سماعی ادامه یافت.

***در زمانی که با رفیق رحیم سماعی ارتباط داشتید و شما در جستجوی راهی برای حرکت در آن منطقه بودید، چه بحثهای مشخصی انجام می دادید؟**

- تا آنجایی که به خاطر دارم، بحث مشخصی در این مورد که باید در این منطقه حرکت کنیم، حداقل، با من نشده بود. اطلاعات من در مورد مسائل بسیار کلی و آن هم بیشتر در رابطه با ادبیات انقلابی بود. مثلاً این که در انقلاب کوبا چگونه مبارزه را به پیش بردند یا جنگ در ویتنام چند سال ادامه داشت و مبارزه آنها پیرامون چه موضوعاتی دور می زد، یا مسائلی از این قبیل که آنها سالهاست مبارزه را ادامه دادند بی آن که هراسی به خود راه دهند و از ادامه آن مأیوس شوند. در این جا به یک نکته یی اشاره می کنم که آن را مهم می دانم و آن این که بعدها به این نتیجه رسیده بودم که چنین حرکاتی بیشتر به خاطر ناآگاهی ما بود و این مرا بسیار می رنجاند، فکر می کردم ما مسئولیت سنگینی داشتیم و چطور

شد که این همه ماجرا پیش آمد. بعدها به این نتیجه رسیدم که نتیجه گیری من غیرواقعی بوده است. بعدها در دوران



زنده یاد رفیق محمد رحیم سماعی

اقامت در خارج کشور که در این زمینه مطالعه بیشتری کردم به این نتیجه رسیدم که این حرکت گریزناپذیر بود. صحبت تنها از من نبود که فقط چهار تا کتاب خوانده بودم؛ صحبت از خلیج‌های دیگری بود که کتابهای بیشتر و پربارتری مطالعه کرده بودند؛ صحبت از بخش بزرگی از جنبش روشنفکری ما بود که آماده حرکت بود. اگر این جریان، این سازمان، این گروه کوچک، آن لحظه حرکت نمی کرد، گروه رفقا مسعود احمدزاده و پویان و مفتاحی حرکت می کردند. یا اگر آنها هم حرکت نمی کردند، مجاهدین در حال حرکت بودند. یعنی خواه نا خواه جریان مسلحانه خود را نشان می داد.

به هر حال، در پاسخ به سؤال شما نمی توانم بگویم که ما مشخصاً بحث می کردیم که مسأله این طور است و مردم این طور و ... من فقر را نه در گیلان موقعی که سپاهی بودم، بلکه در حاشیه کویر زواره اصفهان به میزان زیادی حس کرده بودم و دیده بودم. من آنجا در اردستان اصفهان سپاهی بودم و در حاشیه کویر فقر را عملاً می دیدم. روستاهای آنجا تقریباً از سکنه خالی بودند و فقط چند تا زن و بچه در آنها دیده می شد. حتی در دهی که من آنجا معلم بودم، گاهی که به تهران می رفتم در گاراژها می دیدم اکثر

مردم کارهای مختلف می کردند تا آردی، برنجی، بُنشنی تهیه کنند و با اتوبوس، که ماهی یک بار به آن دهات می رفت، برای خانواده های شان بفرستند. زمین بود ولی آب نبود. بنابر این، فقر را آنجا حس کردم، ولی در گیلان وضع تا به این حد نبود و فقر چهره یی آن قدر وحشتناک نداشت. حداقل مردم چیز مختصری داشتند که با آن زندگی کنند.

*برگردیم به فروردین سال ۱۳۴۹. بعد از این تاریخ، رابطه شما با زنده یاد رحیم سماعی چگونه ادامه یافت؟

- ما مرتب قرار می گذاشتیم و رفیق سماعی می آمد پیش من. بعداً به تدریج به این صورت شد که من می بایست برای قرار به رشت می رفتم. یکی دو تا کابین تلفن را برای قرار مشخص کرده بودیم. او باید با خودکار سبز توی کابین شماره یی را می نوشت و من با یک خودکار قهوه یی بایست شماره یی را زیر آن می نوشتم، مهم نبود چه شماره یی. بعد من به ده برمی گشتم و منتظرش می ماندم. دیدن شماره سبز رفیق به این معنی بود که او می خواست بیاید و اگر شماره یی نمی دیدم به مفهوم این بود که او نمی آید. وقتی او شماره مرا زیر شماره خودش می دید، می دانست که من شماره او را دیده ام و به سیاهکل می آمد.

کم کم مطرح شد که ما شناسایی منطقه را تمام کرده ایم و وقت آن است که انبارک درست کنیم. در منطقه «کاکو» محلی را برای ساختن انبارک در نظر گرفتیم تا آنجا چیزهایی را آماده کنیم و بگذاریم که وقتی مبارزه آغاز شد، چریکهایی که در کوه بودند بتوانند از این انبارکها استفاده کنند. چیزهایی که در انبارک می گذاشتیم عبارت بودند از: تن ماهی، برنج، عسل و نمک بود، من مسئول خرید این سه چهار تا مواد غذایی بودم. دبه پلاستیکی می خریدم، از آن دبه های بزرگ، البته بردن این دبه ها به کوه مشکل بود، چون وسیله یی برای بردنشان نداشتیم. باید خودمان می بردیم.

رحیم سماعی ساکهای مخصوصی آورد که دو دسته داشت و در شهر روی شان می انداختند. من دو تا از این ساکها داشتم که دو دسته آن را روی شانم می انداختم و داخلش وسایل می ریختم. خیلی عادی می رفتم و می آمدم. وقتی به کوه می رفتیم، این دو تا دسته ساکها کمی باز می شد و مثل کوله پشتی می شد. خود ساکها طوری ساخته شده بود که دبه خوب در آن جا می گرفت و کیپ می شد. گرچه مقداری پشت آدم را اذیت می کرد. وقتی که این دبه را از تن ماهی یا عسل یا برنج پر می کردیم سنگین می شد، البته من هیچ وقت وزنش نکردم و باید شش یا هفت ساعت در کوه آن را حمل می کردیم و طی این شش، هفت ساعت به علت داشتن فرم استوانه یی، طبیعتاً به تدریج پشت آدم در طول راه

بیشتر اذیت می شد. برای حل این مشکل، پارچه یا پیراهن اضافی برمی داشتیم و به زیر بند ساکها قرار می دادیم که بار به پشت زیاد فشار نیاورد. به هر حال اقلأً به کوه که می رفتیم این ساک به شکل کوله درمی آمد و راحت بودیم چون کسی ما را نمی دید.



ما که بالای «کاکو» می رفتیم در آنجا، چنان که گفتم، بعد از بررسی یک جایی را برای انبارک اولیه و اصلی انتخاب کرده بودیم. چون تابستان بود کندن زمین در آنجا خیلی مشکل بود. زمین که خشک می شود در آنجا حالت گچ و خاک رس را دارد و خیلی سفت می شود. ولی به محض

این که باران می آید - گیلان هم که دائماً باران می آید - زمین شل می شود و کندن آن آسان. برای بار دوم که رفتیم انبارک را بزرگ کنیم، دیدم سمعی یک بیلچه با خود آورده بود و ما با این بیلچه خیلی راحت زمین را کندیم و وسایل را در داخل انبارک جادادیم.

وقتی دبه را می بندید، امکان نفوذ هوا و رطوبت در آن وجود دارد، برای جلوگیری از آن، یک قطعه پلاستیک روی دهانه دبه می کشیدیم و در آن را می بستیم. باز یک پلاستیک دیگر روی در آن می کشیدیم و آن را با نخ پلاستیکی خیلی محکمی به بدنه اش سفت می بستیم. به طوری که حدود شش ماه بعد که با رفیق دیگری که با من کار می کرد آزمایش کردیم دیدیم همه مواد سالم مانده و از جهت نفوذ رطوبت یا زنگ زدگی قوطیهای تن، هیچ مشکلی پیش نیامده است. برنج و نمک هم سالم مانده بودند. اینها فعالیتهای من با رفیق سمعی بود.

* این فعالیتها تا کی ادامه داشت؟

- ارتباط با رفیق سمعی تا حدود نیمه اول شهریور ۱۳۴۹ ادامه داشت. ما چندین بار به کوه رفتیم و علاوه بر آن انبارک، انبارک دیگری هم ساختیم که آنجا هم پنج تا از این دبه ها جاسازی کرده بودیم. سیستم شناسایی انبارکها این طور بود که بر روی نزدیکترین درخت به دبه ها علامت کوچکی گذاشته و مشخصات را یادداشت کرده بودیم. مثلاً فاصله تنه درخت تا سر دبه دو متر و شصت سانتیمتر است و از تنه درخت مجاور به آن سر دبه مثلاً می شد سه متر. اینها را یادداشت می کردیم. رفیق رحیم می گفت: «این اطلاعات را نگه می دارم و بعد به رفقای دیگر می دهم». به این صورت وقتی که خود ما هم می رفتیم در محل نمی توانستیم جای دبه ها را پیدا کنیم. ما برای این که محیط عادی دیده شود برگها و علفها را روی دبه ها می ریختیم. خودمان هم وقتی بعد از مثلاً دو هفته به آنجا برمی گشتیم سبز و عادی بود. دیگر کسی نمی توانست حدس بزند کسی آنجا را کنده است. هیچ نشانی دیده نمی شد. برای این که مخفی بود و پوشش داده بودیم و استتار داشت.

برنامه بردن مواد تمام شد و در شهریور قرار بر این شد که دفعه بعد در رشت همدیگر را ببینیم. پانزده شهریور که با رفیق سمعی در رشت قرارداداشتم، آمد و گفت: «ما می رویم تا رفیق دیگری را ببینیم و قرار است تو با او کار کنی، او همشهری توست و من دارم می روم».

گفتم: «به کجا داری می روی؟»

گفت: «می روم به برنامه اصلی که قرار بود بروم».

باید این را هم بگویم که در این مدت با رفیق سماعی، یک سری برنامه هایی هم در تهران داشتیم. مثلاً در اطراف هفت حوض و ... مثلاً برای سنگ نوردی. او به من یاد داد چگونه می شود سنگ نوردی کرد. از این سر صخره به آن سر صخره طناب می بستیم و به من یاد می داد چگونه آدم خودش را از این سر به آن سر بکشد. اول با یک قلاب نگهدارنده حرکت می کردیم. بعد قلاب را هم درمی آوردیم و می رفتیم و می آمدیم. می گفت از این طریق از روی رودخانه ها هم می شود به راحتی رفت و آمد کرد.

به یاد دارم که رحیم سماعی توی برنامه انبارکها یک بار یک روزنامه به زبان انگلیسی، که خاطر من نیست آمریکایی یا انگلیسی بود، آورد که در آن مطلبی راجع به کشته شدن چه گوارا نوشته شده بود. آن را برایم خواند و ترجمه کرد و توضیح داد. آنجا در جنگل نانو به درخت بسته بودیم و شب هم آنجا می خوابیدیم.

این را هم بگویم وقتی با رحیم سماعی با هم به کوه می رفتیم شبها در کوه می ماندیم. برای خواب هر کدام یک کوله پشتی کوچک داشتیم و یک نئوی کوچک. این نانو را در ارتفاع بسیار بالایی به دو تا درخت می بستیم و بعد وسایلمان را هم با طناب بالا می کشیدیم و به درخت می بستیم. کیسه خواب را روی نانو می انداختیم و توی آن می خوابیدیم. چون معمولاً شبها گراز و حیوانات مختلف در جنگل حرکت می کردند یا احياناً اگر کسی می خواست از آنجا بگذرد به ما بر نخورد. البته رهگذران معمولاً روستاییان بودند که گاهی دنبال گاو و گوسفندهای شان میرفتند. در واقع نشانی از ما روی زمین نبود.

خلاصه، بعد در یک قرار رفیق رحیم سماعی مرا به رفیق دیگری به نام اسکندر رحیمی مسچی معرفی کرد و گفت: «این رفیق مسئول اصلی رابط در گیلان است. تو هر کاری داشته باشی، با این رفیق در میان می گذاری». بعد سوار ماشین رفیق اسکندر شدیم و تا لنگرود رفتیم. من در لنگرود پیاده شدم، بعد به رحیم سماعی گفتم: «آقا یعنی چه این برنامه ها. پس من اینجا چکار می کنم، چرا اینطوری شد؟ چرا من نمی توانم بیایم؟»
گفت: «نه، رفیق! تو فکر نکن که ...»

گفتم: «یعنی شما دیگر این طوری همه کارتان خوب و درست است و من دیگر ...» خلاصه، خیلی بر خورد احساسی کردم. گفت: «نه، رفیق! اتفاقاً ما خیلی به تو فکر می کنیم. تو و این رفیق، هر دو زیر تیغ هستید. هر لحظه وقتی ضربه یی فرود بیاید، اولین کسانی که ضربه بخورند شما هستید. باید به این مسأله فکر کنی. خلاصه، الآن موقعش نیست. ما به این رابطه احتیاج داریم. ولی به محض این که زمانش برسد، طبیعتاً جای همان جاست که باید بیایی.»
من دیگر با اسکندر قرارم را گذاشتم و برگشتم.

اسکندر یک هفته بعد در قرار بعدی به من گفت که رفقا از راه محمودآباد ساری (فکر می کنم دقیقاً همانجا باشد) به کوه رفته اند. ما نمی دانیم آنها کجا هستند و قرار است تمام منطقه مازندران و گیلان را شناسایی کنند.

* شما با اسکندر رحیمی مسچی آشنا شدید، آیا قبلاً او را در لاهیجان نمی شناختید؟

- من قبلاً اسکندر رحیمی را از نزدیک نمی شناختم. با او هیچ صحبتی هم نداشتم.

* چه مدت با اسکندر ارتباط داشتید؟

- ارتباط ما برقرار بود. روز سوم یا چهارم بهمن ماه که قرار داشتیم و همدیگر را در رشت دیدیم، رفیق گفت قرار است ۱۲ بهمن به سیاهکل پیش من بیاید. در این مدت من با رفیق اسکندر هم عین همین رابطه یی را که با رفیق سماعی بود، داشتم. یعنی با هم می رفتیم بالای «کاکو» و با خودمان هر کدام یک دبه وسایل بالا می بردیم و توی انبارکها جاسازی می کردیم. من و رفیقمان اسکندر و رفیق سماعی از موضوع دبه ها و از انبارکها اطلاع داشتیم. روز ۱۲ بهمن ۱۳۴۹ اسکندر دستگیر شد و روز ۱۵ بهمن همان سال من دستگیر شدم.

انبارکها فقط در یکجا تعبیه شده بودند؟

- آن انبارکهایی که ما ساختیم در یک محل بود. طبق قراری که با رحیم سمعی و بعداً هم با اسکندر بعد از دیدارمان با رفقا در کوه گذاشته بودیم، همین بود. صحبت‌هایی که کرده بودیم این بود که رفقای که در کوه بودند انبارکهای ویژه‌یی برای خودشان درست کنند. این هم به این خاطر بود که اگر ما می‌رفتیم زیر تیغ؛ اگر فرضاً انبارکها رومی شد، انبارکهای ویژه رفقا محفوظ بماند و در این صورت مشکلی برایشان ایجاد نمی‌شد.

آن موقع رفقا در کوه شش نفر بودند. من آن رفقا را یک بار در کوه دیده بودم. یک روز قرار شد که چند نفر بروند و از انبارکها تَن و برنج بردارند و صحبت بود که همه می‌خواهند بروند. یادم است یکی از رفقا، احتمالاً رفیق صفایی، گفت: «نه، رفقا همه لازم نیست بروند و آنجا را بشناسند. فقط رفقا رحیم و اسکندر بروند و وسایل را بردارند و برگردند.»

شما الآن گفتید که یک ملاقات در کوه داشتید. طبیعتاً این ملاقات بعد از شهریور ۴۹ و قبل از دستگیری شما بوده، آیا تاریخ این ملاقات دقیقاً یادتان هست؟



- یادم است که این ملاقات بعد از دستگیری غفور بود. بله باید دی ماه بوده باشد. چوت وقتی که من رفقا را دیدم رفیق هادی بنده خدا لنگرودی هم با آنها بود. رفیق هادی خیلی هم تکیده شده بود. از بس فشار بر اینها زیاد و وحشتناک بود. من اولش حتی او را نشناختم، بعد که صحبت کردیم، شناختم.

در اواخر آذر بود که من با اسکندر ملاقاتی داشتم. اسکندر آمد و به من گفت: «رفیق! یک خبر بد دارم به تو می‌دهم، ولی خوشبختانه در حال حاضر برایمان مشکلی نیست. آن خبر این است که رفیقمان سیاوش را دستگیر کرده‌اند.»

سیاوش اسم مستعار رفیقمان، غفور حسن پور بود. اسکندر گفت: او دستگیر شده و خطری متوجه کسی نیست و با تمام کانالهایی که ما تماس گرفته ایم، همه سالم هستند و هیچ مشکلی نیست. خُب، هفته بعد از آن بود که ما قرار داشتیم به کوه برویم. باید این ملاقات به احتمال زیاد دی ماه ۱۳۴۹ بوده باشد.

زنده یاد رفیق اسکندر رحیمی مسچی

ملاقات شما با دسته کوه چند ساعت طول کشید؟

- من از اول نمی‌دانستم که ما می‌رویم این رفقا را ببینیم. رفیق اسکندر گفت که رفیقی با ما می‌آید و ما باهم می‌رویم. رفیق اسکندر آمد و عصر همان روز رفیقی آمد که به من به نام «عباس» معرفی شد. بعدها فهمیدم که این رفیق همان رفیق حمید اشرف است. این دو رفیق هر کدام یک کوله با خودشان داشتند. اما یکی از کوله‌ها «واقعی» بود. شب در آنجا توی اتاقکی که من در ده داشتیم، ماندیم و این رفیقمان از این کوله خیلی چیزها بیرون آورد. هفت تیر بود. یک مقدار فشنگ بود. یک مقدار نارنجک بود که همه اینها را آماده می‌کرد.

ما اول صبح روز بعد راه افتادیم به کوه برویم که دوباره با طغیان آب رودخانه مواجه شدیم. طغیان آب خیلی زیاد بود. به دلیل این که قد رفیق اسکندر کمی کوتاه بود و قد من و حمید کمی بلندتر از او بود، وقتی سه تایی دست همدیگر را گرفتیم تا از آب بگذریم، رفیق اسکندر گفت: «رفقا پای من روی هیچ چیز نیست؛ روی زمین نیستم، روی آبم اگر ولم کنید من رفته‌ام.»

خلاصه فشار آب خیلی زیاد بود که خوشبختانه ما از آب برداشتم و رفتیم. یکی دو ساعتی که در کوه راه رفتیم، یک جایی نشستیم که کمی استراحت کنیم. رفیق حمید گفت: «رفقا! آن رفقای ما، الان آن بالا منتظر ما هستند و من این را به شما اطلاع دهم، با هم آنجا می رویم و با آن رفقا دیدار داریم». تا آن موقع این را به ما نگفته بود. خلاصه، من خیلی خوشحال بودم، طوری که هی تذکر می دادند که بابا! یک کمی یواشتر برو. مشکل است، بگذار تا با هم برویم.

ما بالاخره رفتیم و درست نزدیک «کاکو» رسیدیم. حمید یک یادداشتی در آورد و گفت: «رفقا به ما گفته اند که زیر یک درختی که قبلاً من و رحیم سمعی آنجا را علامت گذاری کرده بودیم، یک جای کوچکی برای «دبّه پیغام» اختصاص داده اند. اول برویم سر آن دبّه پیغام که رفقا برایمان پیغام گذاشته اند. رفتیم آنجا. آن دبّه را بیرون آوردیم. دیدیم یک یادداشت در داخل آن است. در یادداشت نوشته بود شما در این درجه و در این جهت بیایید به ما می رسید. رفیق حمید قطب نما را برداشت و به دست گرفت و با آن درجه که نوشته شده بود، رفتیم و به آنجا رسیدیم. دیدیم بله، رفقای کوه دو سه تا پارچه سبز بزرگ به درخت بسته بودند که سایبان مانندی باشد و زیرش هم آتش روشن کرده بودند و همه شان آنجا بودند و آن روز باران شدیدی می بارید.

چند نفر بودند؟

- آنها شش نفر بودند. رفقا علی اکبرصفائی، جلیل انفرادی، رحیم سمعی، مهدی اسحاقی، هادی بنده خدا لنگرودی و عباس دانش بهزادی.

یک سؤال دارم. شما در فاصله دستگیری غفور حسن-پور تا دستگیری خودتان، غیر از آن موردی که رفیق اسکندر رحیمی به شما گفت که غفور را دستگیر کرده اند و هیچ خطری نیست، هیچ هشدار یا آماده باشی به شما نداده بودند؟

- می شود گفت، مطلقاً نه. مطلقاً هیچ خبری از این موضوع نبود. البته من هر بار که رفیقمان اسکندر رحیمی را می دیدم، یا اگر احیاناً برادرهای رفیق غفور را می دیدم، می پرسیدم که از این رفیق چه خبر دارید؟ خوب خاطر من نیست که با هوشنگ هم قبل از آن صحبت کرده بودیم یا نه. بعد از آن من دیگر هوشنگ را ندیده بودم. برادرهای غفور می گفتند خبر خاصی ندارند. چون برادرهایش را گرفته بودند و بعد برادر کوچکش را آزاد کرده بودند. به هر حال هیچ چیز خاصی که بگویند هشدار باشد نبود. ضمناً رابطه من با اسکندر رحیمی طوری بود که قرار می گذاشتیم، می گفتیم مثلاً می خواهیم این هفته برویم کوه. قرار می شد که رفیق بیاید، ولی رفیق نمی آمد و اگر نمی آمد، هیچ دلیلی نداشت که مشکلی باشد. رفیق هفته بعدش می آمد. یعنی این نبود که مثلاً به من هشدار داده شود و یا فکر و ذکری بکنم که چکار باید بکنم، حالا اگر نیامد، ممکن است او را گرفته باشند. اصلاً راجع به این چیزها صحبتی نمی شد. فقط در این مدت مواردی پیش آمده بود. یکی این بود که یکبار بعد از آن ملاقاتمان در کوه، می شود گفت اواخر دی ماه بود که رفیق اسکندر به من گفت: «بیا رشت، آنجا یکی از آن بچه های کوه پایین آمده، برای این که وضع معده اش خراب است و آمده است که بره پیش دکتر».

او خونریزی شدید معده پیدا کرده بود و قرار ما این بود که ما اول این رفیق را در رشت ببینیم، بعد این رفیق بیاد در سیاهکل هم دوری بزند. گفتم: «خیلی خوب».

چون در سیاهکل هم پنجشنبه ها روز بازار بود، گفت: «پنجشنبه به سیاهکل می آید و دوری می زند». من رفتم و در رشت دیدمش. در همان ابتدا در ماشین جیب رفیق اسکندر، دیدم این رفیق عباس دانش بهزادی است که در جلو نشسته بود و همین رفیق بود که معده اش خونریزی کرده بود. بعد از احوالپرسی، من رفتم و پشت جیب نشستیم. دیدم پشت جیب کوله هایی هست که از توش چیزهایی قلمبه قلمبه زده بیرون. خنده ام گرفت و به اسکندر گفتم: «اینها چیه؟»

گفت: «اینها نارنجکه».

گفتم: «خوب، این جوری اگر یک دفعه جلوتان را بگیرند، اینها مشخص میشه که چیه. یک پتویی، چیزی بیندازین رویش!»

گفت: «رفیق! دیگه اینها مهم نیست. یک جوری قالش را می کنیم».

در ضمن در این کوله ها چند قبضه اسلحه هم بود. در آنجا مدت کمی با آن جیب گشت زدیم و بعد من پیاده شدم و به سیاهکل برگشتم. روز بعدش پنجشنبه و روز بازار بود که رفتم دیدم رفیق عباس دانش بهزادی هم در آنجا قدم می زند. اما قرارمان این بود که من به او شناسایی ندهم. آمده بود و قدم و دور می زد. ضمناً این را هم بگویم که بعد از دستگیری در دادگاه در اذعاناً دادستانی علیه من آمده بود که: «علی اکبر صفائی می گوید که من به عباس دانش بهزادی گفته ام برود ژاندارمری سیاهکل، پلها، جاده ها و اطرافش و محل جنگلداری سیاهکل را (سازمان جنگلداری که پنج تا سرباز در آن بودند و اسلحه هم داشتند) شناسایی کند. عباس دانش بهزادی رفت و این کار را انجام داد».

من در بازجوییها صریحاً گفته بودم تمام این کارها را من کرده ام؛ از شناسایی جنگلداری تا ژاندارمری و تعداد افراد پاسگاه و تعداد سلاحهایی که در آنجا موجود است. در کتابی که اخیراً «جمهوری اسلامی» منتشر کرده، یک نکته مهمی هست که خیلی حساس است. آنها ممکن است هزار مطلب بگویند ولی یک جا بالاخره گاف را می دهند و آن این است که آنجا از قول من نوشته اند که: اینجا را نه تنها من شناسایی کرده ام، بلکه کارخانه چای منتظری و سینمای منتظری را هم شناسایی کرده ام، که گویا ما می خواستیم بعد از حمله به سیاهکل اینجاها را آتش بزنیم.

نکته این است که اگر کسی حتی یک ماه در آن منطقه زندگی کرده باشد، می فهمد که در آنجا آن زمان کارخانه چای منتظری تمام اساس اقتصاد آن منطقه بود. تمام زمینهای چای آن منطقه به این کارخانه وابسته بودند، یعنی اگر این کارخانه از بین می رفت، تمام هست و نیست این روستاییان بر باد می رفت. برای این که امکان بردن چای به مناطق دیگر وجود نداشت.

***یعنی شما این موضوع را که در کتاب وزارت اطلاعات نوشته شده، در مورد عملیات روی کارخانه چای منتظری و سینما منتظری را تکذیب می کنید؟**

- کاملاً. کاملاً. برای این که به خصوص این سینما را هیچ وقت، هیچ نیروی چپی به هیچ دلیلی نمی تواند آتش بزند. مگر این که کسی باشد که بالکل دارای جمود فکری باشد. آن کاری که با همین تفکر یعنی تفکر جمهوری اسلامی، در سینما رکس آبادان کردند، و اینها در واقع می خواهند به این وسیله اعلام بکنند که ما هم از چنین تفکری برخورداریم. در حالی که من بالکل تکذیب می کنم، در ما چنین تفکری مطلقاً وجود نداشته است. با اطلاعاتی که امروزه در دسترس همه است، مشخص شده که چه قبل از انقلاب و چه بعد از آن تعداد زیادی از سینماها و کارخانه ها توسط افراد متعصب وابسته به جمهوری اسلامی به آتش کشیده شده است.

***به ادامه صحبتمان برگردیم. شما زنده یاد رفیق عباس دانش بهزادی را یک بار در کوه و یک بار در رشت و سیاهکل دیدید؟**

- آری. عصر آن روز که ذر کوه دور هم جمع شدیم، گفتند با هم شامی بخوریم که دوستان همه باهم هستند. خلاصه، یکی، پیاز خرد کرد، یکی، یک تکه نان برداشت و بین همه تقسیم کرد، که نه نفر می شدیم. یکی دیگر هم، از یک دبه کمی پنیر درآورد و برای هرکس یک کمی پنیر گذاشت و همه نان و پنیر و پیاز را شروع به خوردن کردیم. بعد از خوردن غذا حمید اشرف و علی اکبر صفایی فراهانی با هم رفتند در گوشه یی کمی دورتر از ما نشستند. یک نقشه بسیار بزرگی داشتند و با هم شروع به صحبت کردند. مثل این که مسیر راهها و قرارهای بعدیشان را داشتند تعیین می کردند.

***دوباره برگردیم به عقب. فعالیت شما با هوشنگ نیتری آغاز شد، به غفور حسن پور وصل شدید، با هادی بنده خدا لنگرودی جلسات داشتید و بعداً با رحیم سماعی و اسکندر رحیمی مسچی. افراد دیگری مثل حمید اشرف و رفقای دسته جنگل را هم دیدید. یک سؤال دارم، می‌خواهم بدانم احساس شما وقتی که با آن رفقا بودید و آن چیزی که مناسبات شما را تشکیل می‌داد چه بود؟ چگونه آن را تعریف می‌کردید؟**

- یک بار در یکی از بحثهایی که داشتیم، از رفیق علی اکبر صفائی پرسیدم: «رفیق! فکر می‌کنی، این ماجرا چقدر طول بکشد؟ مبارزه ما چقدر طول خواهد کشید؟»

گفت: «می‌دانی رفیق! عمر یک چریک در کوهستان حداکثر شش ماه است و ما خودمان را برای حداقل بیست سالی گذاشتیم. ما دیگر نخواهیم بود. چون مبارزه که شروع شود، جنگ شروع شود، معلوم نیست چقدر ما می‌توانیم دوام بیاوریم. از بین خواهیم رفت، ولی دیگران خواهند آمد و جای ما را خواهند گرفت و این تداوم پیدا خواهد کرد...»

چنین تفکری حاکم بود. همان روز که این صحبت را با رفیق علی اکبر و آن شش رفیق داشتیم با خاتمه جلسه از هم جدا شدیم. موقع برگشت شب شده بود. توی جنگل به محض این که هوا تاریک می‌شود، سیاه ریف می‌شود، یعنی عملاً حتی جلو پا را هم نمی‌شود دید. چون نور آسمان به هیچ نحوی به زمین نمی‌تابد. خیلی مشکل است. با سختی راه را ادامه دادیم تا رسیدیم به یک محلی که به آن «گوسفندسرا» می‌گویند. آن شب حمید و اسکندر و من، شب آنجا ماندیم. بعد من از حمید پرسیدم: «این رفقا چه کار می‌کنند، کجا می‌روند بخوابند؟»

گفت: «آن رفقا قرارشان این بود که از اینجا بروند. دیگه بعد از آن را ما نمی‌دانیم.»

همان جا من از رفیقمان اسکندر پرسیدم: «چطور شد که زودتر این برنامه را به من نگفتی که در جریان باشم؟» گفت: «اصلاً لازم نبود که به ما بگویند. من هم اطلاع نداشتم. آن رفیق (رفیق حمید که البته به نام عباس معرفی می‌شد) وقتی آمد آنجا به ما دو نفر گفت. من هم اطلاع نداشتم. من فکر کردم این وسایل؛ نارنجک و هفت تیرها و اینها را ما می‌بریم آنجا توی دبه‌ها خاک می‌کنیم. بعد در آنجا بود که متوجه شدم که با این رفقا در ارتباطیم.» هفته بعد از آن رفیق اسکندر با آن رفقا در حوالی فومنات ملاقاتی داشت. آن رفقا رفته بودند طرف فومن و سپس از راه رودبار برگشته بودند که از طریق سیاهکل به سوی مازندران بروند.

***این اطلاع را شما چگونه به دست آوردید؟**

- خود رفیق اسکندر به من گفت. اسکندر گفت که ما رفقا را دیدیم. چون اگر یادتان باشد گفتم که عباس دانش بهزادی هم آمده بود. چندی بعد رفقای شهر عباس دانش بهزادی را از طریق محمودآباد بردند و به جنگل رساندند. ولی اسکندر می‌گفت که رفقا طرف فومنات آمده‌اند. زمان دقیقش را یادم نیست. من روی این مسأله زمان دقیق نیستم. این طوری بود که از یک طرف رفیق دانش بهزادی به علت خونریزی معده پایین می‌آید و بعد از آن یک مقدار وسائل جدید دست شان می‌رسد؛ همان نارنجکها و سلاحها، و بعد از آن طرف هم می‌روند مازندران که خودشان را به کوه برسانند برای این که رفقا در آنجا منتظرشان بودند.

***برگردیم به موضوعی دیگر. شما کی و چگونه دستگیر شدید و با چه کیفیتی مورد بازجویی قرار گرفتید؟**

- گفتم که در روز ۱۲ بهمن من با رفیق اسکندر قرار داشتیم. من معمولاً برای قرارمان تا سر جاده می‌رفتم. آنجا یک کمی قدم می‌زدم و چون معلّم آن ده بودم یک نیم ساعتی طول می‌کشید تا از وسط مزارع بگذرم و خودم را به سر جاده برسانم. یک کمی صبر می‌کردم. اگر رفیق می‌آمد، باهم برمی‌گشتیم توی ده.

آن روز من زیاد ایستادم. زمستان هم بود. بهمن ماه بود و برف سنگینی هم در «کاکو» آمده بود. بعد که دیدم رفیق نیامد، برگشتم و به ده رفتم. ضمناً تمامی اطلاعاتی را که من به رفیق اسکندر داده بودم که به رفقا گزارش کند، در جواب به من گفته بود که بخواست رفقا، تو هر پنجشنبه یک بار برو و وضعیت را چک کن و اگر جایی تغییری پیش آمد، مثلاً اگر مکان ژاندارمری تغییر کرد یا تغییراتی در شهر به وجود آمد، بتوانی اینها را سریعاً به ما اطلاع دهی. من معمولاً روزهای

پنجشنبه چون مدیر مدرسه بودم، خیلی وقتها وسط روز در مدرسه را می بستم و بچه ها را مرخص می کردم و به شهر می رفتم و برای خودم دورمی زدم. ولی شبها همیشه در ده بودم.

روز پنجشنبه ۱۵ بهمن ۱۳۴۹، من زودتر راه افتادم و رفتم. داشتیم دور می زدیم، نزدیک ظهر شد و ناگهان خواهرزاده صاحبخانه ام که در کلاس هشتم دبیرستان درس می خواند، آمد تو خیابان به من گفت که فلانی، می گویند رئیس فرهنگ لاهیجان آمده و برای بازرسی به ده رفته است. من با شنیدن این خبر یک کمی اذیت شدم، برای این که رفیقمان رحیم سماعی به من گفته بود که اگر یک وقت بوبردی که اینها به هر دلیلی و بهانه یی می خواهند ترا از اینجا انتقال دهند، قبول نکن و اگر لازم شد چند هزار تومان خرج کن، به هر که خواستی رشوه بده، ولی جایت را اینجا نگهدار. این برایمان خیلی اهمیت دارد که تو اینجا باشی. من هم با خود گفتم ای داد و بیداد، پنجشنبه هم هست اینجا صبح آمده اند. صبح بایستی مدرسه بازمی بود ولی من مدرسه را بسته بودم. فکر کردم حالا چه بهانه یی بیاورم و ... خلاصه به اداره فرهنگ سیاهکل رفتم و پرسیدم که آیا رئیس فرهنگ لاهیجان برای بازرسی به اینجا آمده است؟ آنها گفتند ما شنیده ایم که قرار است بیاید ولی خبر نداریم. من تعجب کردم. بعد یک موتوری با راننده کرایه کردم چون آن مسیر را با موتور در یک ربع ساعت می شد طی کرد. با موتوری تا بالای آن منطقه رفتیم. وضعیت جاده این طور بود که جاده اول به طرف بالا می رفت (چون جاده مالرو بود) و برای رفتن به آن طرف ده تا رسیدن به ده بعدی جاده سرازیر می شد و از وسط مزارع عبور می کرد تا به ده می رسید. دیدم انگار خبری نیست. ماشینی نیست. چون آن پسر به من گفته بود دو تا ماشین از اداره لاهیجان آمدند و به ده رفتند. من هم ماشینها را ندیده بودم. با موتوری صحبت کردم و گفتم: «اینها نیستند، برگردیم به سیاهکل».

در این حال دیدم سه نفر از پایین تپه دارند می آیند و با دست علامت می دهند. یکی از آنها را شناختم که قهوه چی ده ما بود. آن دو نفر دیگر را نمی شناختم. ایستادم. قیافه شهری داشتند. آن دو نفر نفس زنان با سختی خودشان را بالای تپه رساندند، به طوری که اگر تلنگر می زدی می افتادند. یکی شان بازجوی معروف عضدی بود و دوومی بازجو تهرانی. آمدند دست دادند. سلام و احوالپرسی و روبروسی کردند و گفتند که ما آمدیم و برای بازرسی به مدرسه رفتیم و حتماً خبرداری که قرار است آقایان برای بازرسی از مرکز بیایند. همان موقع دیدم دو تا ماشین لندرور، که قبلاً از آنها صحبت شده بود، رسیدند. آنها از بالا آمدند. از قرار سعی کرده بودند از طریق یک جاده دیگری که فقط در تابستانها قابل عبور است به ده بروند. اما دیده بودند آب زیاد است و نمی توانند. لاجرم برگشته بودند. دیدم که رئیس فرهنگ جلو نشسته و دیگری با یک کلاه شاپو و با یک نگاه خیلی تند هم در ماشین دوومی نشسته است. او همان بازجو حسین زاده بود.

رئیس فرهنگ را که دیدم، رفتم جلو و سلام و علیک و ... کردیم. گفت: آقا نبودید و ... خلاصه بحث فقط بر سر مدرسه و این چیزها شد. بعد به من گفت: «آقا می توانی بیایی به ما کمک کنی ما برویم این معلمان را (خبرش را داشتم دو هفته پیش دو تن از معلمان مدرسه یکی از روستاها با هم دعوا کرده و چاقوکشی شده بود. شلوغ شده بود و مدرسه را یک مدتی بسته بودند) آشتی دهیم. آقایان از مرکز آمده اند و ... من هم با خود گفتم: خوبه. بهتر است کاری کنیم که اینها هوس این را نکنند که مرا از اینجا به جای دیگر انتقال دهند. بروم به اصطلاح کمکی بکنم که مرا عوض نکنند.

من تمام ذهنم روی این موضوع متمرکز بود. اصلاً فکر نمی کردم که اینها ممکن است کسانی باشند که دنبال آمده باشند. تنها چیزی که به ذهنم خطور نمی کرد همین مسأله بود. برای همین خیلی راحت سوار ماشین آقای رئیس فرهنگ شدم. در راه هم از من می پرسید که آقا کلاس اول تا کجا خوانده اند؟

من هم مدیر مدرسه بودم و می باید اطلاع می داشتم، بنابر این شروع به صحبت کردم و بلبل زبانی کردن ... از سیاهکل که رد شدیم، آنها در سیاهکل توقف کردند و گفتند: «آیا هیچ کاری مثلاً در بانکی یا جایی نداری؟»
گفتم: «نه، آقا کاری ندارم. برویم، زودتر برویم».

فکر می کردم زودتر به آن ده می رسیدیم و من کمک شان می کنم. یک مسافت کمی که رد شدیم، یکباره ماشین رئیس فرهنگ توقف کرد. بعد او به من گفت: «آقای ... شما لطفاً بروید آن ماشین عقب بشینید تا ما با آقایان بخش صحبتیمان را تمام بکنیم. آنجا که رسیدیم اقدام می کنیم».

من هم پیاده شدم. توی ماشین رئیس فرهنگ، عضدی و تهرانی نشسته بودند. وقتی پیاده شدم یک آن فشار چیز سردی را پشت سرم، پس گردنم حس کردم. عضدی با فحش و ناسزا درحالی که با سلاح به پشت سرم فشار می آورد به من گفت: «فلان فلان شده، تکان بخوری مغزت را پریشان می کنم».

من گفتم: «اِه... چی شد؟»

گفت: «هیچ، هیچی نشد...»

بعد یک کاپشن روی سرم انداختند و همان طور مرا با سرعت به ماشین دوم بردند. دستها، پاها، چشمها، گوشها و دهانم را بستند و مرا روی کف لندرور انداختند. من حس کردم که دیگر همه چیز تمام شده و هیچ کاری نمی شود کرد. آنها مرا بردند. بعد آن طور که فهمیدم گویی در رشت بودیم. مرا بردند و به یک تخت بستند. پاها را به پایین و دستهایم را بالای تخت بستند و شروع به زدنم کردند (حالا بزَن و کی نَزَن...) من هم گفتم: «آخر چه شده، چرا مرا می زنید؟ من معلم مدرسه ام. من مدیر مدرسه ام، باید از آموزش و پرورش بیایند!».

می گفت: «فلان فلان شده، این حرفها چیه؟ بگو ببینم چکار می کردی؟»

من گفتم: «من کاری نمی کردم. من معلم مدرسه ام!».

ولی آنها مدام می زدند... یک مدتی کتک خوردم. دیدم فایده ندارد. بعد باز دهانم را بستند که دیگر جیغ هم نمی توانستم بکشم. از درد نعره ام هم درآمده بود ولی کاری نمی توانستم بکنم. هی کتک می خوردم. یک بار تهرانی دهانم را باز کرد و گفت: «تو قرار نداشتی؟»

گفتم: «قرار چیه؟»

گفت: «مثلاً آن کسی که می آمد، تو می آمدی در رشت او را می دیدی، باهاش قرار نداشتی؟»

با خود گفتم: ... اینها از کجا می دانند که من با یکی قرارداشتم و به رشت می آمدم؟

کمی بعد آن داستانی را که با رحیم سماعی از همان اولش برای چنین مواقعی با هم درست کرده بودیم، روی همان تم داستان آمدم و گفتم: «خوب بابا، این را زودتر می گفتید. آن بابا می آید، دنبال گنج می گردد. ما باهم می رویم توی کوه. او دستگاهی دارد، می خواهد زیر خاکی پیدا کند. به خاطر این من می آیم رشت و از آنجا ما به کوه می رویم».

تهرانی گفت: «آهان، پس حالا فهمیدم جریان چه بود».

در همان لحظه در باز شد، حسین زاده داخل شد. (همان طور که گفتم، چشمانم را باز کرده بودند.) حسین زاده که آمد، گفت: «فلان فلان شده، مسلمان شده؟»

تهرانی گفت: «نه قربان، کافر کافره. می گه دنبال گنج بودند».

از همان لحظه اینها سه تایی؛ حسین زاده، عضدی و تهرانی، هر کدام یک شلاق به دست، فقط مرا می زدند. بالاخره من نفهمیدم چه شد. تهرانی دوباره به من گفت: «ببین، ما اینجا تگه تگه ات می کنیم، تو فقط بگو ببینم، تو قرار نداشتی؟»

گفتم: «قرار چی هست؟»

- «قرار نبود که مثلاً این بابایی را که حالا میگی با او دنبال گنج بودی، ببینی؟»

- «چرا، داشتم».

- «کی می خواستی او را ببینی؟»

- «فردا، جمعه قرار است من او را ببینم».

- «کجا؟»

- «پهلوی کرایه یی بندرپهلوی».



کرایه یی بندرپهلوی محل قرار سابق من و رحیم سماعی بود. من هم می دانستم که او در کوه است. نتیجه گرفتم که چنین چیزی را می توانم بگویم. این را خیلی راحت گفتم. چند بار مرا زدند و بارها می گفتند: قرارت را بگو! من هم همین را می گفتم. اینها گفتند: «ما ترا بازمی کنیم و اینجا می نشانیم، حرف زن. ولی یکی را اینجا بالای سرت می آوریم. او یک چیزهایی را می گوید. اگر بعد از او، تو به ما پرت و پلا بگویی، فلان فلانت می کنیم.» من هم آنجا نشستم و گفتم: «آقا بیاورید.»

(بیاورید ببینم بالاخره چه بلایی سرم می آید، آخر من مُردم). دیدم بله، رفیقمان اسکندر را آوردند. منتها با وضعیتی بسیار ناجور. معلوم بود که خیلی اذیتش کرده بودند. یک کاپشن هم روی سرش گذاشته بودند. به او گفتند: خوب بگو! او هم گفت: «آره، من با این رفیق قرارداداشتیم. ما باهم می رفتیم کاکو، ما آنجا انبارک درست کردیم.»

وقتی اینها را گفت، من دیگر همه چیزم را از دست دادم. یعنی احساس کردم دنیا را بر سرم کوبیدند. در آن لحظه دیگر من دردی را احساس نمی کردم، واقعاً دیگر دردی را حس نمی کردم. فقط یادم است تا مدتی همین طور اشک از چشمانم می آمد. چون تمام فضایی که برایم به وجود آمد، این بود که همه چیزمان از دست رفت. همه چیز نابود شد؛ همه چیز فنا شد... تا مدتها نمی توانستم خودم را راضی کنم که می شود این گونه هم باشد.

بعدها... بله، بعدها خودم به این نتیجه رسیدم و به خودم لعنت کردم که چرا من این قضاوت تلخ را در مورد این رفیق کرده ام. بعدها به خودم می گفتم که: خُب، اگر مرا هم دو روز متوالی می زدند، من هم به اینجا می رسیدم. شاید بدتر از او هم می کردم. من چه می دانم؟ مرا دو روز نزدند، ولی می دانم اسکندر را خیلی زده بودند، چون از خانه اسکندر چند تا کوله پشتی پر از نارنجک، هفت تیر، فشنگ و دینامیت و ... گرفته بودند. از اسکندر یک سری چیزهایی داشتند. حالا این که چگونه به اسکندر رسیده بودند، من نمی دانم. اصلاً اطلاعی ندارم، اما آن بلایی را که سر اسکندر آورده بودند، می دانم. بعد از آن برخورد، من دو بار دیگر اسکندر را دیدم. یک بار توی قزل قلعه در حال بازگشت از دستشویی بودم که یک هو دیدم با اسکندر رو به رو شدم. او داشت از آن سر بند به طرف من می آمد. تا مرا دید برایم دست تکان داد. من هم سرم را به این معنی که منظورت را نمی فهمم، تکان دادم. نمی خواستم قبول کنم که بر ما چه گذشته است.

بار دوّم چند روز بعد بود که مرا برای بازجویی بردند. همان موقع داشتند اسکندر را هم می آوردند. یک جا آن استواری که ناظر بردن ما بود، سر نگهبان ما فریاد کشید: «این دو تا را اینجا نگه دار، برو فلان کار را بکن!» مرا کنار اسکندر نگاه داشتند. من چشم برگرداندم او را شناختم و گفتم: «اسکندر، تویی؟ بابا، چی شده آخه؟» گفت: «رفیق! بیخودی خودت را به کتک خوردن نده، همه چیز رو شده. الکی مقاومت نکن، فایده نداره که دیگه آدم الکی کتک بخوره. چیزی نیست که تو به اصطلاح برای خودت نگه داری.»

علت این که مرا آن لحظه و در آن روز به بازجویی بردند این بود که تهرانی و عضدی آمده بودند برای بازجویی مجدد من. آنها بلافاصله مرا روی تخت خواباندند و بستند. عضدی شلاق را می چرخاند و تکان می داد و به بدنم می کوبید.

- «فلان فلان شده، راجع به هوشنگ چرا چیزی نگفتی؟»

گفتم: «من راجع به هوشنگ چی بگم به شما؟ من چیزی نمی دانم...»

گفت: «چرا راجع به هوشنگ، راجع به رفتنش به عراق، عمان و ... صحبتی نکردی؟»

جواب دادم: «شما که می دانید من در آن رده یی نبودم و در حدّی نبودم که بخواهند این جور اطلاعات را به من بدهند. من اصلاً هیچ اطلاعی ندارم.»

این توضیح را بدهم که آنها به این دلیل مرا می زدند تا این موضوع را اقرار کنم. من از موضوع اطلاع داشتم اما چون در عمق ذهنم همه این بود که آن چیزهایی که بین من و بعضی از این رفقا گذشته، این در دل ماست و باید هم حفظ شود. هیچ دلیلی هم ندارد که مثلاً بگویم بله من می دانستم. من هیچ وقت نگفتم، می دانستم. زمان شاه هم هیچ وقت جایی این گونه بیان نکردم. چون نگران بودم اگر چنین اعترافی بکنم ممکن است مجبور شوم به پرسشهای بعدی شان هم پاسخ دهم که تو چه اطلاعات دیگری داری؟

همان طور که گفتم من این اطلاعات را داشتم و هوشنگ به من گفته بود که با رفیق محمد صفّاری (البته او اسم رفیق را به من نگفته بود و این را من بعداً فهمیدم) به عراق رفته بودند و در عراق دستگیر می شوند و آنها را به زندان می برند و کلی هم اینها را با کشیده، مشت، لگد و ... اذیت می کنند. اینها مرتب آب می خواستند، به اینها می گفتند از آب خبری نیست و به شما فقط سه نوبت آب می دهیم. می گفت صفّاری را برای بازجویی می بردند، چون او زبان عربی می دانست و با آنها عربی صحبت می کرد. آنها ۱۰-۲۰ روز در زندان می مانند. هوشنگ اسم رابط اینها را به من نگفته بود، ولی می گفت: یک شخصیت فلسطینی بود که قرار بود با ما رابطه بگیرد که متأسفانه آن موقعی که ما با هم قرار داشتیم آنجا نبوده و برایش مسافرتی پیش آمده و رفته بود. وقتی برگشت و موضوع را فهمید، بلافاصله پیش مسئولان عراقی رفت که ما را از زندان درآورند. ما حال و قضیه را گفتیم و ما را از زندان درآوردند. هوشنگ، هم چنین، می گفت: برای خریدن یک سری سلاحها هفتاد هزار تومان پول برده بودیم، که آن دوستان رفت و تمام سلاحها را آورد و به ما دادند. مأموران عراقی هفتاد هزار تومان را به زور به ما پس دادند و هر چه اصرار کردیم گفتند ما به دستور معاون رئیس جمهور (صدّام حسین) باید این را به شما بدهیم. چون ما نمی دانستیم شما که هستید (اینها می گفتند ما کمونیستیم و آنها می گفتند بله، شما کمونیستهای آمریکایی هستید. شما کمونیستهای سی، آی، ای هستید).

داستان به این صورت بود. به خاطر همین مرا کتک زدند. بعد هم که (ظاهراً) قبول کردند من اطلاعاتی ندارم، مرا ول کردند.

شما ۱۵ بهمن دستگیر شدید، کی فهمیدید که در ۱۹ بهمن به پاسگاه سیاهکل حمله شده است؟

- آنها مرا تا روز جمعه ۱۶ بهمن ۴۹ نگه داشتند. یادم هست مرا با دستبند به شوقاژ اتاکی که آنجا بودم بسته بودند. من در بازجوییها گفته بودم ساعت ۶ بعد از ظهر همان روز قرار دارم. همه بازجوها با یکی دو تن از نگهبانهای شان قبل از ساعت ۶ رفتند و ساعت ۸ شب برگشتند. این را هم تأکید کنم وقتی مرا با اسکندر رو به رو کردند، تهرانی اولین حرفی که از من پرسید این بود که، «پس آن قراری که می گفتی، چیست؟»

من هم گفتم: «شما که می دانید دیگر آن قرار بی معنی است. قرار الکی است که من از خودم درآوردم. چون دیگر وجود ندارد».

آنها می دانستند، حتی اسامی را، اگرچه همه را به اسم مستعار می شناختم. من اسامی مستعار را یکی دو بار از طریق اسکندر شنیده بودم، ولی همه آنها را حفظ نبودم و آنجا هم که از من می خواستند بنویسم، یادم رفته بود. گفتم: «این اسامی یادم نمی آید».

گفتند: «مسأله یی نیست، بنویس فلان و فلان، اینها را...»

خودشان اصل آن اسامی کور را می دانستند. و بلد بودند.

در رابطه با سؤالتان که کی من جریان ۱۹ بهمن را فهمیدم، باید بگویم در قزل قلعه بودم که خبر آن را در روزنامه کیهان صبح بیستم یا روزنامه عصر نوزدهم بهمن خواندم. عصر آن روز من در سلول قزل قلعه بودم. دو تن از بچه های لاهیجان را، از لای دریچه سلولم که می شد از توی آن حیاط قزل قلعه را دید، دیدم که دارند به طرف سلول من می آیند. وقتی به دریچه سلول من رسیدند، یکی از این بچه ها به من گفت: «می دانی من خبری اینجا در روزنامه خواندم. روزنامه نوشته که شامگاه روز ۱۹ بهمن عده یی به پاسگاه سیاهکل حمله کردند. بعد گفت: اینها باید از بچه های شما باشند. بیا روزنامه را به تو می دهم».

روزنامه را به طور کامل از آن دریچه به من داد. من هم گرفتم و خواندم و با خود گفتم: ای داد و بیداد، حالا من چه کنم؟ همین وقت دیدم که انوشه صدایم می زند. انوشه استوار قزل قلعه بود. فوراً روزنامه را در داخل تشکچه پنبه یی که داشتیم جادادم و صبر کردم تا او آمد و گفت: «چی بود که از پنجره به تو دادند؟»

گفتم: «والله من به بقیه گفتم چون حال خوب نیست، می خواهم از بیرون یک چیزی بخرم. اینها کمی پول برایم دادند. یک پنج تومانی برایم فرستادند».

- «همین پنج تومنیه؟»

- «آره به خدا، به جان شما، به پیر، به پیغمبر...»

دست در جیبم کردم و یک پنج تومانی نو، که در جیبم بود، درآوردم و نشانش دادم. با تائی سری تکان داد. دیگر حرفی نزد و رفت.

دوباره روزنامه را درآوردم و بارها خواندم و بر سرم می زدم که چرا اینها این جا حمله کرده اند؟ این جا که الان سراسر پر از برف است. چند روز پیش قبل از دستگیری از روستاییان شنیده بودم که برف سنگینی آمده بود. وقتی برف می آمد از دور می شد قلّه کاکو را دید. قلّه کاکو آن سال مثل کله قند شده بود. این به این معنی بود که برف سنگینی آنجا آمده است. من با خود گفتم که اینها در آن برف سنگین با آن وضعیت نمی توانند حرکت کنند. حالا چه بلایی سرشان آمده است؟

همان موقع با «علی» برادر «سیف دلیل صفایی» که آن موقع در سلول بغل توالی بود، از طریق توالی تماس گرفتم و در میان گذاشتم و روزنامه را برایش خواندم.

او به من گفت این روزنامه را نگه ندار! برایت خطرناک است.

بالاخره من یک کبریت برداشتم و رفتم به دستشویی و آن را آتش زدم، چون اگر آن را در دستم می دیدند، مشکل ساز می شد.

* خبر اعدام ۱۳ تن از رفقا را کی شنیدی؟

- من در آن مورد اطلاعی نداشتم. یک روز مرا برای هواخوری برده بودند، چون نمی توانستم کفش بپوشم؛ نمی توانستم خوب راه بروم و حرکت کنم. داشتم یواش یواش راه می رفتم. در کنار سلول کاظم سلاحی بودم (یادش به خیر... گاه گاهی باهم صحبت می کردیم). او از من پرسید: کسی به نام فرهودی در میان شما نبود؟ طفلک خیلی نگران بود. همان موقع که این حرف را زد دیدم عضدی و تهرانی دارند می آیند. به احتمال قوی بعد یا هم زمان با این اعدامها بوده است. چون عضدی آمد به من گفت: «فلان فلان شده، ما حالا عجالاً تو را از مرگ نجات دادیم. ولی این به این معنی نیست که تو واقعاً از مرگ نجات پیدا کردی». و رفتند. من نفهمیدم یعنی چه؟ بعدها به این نتیجه رسیدم که آن موقع بچه ها یا زیر اعدام بودند، یا دادگاه شان بوده یا این که اعدام شان کرده بودند. من دیگر هیچ وقت آن رفقا را ندیدم.

* شما خودتان در چه تاریخی و با چه کسانی محاکمه شدید؟

- حدود اردیبهشت ۱۳۵۰ باید باشد که مرا به جمشیدیه بردند. در جمشیدیه در داخل کابینتی، کاظم سلاحی و هم



زنده یاد رفیق کاظم سلاحی



زنده یاد رفیق احمد خرم آبادی

خوانی به دادگاه بردند، دیدیم رفیق دیگری به نام احمد خرم آبادی هم با ما هست. محمود محمودی این رفیق را می شناخت. آن رفیق هم غفور حسن پور و بقیه را خوب می شناخت. ما آن رفیق را فقط در جریان دادگاه می دیدیم، او را بعد از دادگاه از ما جدا می کردند و مستقیماً به جمشیدیه می بردند. چون افسر وظیفه بود، او را با ما نگه نمی داشتند. این است که ما معمولاً شش نفر با هم بودیم. بعد از اینها ما را در دادگاه محاکمه کردند. در دادگاه دوم همه ما محکوم به دو بار اعدام شدیم. محمود محمودی در

دادگاه اول به یک بار اعدام محکوم بود که در دادگاه دوم به ده سال محکوم شد. دادگاه ما که تمام شد، ما را به کمیته

مشترک شهربانی بردند. آن زمان در پایین کمیته مشترک شهربانی، چند تا اتاقک بود که دو تا اتاقک به بهداری آنجا اختصاص داشت. چند تا اتاقک دیگر هم داشت که دو تای آن را به ما دادند.

بدین ترتیب من، حسن ظریفی و کاظم سلاحی در یک اتاق بودیم و محمود محمودی، حسین خوشنویس و هوشنگ دلخواه در اتاق بغلی بودند. صبحانه، نهار و شام ما با هم غذا می خوردیم، هواخوری هم باهم می رفتیم.

***از بین این اسامی که گفتید رفقا احمد خرم آبادی و کاظم سلاحی اعدام شدند؟**

- بله، سرانجام آنها اعدام شدند و بقیه رفقای که حکم اعدام داشتند، ابد گرفتند.

***آیا پس از یکی دو سال زندان تغییری در نحوه نگرش شما به وجود آمد؟ اگر پاسختان مثبت است، چه تغییری در دیدگاهتان پیش آمد؟ منظورم این است که شما با یک دستگاه فکری وارد مبارزه شدید و دستگیر شدید. آیا در زندان، در آن دستگاه فکری تغییر و تحوّل ایجاد شد؟**

- در مورد آن دستگاه فکری می توانم بگویم نه تنها تغییر نکرد، در واقع سعی می کردم هر فاکتی، هر چیزی را که می بینم، می خوانم و می فهمم در قالب فکری بی که درست می دانستم، بیاورم و در آن قالب فکری بریزم. من بر اساس آن فکر جلو می رفتم. هیچ وقت به طور مستقل (مستقل از خودم، نه از کس خاصی) ننشستم مسأله را دقیقاً حلّاجی کنم، مثلاً این که آیا می توانست این مسأله درست باشد یا نمی توانست درست باشد، اگر موفق می شدید چکار می کردیم؟ بعدها خیلی از این سؤالاها، بارها و بارها، در ذهنم تکرار شد. اما، تا زمانی که در زندان بودم، نه. مطلقاً نه. مدتها بعد از زندان هم، یک بار که با رفقای که بعداً به خط فرخ تگهدار و حزب توده پیوستند، بحث داشتیم، من از جلسه بلندشدم و بیرون رفتم. چون نمی توانستم قبول کنم گرچه می دانستم باید یک سری چیزها تغییر می کرد.

من نمی توانستم بپذیرم که این ارزشها از بین برود. برای من مسأله ارزشها خیلی اهمیت دارد. یعنی این که چگونه به مسائل نگاه می کنی. من امروز ممکن است نظر رفیق جزئی را در این یا آن مورد، خیلی راحت نقدکنم. ولی اندکی از ارزش و اعتبار این رفیق برایم کم نمی شود. برای من همیشه این ارزش در آن درجه بالای وجود دارد.

مهم این است که به مسأله چگونه نگاه کنیم. ما یادنگرفته بودیم، چگونه نقد کنیم. چون یادم است اولین باری که بعد از انقلاب اینها جلسه بی گذاشتند و من با اصرار به یکی از حوزه هایی که قرار بود به صورت فرمالیته در جلسات آن شرکت کنم، رفتم، اعلام کردم که من نمی خواهم انتخاب شوم، شما رفقای جوان بروید ببینید که در آن جا چه می گذرد. این مورد بعد از انقلاب اتفاق افتاد. برای من اهمیت داشت که اینها بروند ببینند. مثلاً صحبتهایی که آنجا می شد، در واقع نه نقد، بلکه تهی کردن تمام ارزشها بود. اینجاست که مرا بیشتر مَصّر می کرد؛ روی ایده های خودم بمانم.

***شما با زنده یاد رفیق حسن ضیا ظریفی در جریان محاکماتتان هم سلول بودید. در ۳۰ فروردین ۱۳۵۴ خبر**

به رگبار بستن آنها را که شنیدید، در کجا بودید؟ با شنیدن این خبر، چه احساسی به شما دست داد؟

- آن موقع من در سلول اوین بودم. جزء آن ۳۰ نفری بودم که ما را به سلولهای اوین منتقل کرده بودند. یک عده از زندان زنان و بقیه از زندان قصر. خُب، این برایم خیلی دردناک بود. یعنی احساس می کردم خیلی کم دارم و در من خلایبی ایجاد شده است. ولی می دانستم که باید این راه را ادامه بدهم. حالا چرا؟ شاید به طور مشخص هیچ وقت این سؤال مطرح نمی شد. یعنی، با چگونگی و چرایی مسائل هیچ وقت به طور دقیق برخورد نمی شد. شاید اگر یکی دقیق بود و سؤال می کرد خُب، چرا؟ این چه راهی است که تو می خواهی بروی؟ آنجا شاید آدم به بن بست کامل می رسید. من الان می فهمم. یعنی سالها گذشت تا این چیزها در ذهن من حلّاجی شود. آن موقع اگر آسمان هم به زمین می آمد، همان بود که بود. قبول دارم این، قلب مرا جریحه دار کرده، شدیداً مرا اذیت کرده، ولی من به این آرمانی که دارم و به این اعتقادی که به این رفقا دارم، وفادارم. این چیزی بود که با من همراه بود و تا این لحظه هم هست.

*شما چه موقعی از زندان آزاد شدید؟

- درست، روز ۳۰ دیماه سال ۱۳۵۷.

*آخرین دسته زندانیان سیاسی؟

- بله.

*از زندان که آزاد شدید، به شهرتان لاهیجان رفتید. چگونه بود؟

- ۴ روز در تهران ماندیم. همه چیز برایم تازگی داشت. خیلی چیزها عجیب می نمود. به ویژه می دیدم چگونه در محل دادگستری خانواده ها بست نشسته بودند. برای ما خیلی ارزش داشت. این افرادی که مدتها این مبارزه را ادامه می دادند، چقدر قابل احترام بودند. بعد مرا به لاهیجان بردند. چه بگویم؟ یک دریایی بود که برایم قابل تصوّر نبود. جاهای زیادی در این مسیر بود که برایم تازگی داشت. در رشت که رسیدیم، یک جایی ما را متوقف کردند و گفتند که باید یک نفر بالاخره بیاید و برای مردم صحبت کند. رفیقمان حسن گلشائی بالای مینی بوس رفت و شروع کرد به صحبت کردن و... بعد رفتیم طرف لاهیجان. در راه همه جا جلو ما را می گرفتند و می گفتند: بایستید! که جواب می دادیم: نه، در لاهیجان مردم منتظرند. بالاخره خودمان را رساندیم ولی واقعاً دریایی از مردم بود... ما را جایی بردند که مردم همه جمع شده بودند. در میان ما یک بیانیه کوتاهی تنظیم شده بود که رفیق ابوالقاسم طاهرپرور خواند و یک بیانیه را هم به صورت محاوره یی و روشن، رفیق حمید ارض پیما قرائت کرد. روز بعد به گورستان شهر، که چندتن از رفقای فدایی شهید در آن جا دفن شده بودند، رفتیم و آنجا هم بیانیه یی توسط حسن گلشائی خوانده شد. بعد از آن ما را به یک سالن بسیار بزرگ در یک دبیرستانی که جمعیت زیادی در آنجا جمع شده بودند، بردند که یک بیانیه هم توسط من در آنجا خوانده شد.

*این در اوایل بهمن ۱۳۵۷ بود؟

- بله.

*از شما عکسی در یک گردهمایی موجود است. این گردهمایی کجا و در چه تاریخی است؟ آیا مربوط به روز

۱۹ بهمن سال ۱۳۵۷ در دانشگاه تهران است؟



- این عکس در دانشگاه تهران نیست. به احتمال زیاد در سیاهکل و سال ۱۳۵۸ است.

بعد از انقلاب در همان سال ۱۳۵۷ یک گروه فیلمبردار از بچه هایی که به سازمان خیلی علاقه مند بودند و انواع و اقسام دستگاههای فیلمبرداری را داشتند، به خانه یکی از دوستان آمدند و با اصرار از من خواستند که صحبت کنم و داستان خودم را بگویم. من هم قدری از ماجراهای مربوط به فعالیتهای خودم را شرح دادم که اینها فیلم گرفتند. بعد این فیلم را با یک سری صحنه تظاهرات گره زدند. از جمله،

به تظاهرات روز ۱۹ بهمن سال ۱۳۵۸، در سالگرد حماسه سیاهکل که در خود سیاهکل برگزار شد، با بچه های سیاهکل یک برنامه راهپیمایی داشتیم. از من دعوت کرده بودند که به آنجا بروم. من هم با یکی از دوستانم به نام سید دانایی (که در لاهیجان به نام سید مکانیک معروف است) به آنجا رفتیم. در آنجا در راه پیمایی در جلو صف، ما با هم دست به دست داده و راهپیمایی کردیم که از ما در آنجا فیلم گرفتند. این را به آن مصاحبه یی که صحبتش رفت، وصل کردند. (البته، یک تکه هایی از آن را حذف کردند). بعد از آن یک فیلمی درست کرده بودند که قطب زاده با همه صحنه هایش موافق

بود که از تلویزیون پخش شود، به جز بخش مربوط به سیاهکل این فیلم؛ که در آن به کل این حرکت و اصل ماجرا و چگونگی آن پرداخته شده بود.

این گروه فیلمبردار رفته بودند از «کاکو» و از تمام این مناطق فیلمبرداری کرده بودند و به آن صحنه راهپیمایی وصل کرده بودند. در متن گفته شده بود که: «آری، در نهایت به اینجا رسید...» که جمعیت عظیمی را نشان می دهد که ما در آن راهپیمایی در حال حرکت هستیم. خلاصه با پخش این فیلم مخالفت کردند و پخش نشد. ولی در مورد آن عکس فکر می کنم مربوط به سال ۱۳۵۸ باشد. چون سازمان ما در روز ۱۹ بهمن سال ۱۳۵۸ تنها باری بود که یک برنامه سراسری گذاشته بود در سیاهکل و من در آنجا متنی را خواندم.

مهدی سامع: تشکر می کنم رفیق ایرج عزیز.

- خواهش می کنم.

تاریخ مصاحبه: ۸ مه ۲۰۱۰

*روایت شاهدان پیرامون جنبش پیشتاز فدایی از آغاز تا بهمن ۱۳۵۷، مصاحبه با کسانی است که به اشکال مختلف با سازمان چریکهای فدایی خلق ایران و یا با رهبران، کادرها و اعضای این جنبش طی سالهای قبل از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ آشنایی و تماس داشته اند. برخی از کسانی که با آنها گفتگو شده، از اعضا و کادرهای سازمان در آن سالها بوده اند. متن مصاحبه با ایرج نیری ابتدا از گفتار به نوشتار تبدیل و سپس به وسیله علی معصومی ویراستاری و تنظیم نهایی شد که به رفیق ایرج نیری رسید.

در نگارش این مصاحبه ها برای چاپ روزنامه ای و انتشار در سایتهای اینترنتی از شیوه جدا نویسی و عدم استفاده از نیم فاصله استفاده شده است.

امید وارم انتشار این مصاحبه ها بتواند برای جنبش آزادیخواهی مردم ایران و به ویژه برای زنان و مردان جوان ایران زمین مفید باشد.



ایرج نیری، سومین نفر از راست

گرامی داشت حماسه سیاهکل در مزار رفقا رحیم سمعی و مهدی اسحاقی



گرامی داشت حماسه سیاهکل در بازکیاگوراب نزدیک لاهیجان، جایی که مزار دو تن از رفقا رحیم سمعی و مهدی اسحاقی است. این رفقا در جریان نبردهای پس از حماسه سیاهکل به شهادت رسیدند. در روز ۱۹ بهمن ۱۳۹۷، تنی چند به صورت فردی و یا چندنفری، به صورت جداگانه، به آن محل رفتند و نسبت به رفقا؛ سمعی و اسحاقی ادای احترام کردند.



دوچرخه ام را بر می دارم

فتح الله کیاییها

کوره راه جنگلی زیباست

آنجا گویا

پرنده ای مرده است

اینرا در آواز آوازه خوانی پیر

کز زخم حنجره ای خونبار

ترانه ای زمزمه می کرد

خوانده ام.

هوا؛ هوای بهاری است

در قتلگاه زمستان سرد و تنبل جنگل

و قندیلهای گلوله

با ابری از مه باروت.

کولبار راه؛ سنگین نیست

خونین است

از تراوش خون ستاره های نو خوان

و انحنای کوههای خسته ی مادر

بر زخم عمیق و کاری جنگل

که برش خورده بود به اندازه

بر قد بی قواره ی اسفند.

در شیب تند درختان

دلتنگی من است و

پیچ و تاب تبی سرد

بر قامت پر از غرور سرو

که نام تو را می خواند

و کوهها به احترام نگاهت سر به ساحت

رعد

می کوفتند.

آنجا کبوتری مرده است

با نامه ای ز رویش خورشید

دوچرخه ام را بر می دارم

خورشید انتظارنشسته است برچشم

کوره راه

باید رکاب بر دارم

شتاب را

مادر هنوز چشم براه

رستن نخ است بر گلوی سوزنِ نو روز

تا قامت بهار را

با قد و عشق تو رج کند

به دامن اسفند.

با من برقص

دلَم گرفته است.

از رنج راه؛ نه

که از رنج این همه بی راهه.

با من برقص

اندوه کدام جهان را گریستی

که دردمندترین مادرانِ خاور خونین

بنشسته بر

سجّاده های خشم

تسبیح طوفان را

به قد قامت انتقام

دانه می شمرند؟.

با من بگوی

کدامین ترانه را

اینگونه عاشقانه

سرودی

که رعنا ترینِ جوانان

سرخ فامی واژه هایت را

به میهمانی آواز می برند

در کدامین شب یلدا...؟

بگوی مرا

در کدامین شب یلدا؟

سیاه گیسوانت را

نافه گشودی؟

کین گونه آهوان دشت

مفتون وبی قرار

جنگل خامش را

با نقد جان خویش

به عقدی هزار ساله

مهریه می دهند؟

با من بگوی

ای رمیده غزال غزلهايم

با من بگوی

راز آن چشمهای روشن غمگین را

که هر طلوع

با کوس غافله سالار

مژگان به سُرْمه ی

خورشید می کشند؟

با من بگوی



کلاه، خنجر و اسبم

علیرضا نابدل "اوختای"

ابگردان از ترکی فرنگیس بایقره

لبخندی بزن! خنجر!
لبخندی بزن! سپیده!
لبخندی بزن! کبوتر!

من آن را چون قالیچه اردبیل،
از ابریشم بافتم...
بافتم و بر کف قلبم انداختم.

درراه بلندی غروب ایستادم
و صدایش کردم:
"به پیش آ! سبزه رو!"

من فرزند رزمم.

صخره ستبر پیچ و خمهای کوهستان هستم!
روی چشمانم راه خوابگاهت می کنم.
زانوانم، از آن آسودنت...

بازویم را چون سپری، برای تبارم می گیرم.
تا عشقم را نگهبانی کند...

قالیچه بافته از رگ هم، می گسترده؛
تا نهایت آینده...
کنار هم بمانیم و
دوست و رفیق باشیم!

خستگی بر شانه ام
در سینه ام بالندگی
بر تنم هزار زخم
در نهادم هزار آرزو
وطن زیر سم اسبم
سَمها به سنگها
کوبان، کوبان
خون دژخیمان را
به سنگها مالیدم...

رسیدم و ویران کردم
آخرین سنگر دشمن را...

محبوبم را رهاندم؛
دلبر سبزه رو،

سبزه ابرو و سبزه گیسو...
چشمانش چون ستاره...
گدازه ستاره ها، در تیرگی
درخشید و به غرش در آمد
و انسان فرا خوانده شد...

کلاهی که مادرم بافته بود، گم شد...
راههای پیموده را پشت سر گذاشتم.
گذشته های تلخم را از قلبم زدودم...
روزگارم چنین شد!
من آن را چون قالیچه اردبیل،
از ابریشم بافتم...

تارش از رگ

و پودش از مغز استخوان...

گره هاش از نگاه و لبخند...

لبخندی بزن! گل سرخ، لبخند!

خارهایش از ستیز

غنچه هایش از صلح و آشتی...

لبخندی بزن! گل اطلس، لبخند!



آرقاجی مووردن...
ایلمه سی باخشدان، گولوشدن...

پاپاغیم، قنلنجیم و آتم

علیرضا نابدل "اوختای"

بیر گول دا! قئزئل گول!

تیکانی، دویوشدن،
چیچگی بارئشدان...

بیر گول دا! اطلس گول!

بیر گول دا! قئلنج!!!

بیر گول دا! آغارچئن!
بیر گول دا! گویرچین!!!
من اونو، اردبیل خالجاسی تکین،
ایپکدن توخودوم...

توخودوم و سالدئم؛ کونلومون تکینه...

دایاندئم آخشامئن یولو اوسته،
سسله دیم:

"بری گل! قاراشئن!!!"

من قئپچاق اوغلوپام؛

بولگه لی داغلارئن، سئلدرئم قایاسی...
گوزومون اوستونو، یاتاغنن انده رم...

دیزیمی؛ اوتماغئن...
قولومو فالخان تک؛ چکه رم اوبایا؛
قوروسون سئوگیمی...

داماردان، توخونان؛ خالچا دا سالتنار...

گله جک گونلرین، تکینه...؛

دوست اولاق...

یولداش اولاق...

چیگنیمده – یورقونلوق

دوشومده یئترلیک

اگنیمده، مین یارا

کونلومده مین آرزو

آتمئن دئناغئندا، وطن

دئرناخلار – داشلارا،،،

چئرپئلا؛ چئرپئلا...

ئوزلرین قانئنی

یایاراق داشلارا،،،

یئتیشدیم و پوزدوم؛

سون ئوزون یوواسئن...

قئزئی دا قورتاردئم؛

قارا شئن، قارا قاش، قارا تئل بیر قئز...

گوزلری اولدوز...

اولدوزلار سسلندی؛ قارانقولوق؛

و انسان چاغئرئلدی...

آنامئن تیکدیئی پاپاق دا یوخ اولدو...

گلدیگیم یوللاری اونوتدوم

سیلدیم ده کونلومه ؛

یانئلان کئچمیشی ؛

عالمیم بئله اولدو...

من اونو اردبیل خالجاسی تکین،

ایپکدن توخودوم.

ارشی داماردان،

آفتابکاران

در حماسه سیاهکل

م. وحیدی (م. صبح)

با ماهیان رنگینش
جزر و مد دشتها را
رنگ شکوفه و شراره

می زند

ما نمی میریم
تا پرستوهای وحشی
هویت ما را
در سخن باد
اثبات کنند

آنجا
که غزلهای روشن آفتاب
از پوست غزالان رمیده
عبور می کند
تاسایه های گریزان
تبخیر شوند

و مرگ
زندگی را
بر فلات های بلند امید
بنشانند

برگان جنگل
پوشیده از ستارگانی ست
که در باد طغیانگر
به جستجوی کرانه های

روشن می روند
بر تیره استخوان شب
چوبه های زین شده
در نی نی چشمان باد

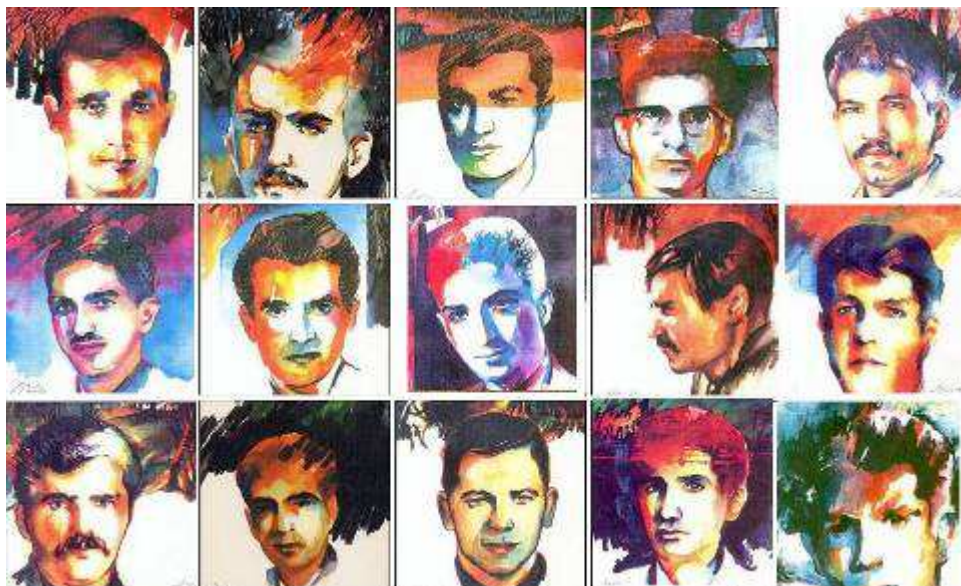
سرود توفان می خوانند

و جهان
در آواز تو
وزیدن می گیرد

بر تن چاک چاک باران
چراغهای آرزو
زاده می شوند
تاخیابانهای جوان در نور ماه
شبگیرهای پر نفس را

تعبیر کنند

بهار
بر آبهای خسته پاییز می لغزد
و آسمان



پیامها به مراسم گرامیداشت چهل و هشتمین سالگرد رستاخیز سیاهکل

جمعی از دانشجویان کمونیست، رفیق امید برهانی، گروهی از هواداران سازمان چریکهای فدائی خلق ایران در لرستان، برخی از زنان فعال کارمند و دانشجو در ایران، یکی از رفقای هوادار از تهران، جمعی از کارگران پارس جنوبی، رفیق م وحیدی، تعدادی از پشتیبانان جنبش فدایی

پیام جمعی از دانشجویان کمونیست

ما جمعی از دانشجویان کمونیست، ۴۸ امین سالگرد حماسه و رستاخیز سیاهکل، تولد جنبش نوین کمونیستی ایران را گرامی می‌داریم و درود میفرستیم به سازمان چریکهای فدایی خلق ایران که همراه با نیروهای اجتماعی انقلاب و مقاومت شکست ناپذیر مردم ایران برای رهایی خلق ستمدیده مبارزه می‌کنند.

با حماسه سیاهکل و مبارزه علیه رژیم شاه، جنبش نوین کمونیستی ایران متولد شد و به مبارزه با رژیم ملاحا ادامه داد. در این مبارزه طولانی، اپورتونیستهای پلید، حراف و خیانت پیشه‌ای که در هر دو رژیم تشکیلات رنگارنگ خود را به زنجیری برای به بند کشیدن نیروهای انقلابی تبدیل کرده‌اند، جسارت، شجاعت و اعتقاد به راه پرشکوه مبارزه برای رهایی از قید هر گونه ستم و استثمار را بر نمی‌تابند.

اما مبارزه و مقاومت همچنان ادامه پیدا کرده و مشت سازشکاران را در مقابل چشم مردم باز کرد. با تلاش خستگی ناپذیر و پایدار مردم ایران و نیروهای انقلاب، دیکتاتوری ولایت فقیه به ضعیف‌ترین موقعیت خود سقوط کرده است.

زنده باد انقلاب، زنده باد سوسیالیسم

جمعی از دانشجویان کمونیست / بهمن ۱۳۹۷

پیام رفیق امید برهانی

سال ۵۷ که کودکی بودم در نمی‌یافتم که چرا و چگونه مردی که در تثلیث بر ساخته ی "خدا - شاه - میهن"، خود را در جایگاه دوم و ژاندارم منطقه می‌خواند و میهن بی‌آب و برق خود را جزیره ی ثبات و دروازه ی تمدن بزرگ می‌دید، به ناگاه و طی چند ماه، منفور و مضحکه ی مردم همان سرزمین شد و با فرار زبانونه، ماموریت برای وطنش را به ملای مرتجع و بی‌پرنسیب نا کجا آبادی و ایادی خشن و هواداران عاصی اش سپرد و با این واگذاری وقیحانه، تنها مشتی از خاک میهن و هنگفتی از پول و ثروت آن را از لای دروازه ی تمدن بزرگ رد کرد تا برای وارثان وامانده اش بر جای گذارد. بهمن ماه، با طوفان راهپیمایی، میتینگ و سخنرانی، کتاب، روزنامه، اعلامیه و پوستر، غبار زمان و فراموشی را از نام و چهره ی ۱۵ مبارز دلیر شهید، در کنار تصاویر نمادین درخت و جنگل و پرچم و آرم سرخ یک سازمان زدود و کودک تازه دانست که وارفتگی و سرنگونی آن ژاندارم، چندان هم ناگاه و بی‌اساس نبوده و پیشینه‌ای چند دهه‌ای از اعتراض و اراده ی ملی برای تغییر سیاسی و اقتصادی در دل خود داشته که در بزنگاههایی چون شهریور ۲۰، تیر و مرداد ۳۲ و خرداد ۴۲ خود را آشکار ساخت اما خروجی پیروزمند چندان از این رهگذرهای مدنی و مسالمت‌آمیز نیافت. ناگزیر، مطالبات متراکم و خشم سرکوفته ی عمومی، با شلیک گلوله و شکستن سرما و سکوت بهمن در جنگل، فوران کرد. ژاندارم اما باز هم نفهمید تا گرفتار بهمنی از جنس دیگر شد.

۱۵ رفیق " فدایی " گرچه فدا شدند (که این نام و مرام آنها بود)، پایه چین و پیشاهنگ جنبش نوینی شدند که به مستبد و مرتجع گوشمالی داد تا هرگاه مطالبات آزادگان و برابری طلبان و توده‌های محروم و بی‌حقوق را نبینند، دیری نمی‌گذرد که خشم انقلابی آنها را خواهند دید. گواه این واقعیت تاریخی، قیام یک پارچه ی دی ۹۶ و بعد از آن بود که نشان داد صبر و سکوت، دائمی نیست، خرداد ۷۶ و خرداد ۸۸ واجب التکرار نیستند و از همه مهم‌تر، قیام، شورش و حتی مبارزه ی مسلحانه تاریخ مصرف ندارد و به جز شاه، دامن شیخ را هم خواهد گرفت.

یاد آوری و پاسداشت هرچه با شکوه تر حماسه ی سیاهکل در این برش حساس از تاریخ میهن مغروق در منجلا ب ولایت فقیه، در دست گرفتن دوباره ی مشعل آن چریکهای حماسه ساز و انداختن شعله به انبار قهر انقلابی توده ها ست. آن حماسه و این یاد آوری گرامی باد....
امید برهانی / بهمن ۹۷

پیام گروهی از هواداران سازمان چریکهای فدائی خلق ایران در لرستان

با درود رفقا و گرامیان.
بار دیگر گرامی میداریم سالروز رستاخیز سیاهکل را ... رستاخیزی که ۴۷ ساله شد.
حماسه ای که به وسیله رشید ترین و آگاه ترین فرزندان خلق رقم زده شد. آنان آرمان شان رهائی توده های زحمتکش و رفع ستم از جامعه بود و بدین سان بدعتی بود در مبارزات رهائی بخش میهن. در واقع آنان اقتدار دیکتاتوری در شرایط خفقان مسلط بر میهن را شکستند و با این عمل دلاورانه خود مهر تائیدی زدند بر آسیب پذیر بودن قدرت حاکم و ثابت نمودند چنانچه عزم سترگی برای رهائی باشد هیچ نیروی یارای مقابله با خروش توده های بپا خواسته را نداشته و ندارد و پیروزی از آن کنشگران و رزمندگان راه رهائی توده هاست.
رستاخیز سیاهکل تابو شکنی کرد تا پلی بزند و سر آغازی باشد برای نبرد با دیکتاتوری و نویدی باشد برای آنان که سر ستیز با دشمن را دارند. در واقع رستاخیز سیاهکل اسطوره ای اجتماعی بود که آشکار ساخت نا توانی حاکمیت تا دندان مسلح وابسته را و پیامی رسا برای دانشجویان و کنشگران سیاسی و از سوی دیگر به استهزا گرفتن اقتدار پوشالی دیکتاتور.
و رستاخیز سیاهکل سر آغازی بود بر جنبش مسلحانه مردم و در واقع راهگشای راه مبارزاتی پیروزمندانه خلق در مقابل دیکتاتوری حاکم و همانگونه که در ۲۱ بهمن ماه ۵۷ دیدیم که چگونه خلق مسلح می شود و بسان سیل راه خود را می گشاید و کشاندن مردم برای مبارزه ای ظفر نمون برای رفع تبعیض و ستم که تنها راه رهائی از شرایط موجود است.
در پایان ضمن گرامیداشت یاد و نام تمامی رزمندگان و کنشگران و پویندگان راه رهائی کارگران و زحمتکشان با آنان پیمان می بندیم که تا رسیدن به اهداف والای رفقایمان از پای نمی نشینیم.
دست از طلب ندارم تا کام دل بر آید
از طرف گروهی از هواداران سازمان چریکهای فدائی خلق... لرستان / بهمن ۱۳۹۷

برخی از زنان فعال کارمند و دانشجو در ایران

گرامی باد ۱۹ بهمن سالگرد رستاخیز سیاهکل و درود بر ۱۵ رزمنده فدای که حماسه آفریدند.
اگر چه حضور زنان در جنبشها و مبارزات تاریخی ایران قابل انکار نیست ولی آنچه که مشارکت زنان را در مبارزه مسلحانه در دهه پنجاه برجسته می کند، ماهیت، شکل مبارزه و مضمون آن بود. آنان برای استقرار سوسیالیسم و رفع ستم طبقاتی وارد صحنه مبارزه شدند.
تا قبل از آن زنان زیادی به آموزش حقوق زنان و درگیر کردن آنان در فعالیتهای اجتماعی مشغول بودند که بیشتر در چهارچوب حقوق دموکراتیک و تابوشکنی تعریف می شدند.
نبرد سیاهکل شور و انرژی دیگری در این زنان بوجود آورد که در تاریخ مبارزاتی ایران تا آن زمان کم سابقه بود. آنان پایه گذار جنبش نوینی شدند که مطالبه رهایی زن از استثمار جنسیتی در مبارزه طبقاتی و تلاش در مسیر یک انقلاب اجتماعی تبلیغ می کرد. این زنان ثابت کردند که پای در مبارزه طبقاتی گذاشتن غیر از آگاهی و تئوری طبقاتی به تعهد مبارزاتی نیاز دارد و زنان از این بابت کم نمی آورند.
آری، زنان مبارز سمبل و الگوی دختران جوان و زنان نسل انقلاب و نسلهای بعدی شدند، که خود آغازگر جنبش خستگی ناپذیر و پابرجای زنان امروز شد. جنبشی که با افت و خیزهای فراوان ولی همیشه در صحنه، در مقابل رژیم ارتجاعی

اسلامی هرگز به زانو در نیامده است. مبارزه برای احقاق حقوق برابرجنسیتی در راستا و همسویی بامبارزات اجتماعی و طبقاتی پیش می رود و زنان هم بخشی از این ارتش انقلابی مبارزه هستند. و این مبارزه طبقاتی خود ناگزیر مطابق با اوضاع و احوال سیاسی روز و نیازهای مبارزاتی آن تغییر کرده و دگرگون می شود و مبارزه قهرآمیز نیز از ضرورت‌های آن است.

سیاهکل طلیعه این چنین جنبشی و با چنین پتانسیل انقلابی بود که راهگشای سنتی نوین با نگاهی طبقاتی به ستمها، اسارتها و فلاکتهای سیستم سرمایه داری در جامعه ایران شد.

گرامی باد یاد حماسه آفرینان سیاهکل
برخی از زنان فعال کارمند و دانشجو در ایران

پیام یکی از رفقای هوادار از تهران

۱۹ بهمن چهل و هشتمین سالگرد حماسه سیاهکل گرامی باد
کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و در شرایط خفقان دیکتاتوری پهلوی، شاعران انقلابی را جاودان کرد. شاملو و اخوان، زمستان سیاه میهن را در شعر به تصویر کشیدند. دهه چهل صمد بهرنگی، امیر پرویز پویان، بهروز دهقانی، سعید سلطانیپور، خسرو گلرخی و ... جوش و خروش جوانان در شهرهای مشهد، تبریز، تهران را نوید دادند. در این دهه چگواراهای وطنی آماده مبارزه می شدند. ۱۹ بهمن ۱۳۴۹ و با حماسه سیاهکل، راه انقلاب در جنگلهای شمال گشوده شد.
مارکسیست لنینیست هایی انقلابی پرچم مبارزه برای آزادی را برافراشتند و دیکتاتوری شاه را فلج کردند. اکنون این کارگران سراسر ایران همچون کارگران هفت تپه و فولاد اهواز و دیگر اقشار مردم زحمتکش هستند که مبارزه علیه ارتجاع و امپریالیسم را پیش می برند و پیروزی از آن بیشماران است که علیه یک درصدیها بپاخاسته اند.
آنها سلاح و سرمایه دارند و ما یکدیگر را
پیروز باشید/ کارن

پیام جمعی از کارگران پارس جنوبی

۱۹ بهمن سالگرد حماسه سیاهکل گرامی باد
در زمانی که رژیم دیکتاتوری شاه خفقان کامل را بر جامعه حاکم کرده بود و جریانات سیاسی وچپ دچار نوعی بی عملی شده بودند، و سکوتی فریبنده توام با آرامش در کشور سایه افکنده بود، چریکهای فدایی خلق پرچم آزادی و مبارزه علیه ظلم و استبداد را به اهتزاز درآوردند، و پیام شان را به سراسر ایران رساندند،
آنان نبردی آشتی ناپذیر را علیه رژیم پوسیده سلطنتی آغاز و خون شان را در نبردی نابرابر تقدیم انقلاب کردند. نهالی که در سال ۴۹ کاشته بودند در سال ۵۷ به بار نشست.
یادشان گرامی و جاودانه
جمعی از کارگران پارس جنوبی

پیام رفیق م وحیدی

رستاخیز سیاهکل تابلویی زیبا و پرشکوه از رزم و فداکاری
برگان جنگل
پوشیده از ستارگانی ست
که در باد طغیانگر
به جستجوی کرانه های
روشن می روند

ما نمی میریم
 تاپرستوهای وحشی
 هویت ما را
 در سخن باد
 اثبات کنند

آنجا
 که غزلهای روشن آفتاب
 از پوست غزالان رمیده
 عبور می کنند
 تاسایه های گریزان
 تبخیر شوند
 و مرگ
 زندگی را
 بر فلات های بلند امید
 بنشانند

باسلام و با درود های انقلابی و با تعظیم به شهدای قهرمان سیاهکل
 حماسه سیاهکل نقطه عطفی در تاریخ مبارزات مردم ایران به شمار می رود.
 در این روز آرمان فدایی خود را در صحنه عمل انقلابی میهن محک زد و بر توهم تسخیرناپذیری دستگاه ستمشاهی و
 بی عملی و مشی سکوت خط بطلان کشید و سرافراز و استوار از آن بیرون آمد.
 حماسه سیاهکل پتانسیل عظیمی را در جامعه آزاد نمود و روح و حیاتی دوباره به کالبد فسرده جامعه دمید و در تداوم
 خود بساط دیکتاتوری سلطنتی را از صحنه میهن بر چید.
 امروز خون سرخ و خروشان شهیدان در تار و پود جامعه ستمزده ایران و در رگان کانونهای شورشی می جوشد و می رود تا
 تمامیت فاشیسم آخوندی را از سراسر میهن ریشه کن و به زباله دان تاریخ بیاندازد.
 سلام بر گلهای سرسبد فدایی خلق/ سلام بر سیاهکل/ سلام بر آزادی
 م . وحیدی (م . صبح) / اسفند ۱۳۹۷

پیام تعدادی از پشتیبانان جنبش فدایی

چهل و هشتمین سالگرد حماسه سیاهکل گرمی باد
 ما بنا بر سنت هرساله، چهل و هشتمین سالگرد حماسه سیاهکل و خاطره شهدای گروه جنگل را با بر افروختن آتش در
 کوهستان گرمی داشتیم.
 باور داریم که کاخ ظلم و ستم تبهکاران حاکم بر ایران فرو خواهد ریخت و آزادی با پیکار خلقهای ایران بدست خواهد آمد.
 ما همراه با توده های محروم برای سرنگونی رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی مبارزه می کنیم و مبارزه پرشکوه رفقای
 شهیدمان به ما نیرو می دهد. ارزوی ما این است که ۱۹ بهمن سال ۱۳۹۸ را در ایرانی آزاد شده برگزار کنیم.
 زنده باد انقلاب زنده باد آزادی
 جمعی از پشتیبانان جنبش فدایی/ بهمن ۱۳۹۷

گزارش سیاسی به دهمین اجلاس شورای عالی سازمان چریکهای فدایی خلق ایران پیرامون قیام دی ماه ۱۳۹۶ و خیزشهای پس از آن

۱- در فاصله دوسالی که از نهمین اجلاس شورای عالی «سچفخا» می گذرد، ایران دستخوش تحولات سرنوشت سازی شده که از نظر عمق و وسعت کم سابقه است. اجلاس دهم شورای عالی سازمان در شرایطی برگزار می شود که بحران و موقعیت انقلابی* فروکش نکرده و خیزشهای متوالی پس از قیام دی ماه ۱۳۹۶ به تناوب ادامه دارد. این گزارش مواضع سچفخا پیرامون شرایط انقلابی و خیزشهای بی شماران طی دو سال گذشته را مرور می کند.

تحلیل وضعیت و بحران انقلابی و ارزیابی از رویدادهای اقتصادی، سیاسی، اجتماعی طی سالهای گذشته که به خیزش پرشکوه دی ماه ۱۳۹۶ منجر شد، باید به درستی و به طور شفاف بیان شود. بحران اقتصادی در ایران مدتهاست که از مرز فاجعه عبور کرده و زندگی توده های مردم را به فلاکت کشانده است.

لاف و گرافهای خامنه ای در مورد اقتصاد مقاومتی فقط می تواند عقب افتاده ترین اقشار بسیج و پاسدار را فریب دهد. فقدان سرمایه گذاری موثر در تولید، رشد سرسام آور نقدینگی، افزایش نرخ بیکاری، وجود نرخ تورم چند رقمی، فساد گسترده و نهادینه شده و... سبب آن شده که وضعیت «رکود همراه با تورم» همچنان ادامه داشته باشد. در حالی که بخش اعظم درآمدهای داخلی و ارزی کشور صرف تامین امنیت رژیم، گسترش سرکوب داخلی و صدور بنیادگرایی اسلامی و جنگ و تروریسم در خارج و به خصوص در خاورمیانه می شود، زندگی توده های مردم روز به روز به سمت تباهی و ویرانی سوق داده می شود.

همزمان با سیاستهای عمیقاً ضد مردمی حاکمیت، شاهد شتاب گیری حرکتهای اعتراضی توده ای هستیم.

۲- ما در ششمین شورای عالی سازمان که در آبان ۱۳۸۸ برگزار شد، مواضع خود را پیرامون زمینه های شکل گیری بحران غیرقانونی (انقلابی) و شکل گیری خیزشها و قیام مردم، خیزشها و جنبشهای اجتماعی مردم ایران و سازماندهی شبکه ای، پروژه اتمی و صدور بنیادگرایی اسلامی به مثابه ابزار تامین هژمونی ولایت فقیه در خاورمیانه و بحران جهانی سرمایه داری و چالشهای چپ اعلام کردیم.

در هفتمین اجلاس شورای عالی سازمان که در بهمن ۱۳۹۱ برگزار شد، ما سیر تحولات سیاسی در درون هرّم قدرت و در جنبش مردم ایران را مورد بحث قرار داده و تعریف خود را از این شرایط را بیان کردیم.

در مورد سیر تحولات سیاسی در درون هرّم قدرت و در جنبش مردم ایران ما چهار تضاد و چالش مهم در جامعه ایران را به تفصیل مورد تجزیه و تحلیل قرار دادیم. این چهار تضاد عبارتند از:

- تضاد بین بنای اقتصادی (سرمایه داری در یک کشور پیرامونی) با روبنای سیاسی (رژیم قرون وسطایی و متکی بر اصل ولایت فقیه)

- تضاد بین قدرت واقعی (اختیارات و قدرت ولی فقیه) و قدرت حقوقی (اصولی از قانون اساسی رژیم که به "انتخابات" بر می گردد)

- تضاد با جامعه جهانی و سیستم جهانی امپریالیستی و مناسبات نو - لیبرالیستی حاکم بر جهان

- تضاد بین رژیم حاکم و توده های مردم به مثابه اساسی ترین و عمده ترین تضاد و کانون اصلی ستیز در جامعه ایران. در آن گزارش با توجه به شرایطی که جامعه به طور کلی در آن قرار داشت، ارزیابی شد: «تضادها و چالشهای درون قدرت، کشاکشهای حاکمیت با جامعه جهانی و مهمتر از همه، خشم، نفرت و فریاد اعتراض مردم نشان می دهد که ولی فقیه نتوانسته بحران غیرقانونی را مهار کند» و نتیجه گرفتیم: «استبداد مذهبی حاکم بر ایران مانع عمده در راه بهبود زندگی

مردم و تحقق توسعه پایدار است» و «فقدان قیامهای گسترده خیابانی دلیل پایان یافتن بحران غیر قانونی نیست. این بحران ادامه داشته و در ابعاد کلان تعمیق پیدا کرده است.»

اکنون که ۶ سال از آن تاریخ می گذرد، واقعیتها نشان می دهد که هر چهار تضاد ذکر شده به شکل بی سابقه ای تشدید شده و ولایت خامنه ای با مصرف کردن همه ذخایر نظام، در موقعیت هشدار سرنگونی قرار گرفته و برای همین صدور بحران و مداخله آشوبگرانه را در ابعاد کلان افزایش داده است. خامنه ای و کارگزاران ریز و درشت او بارها اعلام کرده اند که اگر در سوریه نجنگند، مجبور به جنگ در تهران، مشهد، اصفهان و... هستند. این گفته به معنی آن است که مهار جنبش مردمی و پتانسیل قیام برای سرنگونی نظام از طریق مداخله نظامی در سوریه، عراق، یمن و... میسر است.

در هشتمین اجلاس شورای عالی سازمان که در بهمن ۱۳۹۳ برگزار شد، ما تحولات مربوط به شکست پروژه یکدست سازی حاکمیت و تن دادن خامنه ای به مشارکت باند میانی که خواستار «مشروط شدن ولایت مطلقه فقیه» هستند را مورد بررسی قرار دادیم و مواضع سازمان پیرامون مذاکرات اتمی و عقب نشینی با عنوان «نرمش قهرمانانه» را اعلام کردیم. در آن اجلاس همچنین برخی از مسایلی که مردم و جامعه به طور روزمره با آن درگیر هستند همچون هدر دادن درآمدهای حاصل از صادرات نفت خام، مساله نقدینگی، موضوع جمعیت و اشتغال، بیشترین واردات مایحتاج روزانه، تکان دهنده ترین آمار از سوانح کار، مقام اول در فرار مغزها، قرار گرفتن ایران در قعر جدول نابرابری جنسیتی و بالاترین میزان سوانح رانندگی مورد بحث، بررسی و اعلام موضع قرار گرفت. همچنین در آن اجلاس در مورد فاجعه تخریب مواد حیاتی رشد و توسعه پایدار همچون آب، خاک، آتش (انرژی) و هوا به تفصیل تحت بررسی قرار گرفت.

متن کامل مصوبات سه اجلاس شورای عالی سازمان در سالهای ۱۳۸۸، ۱۳۹۱ و ۱۳۹۳ همراه با بیانیه «پیرامون عقب نشینی خامنه ای» و منشور سازمان چریکهای فدایی خلق ایران در یک مجموعه به نام «زیر محک زمان» در سال ۱۳۹۴ منتشر شده است.

۳- نهمین اجلاس شورای عالی سازمان چریکهای فدایی خلق ایران که از روز یکشنبه ۱۷ بهمن تا روز سه شنبه ۱۹ بهمن ۱۳۹۵ (۵ تا ۷ فوریه ۲۰۱۷) برگزار شد، تحولات سیاسی - اقتصادی دوران «پسا برجام» و آرایش درونی رژیم پس از «عقب نشینی هسته ای» را مورد بحث، بررسی و تبادل نظر کامل قرار داد.

یک سال قبل از این اجلاس، در ۱۸ بهمن ۱۳۹۴ به مناسبت چهل و پنجمین سالگرد حماسه و رستاخیز سیاهکل ما اعلام کردیم: «اینک با آشکار شدن نقش تحریمها در عقب نشینی ولی فقیه، صحت مواضع ما پیرامون دفاع از تحریم بانکی، نفتی و تسلیحاتی رژیم به اثبات می رسد. ما برخلاف یاوه گوییهایی که با سپر کردن مردم، علیه تحریمها جار و جنجال می کردند، بدون آن که منکر آسیب دیدن مردم از تحریمها شویم، اعلام می کردیم که منافع قطع شریانهای حیاتی رژیم و جلوگیری از ریختن ثروت ملی به تنور هسته ای، بیش از همه نصیب مردم خواهد شد. ما برخلاف تبلیغات ساده لوحهای سیاسی و پادوها و کارچاق کنه های اقتصادی، توضیح می دادیم که مردم ایران سهمی از دلارهای نفتی ندارند، همچنان که واقعیت نشان داد، در اوج درآمدهای سرشار نفتی طی دوران احمدی نژاد، زندگی مردم فاجعه بارتر شد.» (بیانیه سچخفا به مناسبت چهل و پنجمین سالگرد حماسه و رستاخیز سیاهکل)

از نظر ما پذیرش خدعه آمیز برجام نه فقط گره ای از مشکلات جامعه را باز نمی کند، بلکه پذیرش این معاهده و همزمان ساخت و توسعه جنگ افزار موشکی و دخالتهای آشوبگرانه و تروریستی در جا به جای جهان و به ویژه در خاورمیانه، جامعه را به تباهی سوق می دهد.

از نگاه ما مهمترین و اساسی ترین مانع تحقق «چشم انداز مثبت» برای «تعامل اقتصادی» با رژیم، وجود نظام سیاسی ولایت فقیه است. این نظام سیاسی و در راس آن ولی فقیه هر چقدر که «نرمش قهرمانانه» در مقابل طرفهای خارجی داشته باشد، بدون پذیرش برجامهای دیگر که در نهایت هسته اصلی قدرت را پوک و پلاسیده می کند، نمی تواند «چشم انداز مثبت» برای طرفهای خارجی ایجاد کند. این موضوع هم در اساس ربطی به این که چه نیرویی در آمریکا و اروپا در قدرت سیاسی باشد ندارد و به طور عمده به ماهیت قدرت سیاسی در ایران مربوط است.

از این رو برخلاف آن چه برخی بحران خارجی رژیم جمهوری اسلامی را ماحصل برآمد ترامپ ارزیابی می کنند، ما معتقدیم که ماهیت و خصلت بحران به وجود حاکمیتی بر می گردد که خود را «ام القرای جهان اسلام» می داند و به جای همزیستی با کشورهای دیگر، به دنبال سلطه بر آنهاست.

در اولین گزارش وزارت خارجه جمهوری اسلامی درباره روند اجرای برجام که در تاریخ ۲۶ دی ماه ۱۳۹۵ به مجلس داده شد آمده است: «بزرگترین مشکل و چالشی که برجام با آن مواجه است یک فضای اعتماد بخش و اطمینان ساز در کشور برای طرفهای خارجی است. نکته آن است که تقریباً تمامی بانکها، شرکتها و بنگاههای اقتصادی که از آنها انتظار بازگشت به فضای قبل از تحریم و تعامل و همکاری اقتصادی با ایران می رود، متعلق به بخش خصوصی هستند و با منطق اقتصادی نه به دستور دولتهای خود وارد تعاملات اقتصادی می شوند. به بیان دیگر محاسبه هزینه-فایده است که بنگاههای اقتصادی را وارد یک تعامل اقتصادی می کند و مهمترین عامل در این محاسبه، میزان اطمینان به این تعامل و فضای پیرامونی آن است. چنانچه یک بنگاه اقتصادی به این جمعبندی نرسد که بازار هدف محیط امنی برای سرمایه گذاری، تجارت و کلاً هر گونه همکاری اقتصادی است، مسلماً نه اقدام به سرمایه گذاری می نماید، نه انتقال فناوری می کند، نه وارد پروژه های بزرگ میشوند و نه خود را در معاملات کلان درگیر می کند. حداکثر آنکه به تجارت کوتاه مدت و در سطح پایین بسنده خواهد کرد. در فضای پرآشوب - سرمایه گریز - خاورمیانه و در فضای پر تردید نسبت به میزان پایبندی همه طرفها به برجام، طبیعی است که بسیاری از بنگاههای اقتصادی با تامل برخورد می کنند تا در مرور زمان پایبندی طرفها به تعهدات خود اثبات گردد. برای درمان این مشکل علاوه بر ایجاد حس رقابت، می بایست فضای اطمینان بخشی را برای طرفهای اقتصادی خود ایجاد نموده و چشم انداز مثبتی از تعامل اقتصادی با ایران را برای همگان ترسیم کنیم تا باعث شود ترس و نگرانی از تعامل با ایران فرو ریخته و رغبت همکاری ایجاد گردد.» (تسنیم، یکشنبه ۲۹ فروردین ۱۳۹۵)

۴- دو سال پس از آن اجلاس و با بن بست معاهده وین موسوم به برجام، سیمای جامعه ایران با قیامها و خیزشهای سرنوشت ساز کارگران، تهیدستان و مردم آزادیخواه ایران در دی ماه ۱۳۹۶ که به مدت ده روز در بیش از ۱۵۰ شهر رخ داد، به کلی دگرگون شده و بحران انقلابی که با خیزشهای سال ۱۳۸۸ و درهم شکسته شدن اتوریتته ولی فقیه شکل گرفته بود، اعتلای نوینی پیدا کرد و به اعتراف کارگزاران حکومت و نظریه پردازان مدافع رژیم جمهوری اسلامی، این قیامها مختصات سیاسی جامعه ایران را به کلی دگرگون کرد.

رویدادهای پس از دی ۱۳۹۶ تاکنون نیز نشان می دهد که بحران و شرایط انقلابی نه فقط فروکش نکرده، بلکه جنبش رنگین کمان مردم سراسر ایران ستونهای خیمه ولایت را به لرزه انداخته و زنگهای خطر را در تمامی ارکان حاکمیت به صدا درآورده است.

روزنامه لوموند که معمولاً در مورد شرایط داخلی ایران محافظه کارانه برخورد می کند، در شماره روز سه شنبه ۱۲ دی ۱۳۹۶ (۲ ژانویه ۲۰۱۸) نوشت: «آنچه در ایران امروز می گذرد یک انقلاب به معنای حقیقی کلمه است.»

۵- خیزشهای دی ماه ۱۳۹۶، صدای بی صدایان را به تمامی جهان رساند و فرودستان نادیده گرفته شده و به حاشیه رانده شده، جای خود را در خیابان پیدا کرده و مقابل چشم همگان سرود انقلاب سردادند. آنهایی که از دردها و رنجهای فروخفته شان کسی خبر نمی گرفت، در صدر رسانه های جهان جای گرفتند. مارش پرشکوه فرودستان، عینی ترین حقیقت جامعه ایران را بدون هرگونه بَرک حکومت ساخته در کف خیابان به نمایش گذاشت.

این خیزشها در بستر یک شرایط عینی به جریان افتاد که استبداد سیاسی و سرکوب اقتصادی آن را ایجاد کرده بود. این قیامها پروسه خیزشهای ۱۳۸۸ و ۱۳۸۹ را تداوم بخشید و آن را به اوج دیگری رساند که از نظر رادیکالیسم در شعارهای جاری و مرزبندی با حاکمیت از اعتلای توده ای در سالهای یاد شده جلوتر بود. حرکت دی ماه نشان داد که تدبیرهای وحشیانه حاکمیت در عرض هشت سال پیش از آن ناکام بوده است و نیروی تغییر و خواست اجتماعی آن بسا نیرومندتر از سرکوب پلیسی و امنیتی است. خامنه ای و پاسداران ولایت در طول این دوره در جنگی فرسایشی و مداوم با حرکتهای

اعتراضی کارگران، زحمتکش‌ها، معلمان، پرستاران، دهقانان، دانشجویان، بازنشستگان، ارتش بیکاران، غارت شدگان، زنان، مدافعان محیط زیست، دستفروشان، کولبران و ... قرار داشتند که در دی ماه ۱۳۹۶ جمعیت یافت و جبهه گسترده تری را علیه حاکمیت گشود. سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران بین سالهای ۱۳۸۹ تا ۱۳۹۶ به تربیون نیرومندی برای انعکاس مبارزات بخش‌های گوناگون مردم ایران بدل گردید و به طور روزانه، هفتگی و ماهانه در رسانه‌های خود صدای آنها را که در هزاران حرکت اعتراضی پژواک می‌یافت، بازتاب داد.

خیزش‌های دی ماه فقط اعتراض به وضع موجود نبود، بلکه خواست گذار از آن را نیز همراه خود داشت. توده معترض با صف بندی علیه نظم حاکم و نمادهای آن، آگاهی خود از ریشه فلاکت و مشکلاتی که با آن دست بگریبان بود را فریاد زد. شعارهای «مرگ بر خامنه‌ای» و «مرگ بر اصل ولایت فقیه» در نوک حمله معترضان قرار داشت و در شعارهای دیگری همچون «سوریه را رها کن، فکری به حال ما کن» پایه‌های ثبات حکومت زیر ضرب قرار می‌گرفت. توده‌ها در عمل به افقی چشم دوخته بودند که در آن جمهوری اسلامی جایی نداشت.

۶- ابعاد خیزش بیشماران را می‌توان از مقایسه تعداد حرکت‌های اعتراضی از سال ۱۳۹۰ تاکنون به خوبی دریافت. بر اساس گزارش‌های منابع رسمی در سال ۱۳۹۰، ۳۵۰ حرکت، در سال ۱۳۹۱، ۴۴۶ حرکت، در سال ۱۳۹۲، ۵۵۶ حرکت، در سال ۱۳۹۳، ۹۹۵ حرکت، در سال ۱۳۹۴، ۱۵۶۸ حرکت، در سال ۱۳۹۵، ۱۹۵۶ حرکت و در سال ۱۳۹۶، ۲۰۴۹ حرکت بدون محاسبه خیزش‌های دی ماه ۱۳۹۶ و حرکت‌های اعتراضی غارت شدگان، از جانب نیروهای کار صورت گرفته است.

به گزارش موسسه غیردولتی اکلد (ACLED) که اطلاعات مربوط به حرکت‌های مسالمت آمیز و قهرآمیز را جمع‌آوری می‌کند، رشد اعتراض‌ها در ایران در سال ۲۰۱۸ نسبت به سال ۲۰۱۸، تقریباً چهار برابر بوده است.

برآوردهای این موسسه نشان می‌دهد که در ایران ۲۲۵۱ اعتراض در سال ۲۰۱۸ انجام شده است و به این ترتیب، این کشور از نظر تعداد اعتراض‌ها، پس از هند و پاکستان، در رده سوم جهان قرار گرفته است.

وبسایت بی بی سی در روز ۱۱ اردیبهشت ۱۳۹۷ گزارشی از حرکت‌های اعتراضی در فاصله روز کارگر سال ۱۳۹۶ تا روز کارگر سال ۱۳۹۷ منبشر کرده است. بر اساس این ارزیابی که «براساس برآورد انجام شده توسط فعالان کارگری» صورت گرفته، در این فاصله حدود شش هزار حرکت اعتراضی رخ داده است.

به گزارش ایلنا، پاسدار حسین ذوالفقاری، معاون امنیتی و انتظامی وزیر کشور، روز پنجشنبه ۱۷ اسفند ۱۳۹۶، در همایش استانداران پیرامون حجم و ماهیت تجمع‌های اعتراضی گفت: «ما در گذشته چنین پدیده‌ای نداشتیم و با وضعیت متفاوت تری از گذشته مواجهیم... این اعتراضات عبور از همه جریان‌های سیاسی کشور بود... تا آخر آذر ماه حدود ۵ هزار تجمع عمده در کشور برگزار شد.»

پاسدار حسین ساجدی نیا، سرکرده پیشین پلیس تهران بزرگ، در مراسم تودیع خود گفت: «تنها در سال گذشته بیش از ۱۶۰۰ تجمع صنفی و اقتصادی در شهر تهران شکل گرفت.» (تسنیم، وابسته به سپاه قدس، ۱۹ مرداد ۱۳۹۶)

پاسدار حسین رحیمی روز دوشنبه ۱۰ دی ۱۳۹۷ در همایش سرکردگان نیروی انتظامی تهران بزرگ گفت: «در ۹ ماهه گذشته ۹۳۲ مورد تجمع داشته‌ایم که با درایت و تلاش همکارانم این تجمعات مدیریت شد با اینکه خیلی از این تجمعات برای شهرستان‌های دیگر بود ما حضور داشتیم.» (ایلنا)

سرکرده نیروی انتظامی استان خوزستان در روز دو شنبه ۳ دی ۱۳۹۷ گفت: «پلیس خوزستان از ابتدای امسال تاکنون ۶۵۰ اعتراض کارگری را در سطح استان مدیریت کرده است.» (ایرنا)

روز شنبه ۴ اسفند ۱۳۹۷، همایون یوسفی، عضو مجلس ارتجاع، گفت: «در دو سال اخیر نزدیک به ۹۰۰ تجمع کارگری در خوزستان داشتیم که اگر به موقع ورود پیدا می‌کردیم، خیلی از آنها قابل پیگیری و حل بود.» (ایلنا)

طی دو سال گذشته علاوه بر قیام‌های ده روزه دی ماه ۱۳۹۶، کارگران، مزدبگیران، کشاورزان، معلمان، پرستاران، دانشجویان، دستفروشان، کولبران، سپرده‌گذاران غارت شده توسط موسسه‌های مالی دولتی وابسته به سپاه پاسداران و

دیگر نهادهای لشگری و کشوری، جنبش طرفداران محیط زیست، مردم محروم از آب آشامیدنی و جوانان جویای کار برای رهایی از فقر و بیکاری، بی خانمانی و گرسنگی، استبداد و عقب ماندگی به اشکال گوناگون مبارزه کردند. خیزشهای توده ای در برازجان، خرمشهر در تیرماه سال ۱۳۹۷، همبستگی و اتحاد مردم در کمک به مردم زلزله زده استان کرمانشاه، چهار دور اعتصاب کامیونداران در سراسر کشور، خیزش چند ماهه کشاورزان شرق اصفهان (ورزنه، خوراسگان...)، چند بار تحصن و تجمع سراسری معلمان، حرکت‌های اعتراضی در اویس، خیزشهای دلیرانه مرداد ۱۳۹۷، شورش مردم در شهرهای کرج و کازرون، اعتصاب بازاریان، اعتصاب کارگران شرکت نیشکر هفته تپه، اعتصاب و تظاهرات بزرگ کارگران گروه ملی فولاد اهواز، و... از جمله حرکت‌های اعتراضی در این مدت است. بر اساس فیلمها و تصاویر منتشر شده از جنبشهای رنگین کمان مردم ایران، زنان نقش برجسته ای در شکل گیری و ادامه این جنبشها داشته اند.

۷- حکومت در برخورد با خیزشها و جنبشهای مردمی به شیوه همیشگی خود یعنی سرکوبی متوسل می شود. این تنها پاسخ صاحبان قدرت و ثروت به توده های محروم است. زندان، شکنجه بدنی و روانی، تحقیر، کشتن زیر شکنجه با عنوان سخیف خودکشی و فشار برای اعتراف از خود شیوه همیشگی رژیم بوده و خواهد بود.

همزمان با استفاده از شیوه «سخت افزاری»، دستگاههای تبلیغاتی رژیم که به طور مستقیم از خامنه ای رهنمود و دستور می گیرند، به روشهای «نرم افزاری» مثل راه انداختن تظاهرات حکومتی، ساخت فیلم و... متوسل شده و می شوند.

خامنه ای درصدد برآمد تا در روز شنبه ۹ دی ۱۳۹۶، معرکه گیری حکومتی ۹ دی ۱۳۸۸ را با پول و زور تکرار کند که با خیزش پرتوان توده های بپاخاسته به شکست مفتضحانه منجر شد. طعنه های روزمره مردم به «مستند» سازیهای قلابی گواه بر این است که اکثریت قاطع مردم هیچ اعتمادی به نظام ندارند و اگر چه همه ظرفیتهای خودشان را هنوز به میدان نیاورده اند، اما روند جنبش نشان می دهد که زنگهای سرنگونی به صدا درآمده است.

عفو بین الملل سال ۲۰۱۸ میلادی که با قیام دی ۹۶ آغاز شد را سال دستگیریهای گسترده اعلام کرد. عفو بین الملل اعلام کرد که واکنش جمهوری اسلامی به اعتراضها تنها سرکوب گسترده بوده است؛ سرکوبی که همواره با بازداشت همراه بوده؛ بازداشت بیش از هفت هزار نفر در یک سال. (راديو فردا، ۴ بهمن ۱۳۹۷)

۸- سرکوبگران و اراذل و اوباش گوش به فرمان خامنه ای این گونه وانمود می کنند که قدرت مطلق دارند و هیچ کس نمی تواند کاخ پرشکوه آنان را بر سرشان خراب کند.

نظریه پردازان مزدبگیر دستگاه سرکوب با مثنی اراجیف پوچ و خرافه های ترسناک مثل «سوریه ای شدن»، «به هم خوردن امنیت»، «خطر حمله نظامی» و... تلاش می کنند تا مردم را به تسلیم وادارند.

نلسون ماندلا به درستی می گفت: «امنیت تنها به معنی نبود جنگ در کشور نیست، امنیت حقیقی یعنی تمام افراد جامعه بدون توجه به نژاد، دین، طبقه، جنسیت و پایگاه اجتماعی از حقوق یکسان برای رشد برخوردار باشند.»

نظریه پردازان و امدادگران ولایت در اپوزیسیون که اکنون مدافع برجام هستند، با تحریمهایی که منجر به عقب نشینی خامنه ای شد مخالف بودند و هم اینان هستند که در اوج سیاست مماشات در دوران ریاست جمهوری جرج بوش پسر در مورد خطر «رژیم پنج» هشدار می دادند. مردم با اعتراضهای مداوم خود به اراجیفی که آگاهانه به خاطر منافع و یا ناآگاهانه به خاطر کند ذهنی منتشر می شود، پاسخ مشخص می دهند.

ما همواره از طریق رسانه های خود و دیگر رسانه ها اعلام کرده ایم و واکنش دشمنانه و وحشیانه حکومت به صداهای حق طلبانه آن را اثبات می کند که درب «خیمه نظام» به روی مشکلات، خواسته ها و نیازهای امروز و امید و آرزوهای فردای مردم بسته است. پس نزدیک ترین و عقلانی ترین راه برای دیده و شنیده شدن فرودستان، به زیر کشیدن فرادستان گر و کور است.

۹- ادعای خامنه ای و دست نشانندگان سیاسی، نظامی و امنیتی او مبنی بر قدرتمند بودن جمهوری اسلامی را فقط کسانی به ظاهر قبول می کنند که یا برای سرکوب حقوق بگیر هستند و یا برای حفظ رژیم منافع کلان دارند. در اسفند ماه سال ۱۳۹۷، پاسدار قاسم سلیمانی، سرکرده سپاه تروریستی قدس مدعی شد که ۱۰ دلیل برای شکست دشمن دارد. البته او پنهان نکرد که: «افکاری وجود دارد که دنبال تشکیک در بین مردم است و دانسته یا نادانسته به دنبال شبهه افکنی و تخریب نسبت به اسلام [بخوانید خامنه ای] و انقلاب [بخوانید ولایت فقیه] هستند.» او با لاف و گزاف ادامه داد که «هیچ کشوری امروز به اندازه [رژیم] ایران در منطقه قدرت و اقتدار ندارد و عوامل قدرت ما زیاد هستند... دارا بودن رهبری حکیم از عوامل قدرت [رژیم] ایران است.» (مرصاد نیوز)

حسن رحیم پور ازغدی از نظریه پردازان ولایت مدعی شد: «این نظام اگر کارآمد نبود با وجود این همه مشکلات داخلی و خارجی نمی توانست آمار افتخار آمیز ارائه بدهد.» (همان جا)

اگر داشتن چند هزار تروریست ایرانی، عراقی، افغانی، پاکستانی و... و ساختن چند صد موشک بالستیک دلیل اقتدار است، باید سخنان چند سال پیش جواد ظریف مراجعه کرد که با گفتن یک جمله پتّه قدرت رژیم را روی آب ریخت.

روز سه شنبه ۱۲ آذر ۱۳۹۲، جواد ظریف، وزیر امور خارجه رژیم، در جلسه پرسش و پاسخ دانشجویی در تالار علامه امینی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران در پاسخ به سوال یکی از دانشجویان چنین گفت: «آیا فکر کردید آمریکا که می تواند با یک بمب تمام سیستم دفاعی ما را از کار بیاندازد از سیستم دفاعی ما می ترسد؟ آیا واقعا به خاطر قدرت نظامی، آمریکا جلو نمی آید؟ بر اساس کدام سند فکر می کنید آمریکا می تواند به اطلاعات نظامی ما دست پیدا کند؟» (جهان نیوز)

۱۰- نگاهی به «افتخارات رژیم»، روشنگر حقایقی است که ولی فقیه و ایادی او آگاهانه پرده پوشی می کنند. روز چهارشنبه ۲۳ اسفند ۱۳۹۶، مسعود نیلی، دستیار اقتصادی حسن روحانی، در گفت و گو با روزنامه دولتی ایران به خطر وقوع «ناآرامیهای شدیدتر» از دی ماه هشدار داده و گفت: «اگر همین طور ادامه دهیم و در همین روند پیش برویم، در معرض خطر خواهیم بود و این امکان وجود دارد که دفعه بعد فرصتی در اختیار شما نباشد. امروز کشور مانند مریضی است که در حالت بد در بیمارستان قرار گرفته اما هم "بستگان" با هم و هم "پزشکان" با هم درگیرند.»

روز یکشنبه ۷ مرداد ۱۳۹۷، هدایت الله خادمی، مجلس نشین از ایزده و باغملیک در مجلس ارتجاع گفت: «مردم ایران را بدبخت کرده اید. احترام و اعتماد به نفس آنها را گرفته اید. از فقر و بیچارگی نمی دانند چه کنند. برای تامین هزینه زندگی به فروش اعضای بدن از جمله کلیه روی آورده اند. با کشوری که یک درصد جمعیت جهان و هشت درصد منابع جهان را دارد ببینید چه کرده اید... در ۴۰ سال گذشته حدود ۲۰۰ خانواده سرنوشت این کشور را به گروگان گرفتند و از این وزارتخانه به آن وزارتخانه می روند.»

سیاست نولیبرالی مبتنی بر رانت، خصوصی سازی خودمانی (خصوصی سازی)، فساد بی دنده و ترمز در حکومت، قاچاق کلان کالا از طریق «برادران قاچاقچی» و شرکا، فقدان سرمایه گذاری موثر در تولید و در حوزه های اشتغال زا، ورشکسته شدن شرکتهای صنعتی، رانت خواری باندهای تشکیل دهنده هرم قدرت، گسترش اقتصاد دلالی و سوداگری، غارت منابع آبی و جنگلها، افزایش سرسام آور نقدینگی و به تبع آن افزایش روزانه نرخ تورم (رقم کل نقدینگی در سال ۱۳۹۷ نسبت به ۵ سال قبل بیش از ۵ برابر شده است)، برنامه ریزی و بودجه بندی به سود نهاد نظامی و ارگانهای مروج جهل و خرافات، معاف بودن کارتلهای وابسته به ولی فقیه از دادن مالیات و فقدان نظارت بر این موسسه های چپاولگر، تاراج سازمان تامین اجتماعی، فقدان سیاست موثر برای ایجاد اشتغال، به رسمیت نشناختن تشکلهای مستقل و حق اعتصاب، محروم بودن از حقوق اولیه انسانی همچون مسکن، بهداشت و آموزش رایگان و حتی آب، تحمیل زندگی فلاکتبار به بازنشستگان، حذف شمار بزرگی از کارگران از شمول قانون کار و تلاش مداوم حاکمیت برای تغییر این قانون به زیان نیروهای کار، نپرداختن دستمزد لازم برای اضافه کاری و کار شبانه، بیکارسازی مداوم و ایجاد ارتش چند ده میلیونی از نیروی ذخیره کار، فقدان امنیت شغلی و امنیت محیط کار، نپرداختن مزد ناچیز کارگران برای ماههای متوالی و نپرداختن

سهم کارفرما از بیمه، قرارداد سفید امضا، فاصله عظیم بین هزینه های اولیه زندگی و درآمد ناچیز، خصوصی سازیهای مداوم به سود وابستگان به حکومت و به زیان کارورزان و... چنین است کارنامه «افتخار آمیز» رژیمی که قاسم سلیمانی پُر رهبر آن را می دهد. این چنین است که شعار خمینی شیاد و جلاد مبنی بر حمایت از کوخ نشینان به طور واقعی تحقق یافته و تنها سَهو خمینی گفتن «کوخ» به جای «کاخ» بود.

۱۱- در این تردیدی نیست که قدرت یک کشور در مرحله اول به قدرت اقتصادی آن و سطح زندگی مردمانش بستگی دارد.

برطبق گزارش اکتبر ۲۰۱۵ موسسه تحقیقاتی **credit suisse** که وبسایت عصر اعتبار در روز ۱۶ فروردین ۱۳۹۵ ترجمه خلاصه شده آن را منتشر کرد: «کل ثروت موجود در جهان شامل تمام داراییهای مالی (شامل پول نقد، فلزات گرانبها، سهام بورس) و اموال غیر مالی (شامل منازل مسکونی و تجاری و زمین، ماشین آلات و هر آنچه که بتوان بر روی آن قیمت گذاشت) حدود ۲۵۰ تریلیون دلار است.

از کل ثروت جهان حدود ۸۶ تریلیون آن یعنی معادل ۳۴.۳ درصد فقط در کشور آمریکا است. بعد از آن کشور چین با حدود ۲۳ تریلیون دلار یعنی حدود ۹ درصد در جایگاه دوم قرار دارد. ژاپن با ۲۰ تریلیون ثروت در ردیف سوم و بعد از آن انگلیس با ۱۵.۶، فرانسه با ۱۲.۶، آلمان با ۱۲، ایتالیا با ۱۰، کانادا با ۷، استرالیا با ۶، اسپانیا با ۴، تایوان با ۳.۵ و کره جنوبی نیز با ۳.۵ تریلیون دلار ثروت ملی در جایگاههای بعدی قرار دارند.

ایران با داشتن حدود یک درصد از جمعیت جهان، فقط حدود یک دهم درصد از ثروت دنیا را در اختیار دارد و جز کشورهای با درآمد متوسط رو به پایین محسوب می شود و مهمترین علت این جایگاه این است که ما در هیچ دوره ای در تاریخ طولانی کشور تولید کننده ثروت نبوده ایم و در بهترین دوره های مدیریتی کشور فقط از ثروتهای خدادادی موجود در کشور به صورت بهینه استفاده کرده ایم.»

علیرضا سلطانی، کارشناس اقتصاد انرژی اعلام کرد: «جمع ارزش مالی منابع هیدروکربوری کشور، رقمی در حدود ۱۲ هزار میلیارد دلار است. این رقم وقتی با تولید ناخالص داخلی برخی کشورها مانند آمریکا (۱۸ هزار میلیارد دلار)، چین (۱۲ هزار میلیارد دلار) و حتی ایران (۵۰۰ میلیارد دلار) مقایسه می شود، رقم بالایی به نظر نمی رسد. در واقع آمریکا در یک سال، یک و نیم برابر کل ارزش ذخایر نفت و گاز ایران و چین معادل ارزش کل ذخایر نفت و گاز ایران، فعالیت اقتصادی دارند. به این ترتیب، آیا می توان پذیرفت ایران به لحاظ نفت و گاز کشور ثروتمندی است؟ پاسخ به طور طبیعی منفی است.» (ایسنا، چهارشنبه ۲۷ تیر ۱۳۹۷)

۱۲- سیاستهای ضد مردمی رژیم در تمامی عرصه های حیات اجتماعی جامعه، گسترش جنبش همگانی در نقاط مختلف کشور، تشدید کشمکش در درون هرم قدرت و ادامه چالشهای حکومت با کشورهای دیگر، بر بستر بحران انقلابی، انقلاب و ضد انقلاب را برای نبرد نهایی در مقابل هم قرار داده و سرنوشت جامعه به خروجی این ستیز بستگی دارد.

نظام حاکم طی چهل سال گذشته نشان داده که در مقابل مبارزه مردم برای حقوق مسلم شان به هیچ «نرمشی» تن نداده و تنها از حربه زور استفاده می کند. حاکمیت اما در مقابل چالشهایی که با کشورهای دیگر دارد در مقابل دو راهی قرار دارد. راه اول تن دادن به همه تنظیمات جهانی و منطقه و تبدیل به یک شریک قابل محاسبه بر اساس قانونمندیهای این تنظیمات است. این راه مستلزم پذیرش «نرمشهای قهرمانانه» و «برجامهای» دیگر است. راه دوم ادامه سیاست صدور ترور و بنیادگرایی اسلامی به منظور ایجاد یک قطب «بنیادگرای شیعی» در مقابل کشورهای خاورمیانه و جهان غرب است.

مردم نیز اگر نخواهند در فقر نهادینه شده و در بی حقوقی مداوم زندگی کنند، برای رهایی، علیرغم هر گزینه ای که رژیم در مقابل جهان انتخاب کند، راهی جز سرنگون کردن نظام حاکم و انجام انقلاب ندارند. این راه البته کم هزینه ترین گزینه برای دستیابی به آزادی، عدالت و حقوق انسانی است. بدیهی است که ما ترجیح می دهیم که حاکمیت به سریالی از «نرمشهای قهرمانانه» در مقابل قدرتهای بزرگ، در مرحله کنونی پذیرش کنوانسیون پالمو، تن دهد.

دیدگاه‌های ما، خواسته‌های فوری و رویکرد ما به جنبش براندازی

۱- سازمان ما در منشور و در مصوبات اجلاسهای شورای عالی بارها بر این که ما کمونیست‌ها برای برچیدن نظام مبتنی بر استثمار مبارزه می‌کنیم تاکید کرده است. در سند پیوست شماره یک گزارش سیاسی مصوب هشتمین اجلاس شورای عالی سازمان، اعلام کردیم که: «سازمان ما خود را در جبهه نیروهای کار تعریف می‌کند و برای سوسیالیسم و تحقق شعار "از هر کس به اندازه استعدادش و به هر کس به اندازه نیازش" مبارزه می‌کند.»

از نظر ما - همان گونه که در منشور سازمان قید گردیده - «دیدگاهها و اندیشه‌های رهبران و تئوریسینهای برجسته جنبش جهانی کمونیستی و از جمله مارکس، انگلس، لنین و... نه یک "شریعت جامد"، بلکه "رهنمود عمل" است. از این جهت ما هرگونه ساده‌اندیشی، کپی برداری، دگماتیسم، شریعت‌سازی، مطلق‌گرایی و تحجر را که بزرگترین مانع تکامل اندیشه‌های ترقیخواهانه و انقلابی است، رد می‌کنیم. اندیشه و تئوریهای ما باید انسان را مرکز توجه قرار داده و هماهنگ با دستاوردهای علمی باشد. سازمان به این امر واقف است که در اندیشه و تئوری اش به ناچار محدودیتها، ناتوانیها، چالشها، ضعفها و تنگناهایی وجود دارد که تنها در تلاش برای تطابق با پیشرفت عینی جامعه و توجه اکید به دستاوردهای علمی و فنی بشریت می‌تواند بر آنها غلبه نماید. سازمان اعتقاد ندارد که برای تمام مسایل یک پاسخ حاضر و آماده دارد و بنابراین در اندیشه و تئوری، مدافع مدارا، تسامح، نقد، پژوهش و بررسی دقیق عمل اجتماعی به مثابه محک تئوری می‌باشد... ما علیه هرگونه تبعیت و دنباله‌روی از نهادها، ارزشها و روشهای سنتی که همواره از توسعه علمی و فنی فاصله می‌گیرند، مبارزه می‌کنیم.» (مواد ۲، ۳ و ۴ منشور سازمان چریکهای فدایی خلق ایران، آبان ماه ۱۳۷۶)

سازمان ما مدافع اتحاد کمونیست‌ها همزمان با به رسمیت شناختن گرایشات و دیدگاههای گوناگون با حفظ مرزهای معین و خط سرخهای روشن است. از این جهت ما بار دیگر «از تمامی فعالان جنبش کمونیستی ایران که برای استقلال، آزادی، دموکراسی، صلح، سوسیالیسم مبارزه می‌کنند و از همه پیروان جنبش پیشتاز فدایی دعوت می‌کنیم که برای گسترش و تقویت نقش کمونیست‌های ایران در انقلاب دمکراتیک و ضد استبدادی مردم ایران متحد و متشکل شوند. منشور سازمان چریکهای فدایی خلق ایران، پیشنهاد ما به همه کمونیست‌های ایران برای اتحاد و همبستگی است.»

۲- مردم ایران از آستانه انقلاب مشروطیت تا کنون برای دمکراتیزه کردن حیات جامعه و مشارکت مستقیم در سرنوشت خود مبارزه کرده‌اند. بیش از صد سال است که زنان و مردان ایران زمین با جنبشهای سترگ خویش برای تحقق آزادی مبارزه می‌کنند.

ما به تمامی زنان و مردانی که برای آزادی، صلح، پیشرفت، عدالت و جدایی دین از دولت مبارزه می‌کنند، درود می‌فرستیم و با مبارزه مردم ایران علیه استبداد، فقر، جهل و تبعیض اعلام همبستگی می‌کنیم. ما خاطره تمامی زنان و مردانی که در بیش از یک صد سال گذشته در رزم بی‌امان با ستمگران، در راه آزادی و عدالت به شهادت رسیدند را گرامی می‌داریم و به همه زندانیان سیاسی که زیر فشار و شکنجه دژخیمان خامنه‌ای مقاومت می‌کنند، درود می‌فرستیم.

ما به پایداری خانواده‌های شهدا و زندانیان سیاسی، به مقاومت همه زندانیان سیاسی و عقیدتی ادای احترام می‌کنیم و خواستار اقدام بیدرنگ بین‌المللی برای بازدید از زندانهای رژیم جمهوری اسلامی و ملاقات با زندانیان سیاسی به ویژه آنانی که در اعتصاب غذا به سر می‌برند، هستیم.

ما از جنبش دادخواهی خانواده‌های شهدا و زندانیان سیاسی و عقیدتی حمایت می‌کنیم و برای آزادی تمامی زندانیان سیاسی و عقیدتی و برچیدن مجازاتهای وحشیانه سنگسار، قصاص، قطع اعضای بدن و اعدام در ایران مبارزه می‌کنیم.

۳- سازمان چریکهای فدایی خلق ایران برای آزادی بدون حد و مرز بیان و اندیشه، آزادی اطلاع‌رسانی و نفی هرگونه سانسور، رفع تمامی اشکال تبعیض جنسیتی از زنان و برابری کامل زن و مرد در تمامی عرصه‌های حیات سیاسی،

اقتصادی، اجتماعی و قضایی، برخورداری ملیتهای ساکن ایران از حقوق مساوی و بدون تبعیض در تمامی پهنه های دولتی و اجتماعی و لغو هرگونه تبعیض مذهبی مبارزه می کند.

ما خواهان فرصتهای برابر در زمینه های آموزش، بهداشت، حرفه و... برای تمام مردم مستقل از جنسیت، نژاد، مذهب و تعلق اجتماعی هستیم.

ما از همه جنبشهای اجتماعی برای تحقق این خواسته ها و از هر تلاش برای جلوگیری از نابودی طبیعت و حفاظت و بهسازی محیط زیست بر اساس توسعه پایدار حمایت می کنیم.

۴- ما مخالف شکنجه و مجازات اعدام هستیم و برای آزادی همه زندانیان سیاسی و عقیدتی مبارزه می کنیم.

۵- ما خواستار اقدام بی درنگ شورای امنیت ملل متحد به منظور جلوگیری از نقض حقوق بشر و پیمالی حقوق و سرکوب فعالان سیاسی و مدنی در ایران و بازدید گزارشگر ویژه حقوق بشر از زندانهای رژیم جمهوری اسلامی و ملاقات با خانواده شهدا و زندانیان سیاسی هستیم.

۶- ما از مبارزه به حق کارگران، مزدبگیران و کارکنان شرکتهای دولتی و خصوصی علیه نظام حاکم و سرمایه داری لگام گسیخته که تعرض به سطح زندگی و معیشت مردم را گسترش بی سابقه داده حمایت می کنیم. ما ضمن همبستگی با جنبش اعتراضی نیروهای کار، از خواسته های فوری و پایه ای کارگران و مزدبگیران پشتیبانی می کنیم.

خواسته های فوری و پایه ای کارگران و مزد بگیران

۷- سازمان چریکهای فدایی خلق ایران از خواسته های فوری و پایه ای کارگران و مزد بگیران ایران که در زیر آمده حمایت کرده و همبستگی خود را با جنبش نیروهای کار اعلام می کند.

*حق ایجاد تشکلهای مستقل کارگری برای نیروهای کار یدی و فکری (کارگران صنعتی، کشاورزی، معلمان، پرستاران، کارگران بخش خدمات و...)

*لغو و رفع هرگونه تبعیض بین زن و مرد در حقوق کار و در تمامی شئون سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و پذیرش کنوانسیون جهانی منع تمامی اشکال تبعیض علیه زنان

*توقف بلادرنگ خصوصی سازیها

*به رسمیت شناختن حق اعتصاب، تجمع و تظاهرات به عنوان حقوق پایه ای نیروهای کار

*آزادی کلیه زندانیان سیاسی به شمول فعالان کارگری

*تامین امنیت شغلی برای همه کارگران، لغو قراردادهای موقت و قراردادهای شرکتهای پیمانکاری و سفید امضا و پرداخت فوری دستمزدهای معوقه به طور کامل

*به رسمیت شناختن حداقل ۸ ساعت کار در روز، دو روز تعطیل در هفته و یک ماه مرخصی سالانه با حقوق

*تعیین حداقل دستمزد با مشارکت نمایندگان واقعی کارگران و تشکلهای مستقل کارگری، متناسب با افزایش نرخ واقعی تورم. محاسبه حداقل حقوق براساس تامین نیازهای زندگی انسانی یک خانوار چهار نفره بر پایه استانداردهای جهانی

*توقف کامل اخراجها و بیکارسازی و ایجاد سیستم بیمه اجتماعی برای تمامی نیروهای کار

*لغو و ممنوع بودن کامل کار کودکان

*تامین حقوق بازنشستگان برای زندگی بدون دغدغه اقتصادی

*تعطیل رسمی و همگانی اول ماه مه و لغو هرگونه ممنوعیت و محدودیت برگزاری مراسم روز جهانی کارگران

خواسته های ویژه معلمان

- *آموزش رایگان برای همه از کودکان تا دانشگاه
- *توقف سیاست کالاسازی آموزش (خصوصی سازی)
- *آزادی فعالان صنفی فرهنگی و بسته شدن همه پرونده ها در این زمینه
- *رفع تمام موانع قانونی برای فعالیت رسمی و آزاد تشکلهای صنفی فرهنگیان در سراسر کشور
- *اختصاص سهم کافی و وافی در بودجه سال ۹۸ به آموزش و پرورش تا سرحد رفع مشکلات عدیده مدارس، ترمیم اساسی حقوق فرهنگیان و پرداخت تمام معوقات آنها اعم از مطالبات معلمان خرید خدمت، حق التدریسی و استخدام رسمی معلمان حق التدریسی
- *همسان سازی حقوق بازنشستگان فرهنگی با شاغلان و ارتقای آن به بالاتر از حد خط فقر
- *لغو قرارداد با بیمه ناکارآمد تکمیلی فعلی و جایگزینی آن با بیمه ای کارآ و پاسخگو برای فرهنگیان شاغل و بازنشسته
- *توقف سیاست پولی سازی مدارس

خواسته های ویژه پرستاران

- *اجرای قانون ارتقاء بهروری کارکنان بالینی نظام سلامت در بخش دولتی و خصوصی
- *تخصیص بودجه برای اجرای قانون تعرفه گذاری خدمات پرستاری
- *بهره گیری پرستاران از بازنشستگی پیش از موعد
- *اجرای قانون مشاغل سخت و زیان آور و بازنشستگی پس از ۲۵ سال کار
- *توقف طرح پرستار بیمارستانی و طرح قاصدک
- *افزایش حقوق و پرداخت به موقع حقوق و مزایا
- *اجرای طرح طبقه بندی مشاغل
- *تامین امنیت شغلی برای پرستاران بخش خصوصی، شرکتی، قراردادی و پیمانی
- * لغو اضافه کاری
- *تامین امکانات رفاهی پرستاران درحین کار (برخورداری از اتاق استراحت و خوابگاه مناسب و ...)
- *لغو تبعیض در پرداخت کارانه

۸- در شهریور ماه سال ۱۳۸۲ ما تاکید کردیم: «با هرگونه دخالت نظامی خارجی و هرگونه جانشین سازی که اراده آزاد مردم ایران برای تحقق حاکمیت ملی را نفی کند، مخالفیم.» (گزارش سیاسی، مصوب شورای عالی سازمان، ۲۸ شهریور ۱۳۸۲) در همین سند وظایف ما در عرصه جهانی چنین اعلام شده است: «فعالیت گسترده در خارج از ایران و استفاده از همه امکانات جهانی (مراجع بین المللی - دولتها - سازمانهای اجتماعی - نهادهای مدافع حقوق بشر و...) بر اساس حفظ استقلال و رعایت موازین و اسلوبهای شناخته شده بین المللی در جهت هرچه منفرد کردن استبداد مذهبی حاکم بر ایران و گسترش مبارزه مردم برای سرنگونی رژیم.»

در قطعنامه مصوب پنجمین اجلاس شورای عالی سازمان ضمن تایید مواضع بالا تاکید کردیم: «استفاده از امکانات مذکور در صورتی که به دخالت در امر انقلاب مردم ایران و یا تن دادن به آلترناتیو سازبها برای آینده ایران و یا کمک به جنگ خارجی منجر شود، نافی استقلال به شمار می رود.»

۹- هدف عاجل و مقدم سازمان چریکهای فدایی خلق ایران سرنگونی رژیم حاکم بر ایران با همه دسته بندیها و باندهای درونی آن است. به خاطر دستیابی به این هدف و کاستن از هزینه های گزاف مبارزه علیه استبداد دینی ما به ائتلاف سیاسی شورای ملی مقاومت ایران پیوستیم و به سهم خود در این ائتلاف ایفای نقش می کنیم.

به همان گونه که در نهمین اجلاس شورای عالی سازمان اعلام کردیم: «ما قیام همگانی و استفاده از تمامی اشکال مبارزه را حق مسلم مردم ایران می‌شماریم. سازمان ما ایجاد هسته‌های مخفی مقاومت، تشکیل هسته‌های کوچک رسانه‌ای و خبر رسانی، ایجاد کمیته‌های مخفی عمل و شوراها هم‌هنگی، سازمانیابی برای نافرمانی مدنی و... را راهکارهای ایجاد بی‌شمار کانونهای شورشی می‌داند. این راهکارها اشکال مناسب و عملی برای هماهنگی مبارزه کارگران، معلمان، کارمندان، مزدبگیران، پرستاران، دانش‌آموزان، دانشجویان و جوانان، زنان، روشنفکران، فرهنگیان و هنرمندان است و ما به سهم و توانایی خود در این مسیر تلاش می‌کنیم.» (گزارش سیاسی، مصوب نهمین شورای عالی سازمان، سه شنبه ۱۹ بهمن ۱۳۹۵ / ۷ فوریه ۲۰۱۷)

۱۰- خیزش مردم ایران با همه اصالت و عمق آن باید پیروز شود و شرایط برای تحقق خواسته‌های دیرین مردم فراهم گردد. بدون سرنگونی رژیم جهل و جنایت حاکم با همه باندهای درونی آن، هیچ‌یک از خواسته‌های مردم تحقق پذیر نیست. از این رو ما زنان و مردان آزادیخواه ایران زمین را به اتحاد و مبارزه به منظور ایجاد جبهه همبستگی ملی برای سرنگونی رژیم استبدادی مذهبی ولایت فقیه و تحقق یک جمهوری لاییک، دمکراتیک و مستقل فرا می‌خوانیم.

«ما بی‌شمارانیم و برای سرنگونی رژیم استبدادی مذهبی ولایت فقیه متحد و متشکل می‌شویم»
«مرگ بر دیکتاتوری، مرگ بر خامنه‌ای، زنده باد آزادی»

پانویس

*نظر لنین در اثر «سقوط انترناسیونال دوم» پیرامون موقعیت انقلابی

برای مارکسیست‌ها، این موضوعی مسلم و غیرقابل بحث است که انقلاب بدون وجود موقعیت انقلابی امری ست ناممکن. اما هر موقعیت انقلابی هم به انقلاب نمی‌انجامد.

به طور کلی، علائم یک موقعیت انقلابی چیست؟ در پاسخ به این سؤال، قطعاً به خطا نرفته ایم اگر سه علامت زیر را برشماریم:

(۱) هنگامی که برای طبقات حاکم غیرممکن است تا حاکمیت خود را بدون تغییر و به سیاق قبل حفظ نمایند، یعنی آن هنگام که بین «طبقات فرادست» به این یا آن شکل بحران ایجاد گردیده، بحرانی در مشی و سیاست طبقه حاکم و این بحران به شکافی منتهی گردیده که از طریق آن نارضایتی و خشم طبقات تحت ستم بیرون جهیده و منفجر می‌گردد. برای وقوع انقلاب، معمولاً این ناکافی است که «طبقات فرودست نخواهند» به شیوه سابق زندگی کنند.

(۲) هنگامی که مشقات و مطالبات طبقات تحت ستم به سطحی بیش از حد معمول رشد یافته‌اند.

(۳) هنگامی که در نتیجه علل فوق، رشد قابل ملاحظه‌ای در جنب و جوش توده‌ها پدید آمده، توده‌هایی که در شرایط «آرامش» بدون شکوه و شکایت اجازه می‌دهند تا مورد غارت قرار گیرند، ولی در شرایط آشفته و طوفانی - هم به واسطه اوضاع و احوال ناشی از بحران و هم در نتیجه عملکرد خود «طبقات حاکم» - به سمت حرکت تاریخی و مستقل خود کشیده می‌شوند.

به عنوان یک اصل و قاعده عام، بدون این تغییرات عینی - که نه فقط از اراده یک گروه و حزب واحد بلکه از اراده یک طبقه واحد نیز خارج است - انقلاب ناممکن است. کلیت و مجموعه این تغییرات عینی موقعیت انقلابی خوانده می‌شوند.

هر موقعیت انقلابی به انقلاب نمی‌انجامد، بلکه انقلاب فقط از شرایطی سر برمی‌آورد که در آن تغییرات عینی مورد بحث با یک تغییر ذهنی همراه گردد و آن تغییر ذهنی یعنی قابلیت طبقه انقلابی برای دست زدن به یک عمل توده‌ای فراگیر. حرکتی آن چنان قدرتمند که بتواند کمر حاکمیت کهنه را شکسته (یا مهره‌های آن را منفصل کند)؛ حاکمیتی که اگر به زمین اش نرنی خود هرگز، حتی در دوره‌های بحران نیز خود بخود فرو نخواهد ریخت.

«آیا این موقعیت برای مدتی طولانی باقی خواهد ماند؛ اوضاع چقدر وخیم تر از این خواهد شد؟ و آیا این اوضاع به انقلاب منتهی خواهد گشت؟ این آن چیزی است که ما نمی دانیم و هیچکس دیگری نیز نمی تواند بداند. پاسخ به این سوال، تنها با تجربه به دست آمده در جریان رشد و گسترش روحیه انقلابی و تبدیل آن به عمل انقلابی از سوی طبقه پیشرو، یعنی پرولتاریا، قابل دستیابی است. در اینجا جایی برای بحث بر سر «توهمات» یا رد توهمات وجود ندارد، چرا که هیچ سوسیالیستی هرگز تضمین نکرده که این جنگ (و نه جنگ بعدی) یا موقعیت انقلابی امروز (و نه موقعیت انقلابی فردا) موجب انقلاب خواهد شد. آنچه که در اینجا مورد بحث است این است که وظیفه مسلم و بنیادین تمامی سوسیالیستهاست تا وجود یک موقعیت انقلابی را برای توده ها آشکار ساخته، دامنه ها و عمق آن را توضیح داده، آگاهی و عزم طبقاتی پرولتاریا را برانگیخته، به او برای روی آوردن به عمل انقلابی یاری رسانده و بدین منظور، تشکیلات مناسب و منطبق با موقعیت انقلابی را شکل دهند. هیچ سوسیالیست تاثیرگذار و متعهدی هرگز نسبت به این وظیفه احساس شک و شبه به خود راه نمی دهد.

(این گزارش توسط مهدی سامع قبل از برگزاری دهمین اجلاس شورای عالی سازمان چریکهای فدایی خلق ایران به تشکیلات ارایه شد و در نخستین جلسه این اجلاس در روز یکشنبه ۴ فروردین ۱۳۹۸ برابر با ۲۴ مارس ۲۰۱۹ با تغییراتی به اتفاق آرا به تصویب شرکت کنندگان شورای عالی سازمان رسید.)

نابود باد امپریالیسم و ارتجاع جهانی زنده باد استقلال، دموکراسی، □ لاج و سوسیالیسم

نبرد خلق

ارگان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

سردبیر: زینت میرهاشمی

هیات دبیران: منصور امان، زینت میرهاشمی

هیات تحریریه: منصور امان، زینت میرهاشمی، مهدی سامع

همکاران نشریه: امید برهانی، فرنگیس بایقره، اسد طاهری، کامران عالمی نژاد، فتح الله کیائیهها

چاپ: انجمن فرهنگی نبرد

NABARD - E - KHALGH

No : 410 / 14 Avril 2019

Organ of the Organization of Iranian People's Fedayee Guerrillas

Executive Editor: Zinat Mirhashemi

Fax: Italia / 39 - 085 802 53 56

Price: \$ 1 – 1 euros

NABARD / B.P. 77 /91130 Ris orangis /FRANCE

NABARD /P.O Box , 1361 / Paramus.NJ / 07653 U.S.A

NABARD / Casella Postale 307 / 65100 Pescara / ITALIA

www.iran-nabard.com

E.Mail: nabard@iran-nabard.com

Published by : NABARD CULTURAL ASSOCIATION

NABARD - E – KHALGH in Telegram ///@nabard_khalg --- https://telegram.me/nabard_khalgh

NABARD - E – KHALGH in Facebook //// <https://www.facebook.com/nabardekhalghe/>